

اینک، کتاب نقطه الکاف که قدیمترین کتاب تاریخ مربوط به وقایع هشت سال اول ظهور نقطه بیان میباشد، با کمال خوشوقتی به صورت الکترونیکی ارائه میشود تا همه علاقمندان در هر نقطه از جهان که باشند بتوانند نسخه ای از این کتاب با ارزش را که تقریباً نا پدید شده بود و فقط با سعی و کوشش مرحوم عالیقدر پرفسور براون باقی ماند، داشته باشند. نسخه الکترونیکی نقطه الکاف در پنج قسمت به قرار زیر ارائه میشود.

- ۱- مقدمه فارسی نقطه الکاف به قلم پرفسور ادوارد براون
- ۲- بخش اول کتاب نقطه الکاف
- ۳- بخش دوم کتاب نقطه الکاف
- ۴- بخش سوم کتاب نقطه الکاف
- ۵- مقدمه انگلیسی کتاب نقطه الکاف به قلم پرفسور ادوارد براون

متن حاضر چهارمین قسمت این کتاب میباشد.

ملاحظات

رنگ آمیزی متون صرفاً برای بهبود کیفیت خوانایی و تأکید روی قسمت هایی که دارای ویژگی میباشند انجام شده است.

تفکیک صفحات بر اساس نسخه اصل انجام شده و این تفکیک با استفاده از علامت نشان داده شده است.

شماره هایی که در پائین صفحه درج شده اند متعلق به نسخه اصل نیستند.

برای دیدن این نسخه در کیفیت بالا از [Acrobat Reader Version 4.0](#) استفاده نمائید.

دو باره سازی این اثر به همت مؤمنین به دین مبین بیان انجام شده است.

اختلاف در افهام رعیت میباشد و الا حجت واحد است، باری من بعد از آنکه آنجناب را شهید کردند^(۱۳۶) و دفن نمودند و^(۱۳۷) ظاهر آنست که حاجی محمد علی حمزه^(۱) که مجتهد می باشد و مرتاض و مردم او را اهل کشف و کرامات میدانند و اخلاص بمرحوم شیخ احمد نیز دارد ایشان فرستاده بودند در جزء و نعش مطهر دفن نمودند چونکه جناب حاجی راضی بافعال سعید العلما نبود و او را لعن می نمود و فتوای خون احدی از این حضرات را نمی داد بلکه هرکرا هم که بحکم آن ملعون شهید میکردند ایشان می فرستادند و دفن می نمودند و هرگاه مردم از ایشان مستفسر احوال اهل قلعه می شدند می فرمودند که من ایشان را بد نمی گویم از این جهت نصف بارفروش بعضی ساکت بودند و بعضی محب و فسق و دنیا داری شقی العلما بر مردم جمیعاً معلوم بود و زهد و تقوی و فهم جناب حاجی نیز بشرح ایضاً و در اوائل مردم را نهی میفرمودند از بد گفتن و اذیت نمودن و در اواخر که فتنه شدید شد سکوت نموده و در بروی خود بست و سعید العلما کرد آنچه کرد و حضرت قائم موعود را شهید کردند و ندانستند که چه خاکی بر سر خود ریختند سالها در اسلام ظاهر زحمت کشید و آخر الامر کفر باطنی خود را بروز داد چونکه حدیث دارد که حضرت قائم علیه السلام را سعیده نام که یهودی زاده است در قار^(۱۳۷) طهران بدسته آهین شهید میکند و آن زنی ریش دار هست مراد همین ملعون بود زیرا که مراد از سعیده زن میباشد در واقع و ریش دارد یعنی در ظاهر مرد است و مراد از قار^(۱۳۷) طهران مازندران میباشد و مراد از دسته آهین همان دسته طبرزین بود که بسر مبارک آنجناب زد و بان ضربت شهید شدند و این ملعونه یهودی زاده میباشد و جدیدالاسلام بود و بحکم کَلَّ شِئْ یَرْجِعُ اِلَیْ اَصْلِهِ برگشت بکیش اول خود، ای مردمان پت رسید از فتنه آخرالزمان که (۲۰۲) بحکم حتی یصیر اسفلکم اَعْلَاکُمْ و اَعْلَاکُمْ اسْفَلْکُمْ یعنی تا آنکه بگردد پست ترین از شما بالاترین شما و بالاترین از شما پست ترین از شما مثل آنکه حضرت ذکر در کتاب بیان نوشته اند در ارض صاد چه قدر از علما و فضلا و سادات بودند و سالهای سال انتظار ظهور می کشیدند و مردم را از فتنه آخر الزمان می ترسانیدند همینکه حق ظاهر گردید جمیعاً از او محتجب بودند چونکه برخلاف خواهش ایشان ظاهر گردید و شخصی مغربلی یعنی گندم پاک کنی لباس نقابت پوشید و اعلی از ایشان شد و حال آنکه بظاهر بسیار پس بود و ایشان اعلی بودند و حال آنکه در باطن پس شدند و آن نقیب هم در مازندران شربت شهادت از دست ساقی ولایت مالمال نوشید، از این فرمایش جناب ذکر معلوم می شود که قائم موعود حضرت قدوس می باشد که سیصد و سیزده تن نقبا حول ایشان جمع شدند و نصرت نمودند و شربت شهادت نوشیدند و جناب ذکر باب ایشان بود همینکه ظهور حضرت قدوس شد جناب ذکر دیگر قلم بکاغذ نگذاردند و جناب قدوس بالاستقلال ادعا فرمودند و مادامیکه جناب ذکر متنتق بودند جناب قدوس ساکت بودند و حضرت سماء مشیت بود و جناب ذکر

ارضی اراده و آن حدیث هم که می فرمایند اسم او اسم نبوت ثم ولایت میباشد یعنی محمد علی نام اوست، خلاصه ذکر وصف ایشان در عهده^(۱۳۸) احدی از اهل امکان نیست و فتنه آخر الزمان را نیز قلم از شرح آن عاجز است و مصداق **يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَمِيتِ وَ يُخْرِجُ الْمَمِيتَ مِنَ الْحَيِّ** بسیار میباشد مثل اینکه درین ظهور چه بسا اشخاصیکه پدر مکذب و پسر مصدق گردید و چه بسیار برخلاف ظاهر شد و ای بسا اشخاصیکه در اول ظهور مصدق بودند و در آخر برگشتند یعنی اظهار عناد نیز نمودند و بعضی نکردند و چه بسیار که در اول منکر بودند و در آخر مصدق شدند خلاصه اختلاف و پست و بلند بسیار **(۲۰۳)** است بجز پناه بخداوند یگانه بردن چاره نیست در جائی که آخوند ملا عبد الخالق یزدی که پدر او یهودی بود بیاید و اسلام بیاورد و مقامات معارف اسلام را طی نماید تا آنکه بمرتبه اعلائی آن که طریقه مرحوم شیخ بود برسد و آن همه اذیت در راه محبت ایشان از جهل عصر بکشد و بعد مصدق حضرت ذکر شود و رواج کلمات ایشان را بدهد و عریضه تصدیق حضرت ذکر شود و رواج کلمات ایشان را بدهد و عریضه تصدیق نامه در نهایت شکر گذاری خدمت حضرت عارض گردد مع هذا پسر ایشان که جناب شیخ علی بوده و جوانی بود بیست ساله از نقبا شود و شربت شهادت نوشد و سرکار آخوند بجهت قتل فرزند برگردد و مرتد شود و بقول جناب آقا سید یحیی یهودی گردد و مصداق **آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا** باشد آدمی پس چه چاره نماید، این بود که حضرت سلمان فرمودند که هر گاه سلمان از صراط گذشت ریش او از دم سگ بهتر میباشد و الا دم سگ بهتر است و اینقدر در دعاها تأکید در باب طلب عاقبت بخیر شده است بهمین جهت میباشد و من می گویم **اللهم اجعل عاقبة أمورنا خيراً** بجاه محمد و آله الأطهار، اما تتمه حکایت شهدا که اسیر بودند آن است که چند نفر را فروختند مثل آخوند ملا صادق خراسانی و آقا سید عبد العظیم ترک و حاجی نصیر قزوینی و آقا میرزا محمد حسین قمی را و چند نفر را فرستادند بساری و شهید نمودند و چند نفر را در یافروش شربت شهادت چشانیدند و دو نفر را بامل فرستادند یکی شیخ نعمه (الله) ^(۱۳۹) بود و مردی بود بهمه کمالات آراسته و یکی هم میرزا محمد باقر خراسانی بودند که ایشان نیز علاوه بر علم و فضلشان صاحب تدابیر و صنعت و شجاعت نیز بوده و اغلب تدبیرات قلعه را ایشان می نمودند، جناب شیخ نعمه الله را با خواری و زاری هرچه تمامتر شهید نمودند و جناب میرزا را که میر غضب میخواست شهید کند هرزگی و بد حرفی می نمود آتش غیرت ایشان بجوش آمده خدا را یاد کرده بندهای بازوی **(۲۰۴)** خود را از هم همچون کرباس پاره نمود و حربه را از دست آن ملعون گرفته چنان بر گردنش زد که سر نحسش همچون گوی نامردان در میدان مردان بازیگر شده پس پسوی مردم تماشائی حمله نموده چند نفر را مجروح ساخته آن شیاطین از دور آن جوانمرد را تیر باران نمودند مردمان بسیار متحیر ماندند از شجاعت و دلیری آن شیر نر که در هنگام اسیری در میان چندین

هزار دشمن که مہیای قتل او هستند چنین کاری بزرگ ازو صادر گردد بعد از آن دست بجیب قبای او برده دیدند قدری گوشت اسب که برشته نموده بوده است که بخورد و نتوانسته است در جیب ایشان بود دل سنگ اعدا بجهت ذلت اینچنین جوانمردی سوخته و با خود می گفتند ای حیف و صد حیف که اینچنین مردمانی خود را باین بلیه عظمی گرفتار نموده، الحق چه بلیه و چه مصیبتی که اعظم بود از جمیع بلیات و چگونه با محبت این کوه گران را بدوش همت کشیدند و از نهایت مستی نفس نکشیدند هرگاه میخواستی قدری از شأن رفعتش را بدانی بدان که باتفاق جمیع اهل اسلام است که از زمان حضرت آدم صلی الی زمان حضرت سید الشہدا روحی و روح الامکان فداہ واقعهٔ بعظمت واقعهٔ کربلا رخ نداده و جمیع انبیا و ملائکہ بر آن گریستند و بر وفای اصحاب آن حضرت آفرین گفتند و الحال ہزار و دویست سال گذشتہ است مردم شب و روز بر آن می گریند و کہنہ نمی شود بسبب شور و محبت آن اصحاب حال آن واقعه را با این قضیہ مقابل نما و خود انصاف بده کہ هیچ نسبت میتوان داد بلکہ نہ و اللہ لا شیء محض و بلا ذکر صرف میباشد در جنب این زیرا کہ ہرگاہ میگوئی آنها غریب بودند میگویم دہ روز غربت کشیدند نہ نہ ماہ، ہرگاہ بگوئی کہ گرسنہ و تشنگی کشیدند میگویم کہ یک شب و نصف روز بود نہ آنکہ نوزدہ روز بشریت آبی گذران نمایند، میگوئی بہشت بایشان نشان دادند و جان بعوض گرفتند میگویم در این مقام می فرمودند کہ ہرگاہ چون در امر ما آوری یا دم از عرفان (۲۰۵) ما بزنی مشرکی و اگر انکار شأن ما نمائی کافر، ہرگاہ میگوئی در آن روز ہرکس از اسب می افتاد ہمینکہ می گفت یا ابا عبد اللہ ادرکنی حضرت بنفیس بنفیس قدم رنجہ فرمودہ سر او را بدامن گرفته و با او اظهار ملاطفت نمودہ تا جان را بخازنان بہشتی بسپارد میگویم درین مقام نعل جناب سید الشہدا را می آورند بنزد حضرت قدوس با سر عصا او را پرت می نمایند چہ جای آنکہ (۱۴۰) میگوئی زنان اوشان را بعد از شہادت اسیر کردند میگویم زنان ایشان را در زمان حیات اسیر کردند مطلقا متعرض نشدند، میگوئی نعلشای مبارک اوشان را سہ روز و سہ شب در صحرا انداختند و بعد زنان بنی اسد غیرت نمودہ دفن نمودند میگویم اجسام مطہر ایشان را مطلقا دفن نکردند و یک زن طبیعت نیز بہم نرسید، میگوئی در آن لشکر مخالف ہفتاد ہزار حامل قرآن (بودند) میگویم در این لشکر مردود یکی ہم نبود، میگوئی آن حضرت را باسم دین و بیعت یزید شہید نمودند میگویم این حضرت را باسم دنیا شہید کردند، ہرگاہ بگوئی کہ مردان اوشان را اسیر نمودند زیرا کہ ذلت مرد در اسیریست میگویم ایشان را اسیر نمودند و کلاہ کاغذی بر سر ایشان نهادند و شماتتہا کردند، و ہرگاہ بگوئی اوشان را بمردانگی در میدان سرور شہید نمودند میگویم ایشان را بناوردی و تزویر در نہایت ذلت شربت شہادت چشاندند، و ہرگاہ بگوئی اوشان را جناب سید الشہدا بظاہر شریعت مقدسہ دعوت می نمود میگویم کہ حضرت قدوس ایشان

را بباطن باطن دین مبین میخواند که از جلوهٔ یک کلمهٔ آن حضرت موسی فخرٌ
 موسی صَعِقاً گردید و هفتاد نفر از حرقهٔ نار جوهریت آن در هم سوختند، خلاصه
 علؤ امر ایشان از عهدهٔ شرح بیان پیرون است و در مدت نه ماه این همه بلا کشیدند
 اول بجهت اتیان صلوة خود و ثانیاً از جهت زکوة دادن بطالبان که اعلاء کلمهٔ حق
 نموده باشند و خبر ایشان باطراف عالم برسد که جمعی از مظلومین در مدت مدیدی
 بچنگ (۲۰۶) ظالمان گرفتار بودند و هی فریاد زدند که ای مردمان این شخص حق میباشد
 او را قبول نمائید و ما بجهت یقین شماها و آنچه بعد بیاید جان میدهیم تا آنکه
 شماها هدایت شوید، و سبب آنکه تا بحال بلا بر اعدای ایشان وارد نشده است چند
 چیز میباشد اول آنکه ایشان از بس سرور داشتند و محو طلعت حضرت محبوب
 بودند دشمن را بالمره فراموش کرده اند زیرا که مادامیکه آدمی در فکر دشمن
 میباشد بدوست نمیرسد، ثانیاً آنکه آدمی که مقام کمال جلال و جمال خود رسید
 ناقصین را بنظر طفولیت می نگرد و بر خطای ایشان چندان متأثر نمیشود و هرگاه
 بر خطای ایشان نیز بگیرد بر سیل فضل و رحمتش میباشد (و) از جهت تأدیب و
 تنبّه اوست نه بر سیل انتقام و عناد، ثالثاً آنکه عظمت امر هر چند زیاد است
 صفات و ظهوراتش نیز بزرگ است مثلاً شخصی که حلمش بسیار است قهرش
 نیز شدید میباشد و حال زمان حلم ایشان چنان شمشیری بلند گردد که رحم باطفال
 شیر خوار ایشان نمایند چنانچه حدیث دارد که قائم آل محمد هشتاد هزار گهوارهٔ
 اطفال را بآتش میسوزاند و این قدر از مردمان را می کُشد که میگویند والله این
 پسر رسول خدا نیست و العیاذ بالله حرامزاده است حال که قهر نمی فرماید بسبب
 تمیز یافتن خلق میباشد چونکه در میان خلق بد ای بسا نیکان هستند که بایست
 ممتاز گردند و همینکه امتیاز تامه بهم رسید قهر خداوندی نازل میشود و دقیقه
 تأخیر نمی افتد مثلاً شخص زرگری که طلای غش دار را آب می کند مادامیکه
 یک مثقال طلا در هزار مثقال کدورت هست او را حفظ نموده دور نمی اندازد و
 همینکه یک مثقال را نیز گرفت فوراً آن کدورت را بدور می اندازد و نگاه نمی
 دارد خلاصه آنکه عذاب الله بر این خلق شدید میباشد و البته نازل خواهد گردید،
 هرگاه گوینده بگوید پس آن شخصیکه چنین شمشیری بیاورد ما او را حضرت قائم
 میدانیم و حضرت (۲۰۷) قدوس و جناب ذکر را قائم نمی دانیم جواب آنست که جمیع
 ایشان قائم هستند ولی هر یک مظهر اسمی از اسماء الله میباشد و بحسب قابلیت
 خلق اظهار میفرمایند مثلاً حضرات ائمهٔ دین جمیعاً قائم میباشد و حدیث دارد که
 جناب سید الشهدا میخواستند امر قائم را اظهار نمایند چونکه خلق قابلیت نداشتند
 تأخیر افتاد و اما در باب مظهریت ایشان مثلاً حضرت امام حسن بحلم ظاهر شدند
 و نصرت دین حق نمودند و حضرت امام حسین بقهر ظاهر گردید بر خلاف اوشان
 پس امر الله واحد میباشد ولی مظاهر مختلف میباشد و حضرت نقطه در هر زمان
 یک نفر میباشد و سایرین مظاهر و حروف حی اویند گاه میشود که خود نقطه منتطق

میشود مثل رسول الله و حضرت امیرعلیه السلام حرف حیّ اوشان بودند و گاه میشود که حضرت نقطه ساکت هستند در جلوه و آن جلوه در بابش ظاهر میگردد مثل آنکه حضرت رسول ظاهراً صاحب سیف نبودند ولی قهرش در هیکل علی ظاهر بود و بعد از حضرت رسول حضرت امیر علیه السلام حضرت نقطه و سماء مشیت بودند و حضرت حسن باب و ارضی اراده و حضرت امام حسین علیه السلام و سلمان و ابوذر و سایرین حروف حی بودند بحسب مقامه، و اما درین دوره اصل نقطه حضرت قدّوس بودند و جناب ذکر باب ایشان بود ولی چونکه دوره رجعت بوده و ولایت بر نبوت در ظهور سبقت گرفت لهذا جناب ذکر ابتدا ظاهر شدند و تا سه سال که عدد حروف علی باشد ایشان داعی الحق بودند و در سنه چهارم که مطابق است با اسم محمد و سنه جذب الأحدیة لصفة التوحید حضرت قدّوس ظاهر گردید با اسم قائمیت و لواهای حق مثل خراسانی و یمانی و سته^(۱۴۱) حول ایشان جمع شدند اما خراسانی را اخوی جناب سید الشهداء حامل بودند اما یمانی که با جناب ذکر بود جناب سید الشهداء از قبل ایشان حامل بودند ولی هیچ یک ادعای مقام قائمیت نمی فرمودند (۲۰۸) جز جناب ذکر که مدعی مقام ذکریت بودند در آن سنه و جناب سید الشهداء مدعی مقام بابیت بودند و فرق جیما بین این سید الشهداء با آن سید الشهداء آن است که آن حضرت نقطه بودند و این جناب حی در مقام دوم و آن حدیثی که جناب امیر فرمودند الْعَجَبُ ثُمَّ الْعَجَبُ بَيْنَ جُمَادَى وَ رَجَبٍ وَ رَاوَى سَوَّالٌ نمود فدایت شوم چه عجیبی است که بسیار عجب میباشد فرمودند که آیا کدام امر عجیب تر از آن میباشد که مردم منتظر آن امریکه هستند بیاید و بگذرد و ایشان نفهمند و مراد حضرت ظهور امر حضرت قائم بود و این قائم حضرت قدّوس بودند که شهادت و انقضاء امر ایشان در شب آخر جمادی و اول رجب بود و اختلاف هم بود در سبی تمام بودن و سی کم یک بودن ازین جهت حضرت فرمودند بین جمادی و رجب یعنی بهر دو میتوان خواند بجهت اختلاف، و جناب میرزا محمد حسن باب الباب و جناب طاهره حامل لواء سته^(۱۴۱) و حضرت قدّوس مدعی قائمیت شدند و حامل لواء حسینی بودند از بطن طالقان^(۱۴۲) و سنه پنجم نقطه قائمیت در هیکل حضرت ذکر ظاهر شد و سماء مشیت گردیدند و ارض اشراق و اراده حضرت ازل شدند که بمضمون نُورٍ أَشْرَقَ مِنْ صَبْحِ الْأَزَلِ فَيَلُوحُ عَنْ هَيْكَلِ التَّوْحِيدِ آثار او از افق منبع ساطع گردید و عالم را بنور طلعت جمالش مزین فرموده و هیکل التّوحید در عرصه جهان بدیع مرتفع شده، اما همینکه خبر شهادت حضرت قدّوس بحسب ظاهر بجناب ذکر رسید مدت نوزده شبانه روز گریستند و غذا بسیار کم میل می فرمودند بعد از آن زیارت بجهت حضرت قدّوس و سایر شهدا فرمودند و آداب زیارت ایشان را در منتهای عزت و احترام مرقوم فرموده و خود اول کسی بودند که آن حضرت را زیارت (۲۰۹) فرمودند و سیاح را^(۱۴۳) که یکی از مخلصین ایشان بوده از قبل خود نائب الزیاره نموده بمازندران فرستادند و فرمودند که از تربت مطهر

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على
 سيدنا محمد وآله
 وبعد
 انما هذا خط
 من خط باب
 بخت
 خود
 است
 که
 به
 من
 ارسال
 شده
 است
 و
 من
 آن
 را
 در
 این
 جا
 به
 شما
 ارسال
 می
 کنم
 و
 امید
 است
 که
 در
 این
 خط
 به
 شما
 اطلاع
 پیدا
 کند
 و
 در
 این
 خط
 به
 شما
 اطلاع
 پیدا
 کند
 و
 در
 این
 خط
 به
 شما
 اطلاع
 پیدا
 کند

Fac-simile of the Báb autograph, received from Subh-i Azal

عکس یکی از توقیعات باب بخط خود او که بملاً شیخ علی ترشیزی معروف به جناب عظیم نوشته است،

این خط
 از
 خط
 باب
 است
 که
 به
 من
 ارسال
 شده
 است
 و
 من
 آن
 را
 در
 این
 جا
 به
 شما
 ارسال
 می
 کنم
 و
 امید
 است
 که
 در
 این
 خط
 به
 شما
 اطلاع
 پیدا
 کند
 و
 در
 این
 خط
 به
 شما
 اطلاع
 پیدا
 کند
 و
 در
 این
 خط
 به
 شما
 اطلاع
 پیدا
 کند

Subh-i Azal's endorsement and description of the same.

خط صبح ازل که بر پشت پاکت نوشته است

ایشان بجهت من هدیه بیاورید و آنجناب شرحی بجهت شرافت زیارت آن بزرگواران فرمودند که قریب بوجوب میباشد و فرمودند عن قریب می بینم که بقعه‌های رفیع بجهت ایشان بنا نمایند و از اطراف عالم فوج فوج بزیرات ایشان خواهند آمد، اما کیفیت ظهور قائمیت آن حضرت آن بود که تَوَقَّعِي بَجِهْتِ جَنَابِ عَظِيمِ مَرَحْمَتِ نَمُودند و فرمودند ان يا عَلِيِّ اِنَّا قَدْ اصْطَفَيْنَاكَ بِاَمْرِنَا وَ جَعَلْنَاكَ مَلَكًا تَنَادِي بَيْنَ يَدَيِ الْقَائِمِ بَاثِقَةً قَدْ ظَهَرَ بِاِذْنِ رَبِّهِ ذَلِكُمْ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْكَ وَ عَلَيَّ اَلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ و فرمودند بجمیع بلاد اسلام برسان پس نوشتجات را باطراف عالم نوشتند و رسانیدند من جمله در طهران هفده و یا هیجده نسخه نوشته بنحو حکمت بامام جمعه و آقا محمود و سائر علما و بزرگان اهل درخانه رسانیدند غالباً ابا نمودند و بعضی اظهار نمودند و مراد آن حضرت آن بود که خبر قائمیت ایشان بمردم برسد تا آنکه نگویند که ما مطلع نیستیم ای مسلمانان ملاحظه نمائید فضل و رأفت حضرت را که با وجود آن همه ظلمها نسبت بایشان و حضرت قدوس و اصحابشان باز هم بچه اصراری امر خود را اعلام میدارند که شاید آنکه یک نفس متنبه گردد و بی انصافی و بعد خلق را مشاهده نماید که کاغذ را میبرند بدر خانه ایشان میدهند و ایشان کتمان می نمایند و اَللَّهِمَّ عَجِّلْ فَرَجَ آلِ مُحَمَّدٍ می خوانند یا سبحان الله از احتجاب خلق و غفلت ایشان بلی ایشان گمان می کردند که حضرت قائم با چندین هزار سپاه و لشکر و طوپ و زنبورک و خزانه و اوضاع زینت دنیا ظاهر می گردد و ملأها را هریک دو مسجد و محراب میدهد و جمیع روی زمین را بجهت ناصرالدین شاه مسخر مینماید و حکام و امرای او را منصب زیاده میفرماید و تجار و زراع و کسبه را مال و اموال دو (۲۱۰) چندان میکند چه جای آنکه شخصی پیدا شود یتیم و غریب و مظلوم و بیگس و اسیر و بگوید که من قائم میباشم که هرکس اسم او را ببرد لعنها نمائید و بقتل برسانند و ندانستند که هرگاه قائم مثل آثار اولین که باهواء نفس خود بافته میخواهند که ظاهر و موجود و بسیارست و پادشاه فرنگسیس (۱۴۴) و روم و امثال آن پس چرا انتظار میکشند و هرگاه قائمی میخواهند که ایشان را عارف بالله و منقطع الی الله نماید و تنقیه امزجه ایشان را از جهل بداری بلا نماید تا آنکه مستحق آلاء جنت شوند (۱۴۵) که همین است هرگاه بگویند این علم بجهت ما نیاوردی خود میدانند که دروغ میگویند زیرا که زیاده از قوه استعداد فضلاء ایشان (۱۴۶) آورده هرگاه بگویند زیاده ازین میخواهیم میگوئیم اول هرگاه فوق طاقت شما بیاورد که ادراک نخواهید کرد و هرگاه بحسب ادراک شما بیاورد که آورده است هرگاه بگوئید که نمیدانید میگویم همین سخن را در حق ائمه قبل بگو که میفرمودند که بجهت ما علمی چند است که از اظهارش بر شما میترسیم و اظهار نمی فرمودند بلکه ایشان هم ندانستند (۱۴۷) و هرگاه میگوئید که فتنه این شخص کم میباشد و حضرت قائم بایست بفتنه ظاهر شود خود میدانید که فتنه از این شدیدتر این خلق لائق نیستند و طاقت نمی آورند زیرا که منتهای فتنه در

چهار چیز است اول در دین و ایمان ثانیاً در عصمت و عیال ثالثاً در جاه و حسب رابعاً در ننگ و نام و فتنه این شخص شامل هر چهار میباید و هرکس تصدیق امر ایشان را نمود بایست چشم از اینها بپوشد و شربت فنا و انقطاع از خود و رسیدن بمحبوب را بنوشد و هرگاه میگوئی که بایست حضرت قائم علیه السلام بکتاب جدید و سنت جدید ظاهر گردد و کلّ ادیان را یک دین نماید میگویم چنین ظاهر شده اند و کتاب ایشان بیان است که خداوند در قرآن یاد فرموده که میفرماید الرَّحْمَنُ عَکَمَ الْقُرْآنَ (۲۱۱) یعنی خداوند رحمانیکه تعلیم نمود قرآن را بحیب خود محمد صلّ الله علیه و آله خَلَقَ الْإِنْسَانَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ یعنی خداوندیکه ظاهر می فرماید حضرت قائم را و باو تعلیم میکند بیان را که باطن فرقان است و کتاب ایشان هم بیان است و سنت آن هم جدید است و شامل اسرار و بواطن و جواهر توحید و کلمات ائمه دین است و مراد از آنکه کلّ ادیان را یک دین کند آن است که دین او دین توحید است بحکم كَانِ الْإِنْسَانُ أُمَّةً وَاحِدَةً و یعودونکم^(۵۶) إِلَىٰ أَمْرِ وَاحِدٍ كَمَا بَدَأَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ و این حضرت نیز دین توحید و جوهر تفرید آورده هرگاه میگوئی حضرت قائم بایست همه عالم را بگیرد میگویم الحال دوره اوست و ایشان صاحب الرجعات بعد الرجعات می باشند و بتدریج زمان باقتضای حکمت بالغه الهی خواهند گرفت اگر مرادت از ظاهر این عالم است و اگر مرادت از باطن است که مقصود آن است که جوهر عالم وجود افتد موحّدین است که میگویم گرفتند و تو در خوابی آیا کدام پیغمبر یا ولی در مدّت هفت سال هزار نفر بجهت او جان دادند باین ذلت کبری بدون اوضاع ظاهری و البته پنجاه هزار نفس در کلّ بلاد بان حضرت ایمان آورده اند بدون سلطنت ظاهری که موهم جبر و اکراه بوده باشد بلکه اغلب آن است که برهان ایشان را که لسان آیات و مناجات است نفهمیده اند بل بصر جذبیه محبت ایمان آورده اند و چنان ایمانیکه پدر از پسر می گذرد و از اهل خود تقیه می نماید یا برخلاف آن پسر از پدر میگذرد و با وجود آنکه آن کسانی که ایمان دارند می بینند این ذلت و ضعف اصحاب را و غلبه اعدا را مع هذا نمی توانند گذشت و هرچه بیشتر کشته می شوند مصدّقشان بیشتر میگردد بغیر از این میباشد که این امر الله است و خلق نمی توانند خاموش نمایند و عجب آنست که اطفال خرد و زنان و جوانان بیشتر ایمان می آورند و بتجربه ثابت شده است که آنچه اهل فطرت و خوش احوالیکه در هر (۲۱۲) سلسله بوده است ایمان آورده است و آنچه اهل دنیا و صاحب اخلاق رذیله بوده اند ایمان نیاورده اند و هرگاه ایمان هم بیاورند اگر بجهت دنیا آمده اند حکماً برمیگردند و هرگاه لله آمده است البته تغییر احوال او میشود مثلاً هرگاه مال دنیا دوست میداشته بنظرش خوار میگردد و هرگاه متکبر بوده فروتن و خاضع میگردد خلاصه آنست که ایمان باین حضرت نیکو قالیست که زر وجود را خالص میفرماید و محکّیست کامل که باو ممتاز میشود ذات کلّ شیء، اما خبر قائمیت آن حضرت را در صفحه ترکستان مؤمن هندی بفعل

و قول رواج داده و شرح آن آنست که ایشان شخصی بوده از اهل هندوستان و از بزرگان و از نجبا بوده و بعزم سیاحت و مجاهده فی سبیل الله حرکت نموده و از اوضاع سفر یک قرآن و صحیفه کامله و یک قُمُمه و یک احرامی داشته و سؤال ابداً از احدی ننموده در منتهای زهد و ورع حرکت می نمود و مستحبات وارده در شریعت مقدسه را معمول داشته همینکه بایران آمدند و مطلع از ادعای آن حضرت شده با خود گفت دیدن این شخص را بنمایم همینکه آمد بچهریق راوی میگوید که زمان ظهور قائمیت آن حضرت بود و چنان سطوت جلالی از ایشان ظاهر شده بود که احدی قدرت بر تحمل اشراق جلال ایشان را نداشت حتی آنکه آقا سید حسن اخوی آقا سید حسین فرار نمود و آقا سید محمد حسین نیز دیگر در حضور مبارک غذا نمیخوردند و بی اذن داخل نمی شدند و سهل است که اعادی هم در آن قلعه بودند مثل ارامنه و اهل سنت مکرر شده بود که همینکه طلعت آنحضرت از لب عمارت مستشرق میشد بخاک می افتادند و تعظیم می نمودند، خلاصه ظهور هیمنه و جدائیت طلعت همایون ورای ایام سابق شده بود همینکه مؤمن هندی بمحل زیارتگاه که پای عمارت بود رسید بمحض آنکه دیده شوقش برخساره انور آنحضرت افتاده بی اختیار نعره هَذَا رَبِّي زده و بخاک فنا افتاد و از خود بیخود گردید من بعد از آنکه او را بخود آوردند دیگر شخصی گردیده بود (۲۱۳) گریه بسیاری نموده و همی گفت أَنَا الْقَائِمُ الَّذِي ظَهَرَ چونکه مرات فؤادش صافی بود لهذا جلوه طلعت قائمیت بحکم تجلی لها بها در او متجلی گردیده و آثار توحید از هیكل همایونش ظاهر شده و چون بمنزل خود معاودت نمود رفقا دیدند که ظلمتی نور و دیوی سلیمان شده بحدیکه ایشان قوه مجالست با او را ندارند خلاصه بسلماس آمده و همین ادعا را نمود زن و مرد بی اختیار بروی قدمهای مبارکش می افتادند احکام قائمیت که اسرار توحید بود چمیعاً از لسانش جاری گردید و لباسهای نظیف پوشیده و بر صندلی جلال مستقر شده چنان طبع لطیفی بهم رسانید که غذا خوردن نمی توانست در مدت چهل روز خوراک ایشان گلاب و قند بود خلاصه آنکه شور و هنگامه غریبی در آن حدود انداخته و اسم ایشان در اطراف پیچیده و مردم فوج فوج بزیارت ایشان می آمدند و بسیاری مجذوب ایشان شدند این خبر بشاهزاده حاکم خوی رسیده بر خود ترسیده از مواخذة سلطان لهذا فرستاد ایشان را با دو نفر از اصحابش که یکی شیخ صالح عرب بود و یکی هم ملا حسین خراسانی که این هر دو از اصحاب حضرت بودند نزد شاهزاده آورده احوال پرسید جناب مؤمن هندی باز هم ادعای قائمیت نموده میفرمودند منم آن کسیکه بضر بشمشیر چنان و چنین خواهم نمود شاهزاده محتجب حکم نمود که آن سه موحد را چوب بزنند که همچون نخل طور ندای اِنِّي اَنَا اللهُ از لسان فطرت ایشان متطرق بوده بقول عرفا

روا باشد انا الحق از درختی روا نبود چرا از نیک بختی

و بقول اطعني عبدی اَجعلک مثلی، خلاصه آنکه نخل قامت ایشان را بخاک امتحان

انداخته و چوب بلا که رزق اهل ولا بوده بیای استقامت ایشان زد بدحیکه آن شیخ عرب جان را بجان آفرین تسلیم نمود و مرغ روحش از ین قفس خاکی بشاخسار عالم روحانیان پرواز نمود و آن دو را هرچه زدند که بعد از اقرار آنکار نمایند گفتند ما منافق نیستیم و طریقه محبت را بقدم صدق و وفا پیموده ایم آخر الامر سر درویش را تراشیدند و بر الاغ سوار (۲۱۴) نموده و بگرد شهر گردانیده که اینست جزای طالبان سیل حق و واصل شدن بقام لی مع الله که چشم از غیر حق پوشیده و زنگ نام و ننگ را از صجحه دل زدوده فاعتبروا یا اولی الابصار ان کنتم قوم عارفون^(۴) بعد از آن از شهر کثرت بیرون نموده و بصحرای تجرید روانه نمودند جناب مؤمن هندی روانه ارزن الروم گردیدند و شنیدم که در آنجاها حول او جمعیتی جمع شده تا وقت ظهورش برسد اگر چنانچه درین دوره مقدر شده و الا در یکی از رجعاتش خواهد ظاهر شد آنچه ادعا نموده زیرا در حالت بیخودی میگفت و لسان حق بود که در او متنطق شده بقول شاعر

در پس آینه طوطی صفتم داشته اند آنچه استاد ازل گفت بگو میگویم

پس چونکه لسان الله بوده بمضمون ان الله لا یخلف الیمعاد البتة خواهد وعدهای او صدق شد و هرگاه در هیکل او هم جاری نشود در دست دیگری که مظهر امام بشود ظاهر می گردد، مثلاً هرگاه قومی بسططان مقتدری عالمی حکیمی قیومی یاغی شوند و حضرت او آدمی بنزد آن قوم روانه نماید و بفرماید که ایشان را از قهر من بترسان و بلطف ما امیدوار نما این رسول همینکه نزد قوم آمد هرگاه متغیر نمودند احوال او را از جهت اعراض رعیت در حالت تغیر از بس فانی در سلطنت مولای خود است می گوید چنین شما را بقتل برسانم و رشته رسوائی بگردن زنان شما انداخته اسیر نمایم و چنین نمایم معلوم میشود که این ادعاها را نه از جهت اقتدار خود میکند بلکه از جهت اقتدار سلطان می نماید و معلوم است که همینکه خبر اعراض رعیت و اذیت و ایشان برسول (بسلطان) رسید لازمه سلطنت و نظم (و) عدل اوفتاده که مؤاخذه از رعیت نماید اگر چه بدست رسول اول نباشد ولی هرکس که مأمور بشود وعده رسول صدق آمده است، پس این مردم بایست بترسند از کردهای خود زیرا که بد میکنند با قومیکه ایشان را متذکر حضرت محبوب می نمایند و البته ایشان صاحبی دارند، (۲۱۵) ملای رومی حکایتی در مثنوی ساخته است در باب آن جماعتی که اطفال پیل را خوردند و کسی آگاهی ایشان را منع نموده و خبر از انتقام کشیدن پیل مر ایشان را داده و آن جماعت اعتنا نکرده و پیل بچگان را خوردند و پیل نیز آمده و ایشان را خورد ملا میفرماید ای مردمان بدانید که اولیا پیل بچگان خوارند هرگاه ایشان را ضعیف ببینید و بیکس و طمع در اذیتشان نمائید بدانید که حق سبحانه از برای ایشان مر شما را منتقم میباشد و قهر خود را بجان شما خواهد ریختن، خلاصه بعد از واقعه جناب مؤمن هندی حکایت شهداء سبعة در طهران واقع گردید و چنان واقعه بود که هوش از سر مدعیان اخلاص و ارادت

برده و جهان عالم محبت و استقامت را زینت داده و سرفرازان اهل وفا را که در هر دور و کور بوده خجل نموده و مفتخر ساخته و اجمال آن آنست که مردمان مفسد بامیر عرض نمودند که حضرات بابیه میخوانند خروج نمایند و چندین هزار نفر جمع شده اند ظاهر آنست که مطلقاً دروغ نگفته بودند ولی باین شدت هم نبوده و ظاهر آنست که یک منافقی از اهل خودشان رفته بودند و این فتنه را نموده شاعر میگوید که از ماست که بر ماست ای یاران بترسید از منافق پس بترسید باز هم بترسید الحذر الأمان و بخود راه ندهید زیرا که جمیع فساد عالم را منافق میکند زیرا که هرکه از دشمن خود احتیاط میکند و راز خود را از او مخفی میدارد ولی با دوست خود اظهار می کند و او که در باطن دشمن باشد بدشمن خبر نموده و فساد را روشن نماید، خلاصه آنکه امیر غافل از حق فرستاد و سی و هفت از اهل حق را گرفته و بانبار انداخته تا آنکه خامی ایشان قدری پخته گردد و ناتمام تمام تر و ناقصان بروز نقصان ایشان بشود بحکم اعطاء کل ذی حقی حقه چند روزیکه برین گذشت امیر قرار داد که هریک که بحضرت لعن نماید و تبرا جوید او را رها کنند و هرکس دوری بجوید بتبیغ بیدریغ سر از قلعه بدنش بردارند و سرفراز دو جهانش نمایند این خبر بحضرات رسید (۲۱۶) حاجی ملا اسمعیل قمی که مردی بود فاضل و از علمای کربلا بود و از سابقین اصحاب آن حضرت و در راه محبت ایشان بسیار کوشیده و نصرت امر حق را باخلاص نموده و در واقعه بدشت امورات عجیبه از ایشان صادر شده قدم همت پیش گذارده و فرمودند ای یاران من که تبراً نخواهم جست و بر سر جان باختن ایستاده ام زیرا که هرگاه ما امر قائم را اظهار ننمائیم پس که خواهد نمود و اگر ما مردم را هدایت براه محبت نکنیم و از خواب غفلت بیدار نفرمائیم و بی اعتباری این سرای فانی را بایشان حالی نکنیم پس که خواهد کرد پس فرمودند هرکس با من همراهی می نماید بسم الله شش نفر دیگر گفتند ما هم در سفر عشق رفیق تو هستیم و آن شش نفر میرزا قربان علی درویش و آقا سید محمد حسین ترشیزی مجتهد و جناب حاجی میرزا سید علی خالوی حضرت و حاجی ملا تقی کرمانی و میرزا محمد حسین تبریزی و یکی هم شخصی مراغه بود و آن سی نفر دیگر قوه وفاداری نداشتند قرار بر کتمان گذاردند، شنیدم که یک هفته حضرات در حبس بودند درین مدت حاجی ملا اسمعیل را گفتند غذا نخورده یا آنکه کم میخورد و در آن شب آخر که غذا بجهت سی و هفت نفر آورده بودند بعضی از خوف و بعضی از تحیر و برخی از شوق غذا نخورده مرحوم حاجی غذای سی و هفت نفر را میل فرموده بودند فردا روز که میشود آن سی نفر را که تبراً نمودند بعضی را رها نمودند و بعضی را نگاه داشتند و اما آن هفت نفر را آوردند در میدان بیای قاپوق هریک را گفتند تبراً نمائید هیچ یک نکردند و همی گفتند ای مردم این حضرت صاحب الزمان میباشد و مرحوم حاجی را که از انبار بمیدان می آوردند مردم می گفتند این بابی است ایشان میخندیدند و میفرمودند که

بلی من بابی هستم و بجهت شما جان میدهم خلاصه یکی یکی را گردن میزدند همینکه نوبت بمرحوم حاجی رسید کسی آمد که فلان کس فلان مبلغ میدهد که شما را نکشند شما تبراً کنید ایشان بلند فرموده بودند (۲۱۷)

ای صبا از من باسمعیل قربانی بگو زنده برگردد کسی از کوی قربانگاه دوست
و عمامه مبارک را برداشته فرمودند بمیر غضب که مشغول کار خود باش، اما جناب میرزا قربان علی در طهران بسیار معروف بودند و احبای زیادی داشتند من جمله در خانواده شاه نیز معروف بودند و مادر شاه خاطر او را میخواست گویا در خانه یکی از امرا صحبت کردن او را شنیده بوده است خلاصه بشاه گفت او بابی نیست و باو افترا بسته اند فرستادند و ایشان را آوردند و گفتند تو مرد درویشی هستی و صاحب کمال تو را متمم نموده اند بارادت باب و مقصود حضرات آن بود که سخن در دهان ایشان گذارند فرمودند بدانید که این شخص قائم آل محمد است و ما بندگان او هستیم و هرگاه هزار جان داشته باشیم فدای حضرت ایشان می نمائیم و در رجعات آن سرور راجع میشویم و از برای ماست سلطنت ابدی و سرای جاودانی و سلطنت و عزت شما فانیهست و مال آن ندامت و پشیمانیهست خلاصه هرچند سعی نمودند در انکار کردن آن حضرت را ایشان اظهار در تصدیق زیاده نمودند حتی آنکه قرار دادند که هرساله از دولت مبلغی خطیر بایشان بدهند قبول نفرمود آخر الامر امر بقتل آنجناب نمودند راوی میگوید که همینکه یک ضربت از عقب سر بگردن مبارکش زدند عمامه پشمی که رشته درویشی بود از سرش اوفتاده دو فرد بزبان حال بیان نمودند که تا صفحه قیامت جگر جمیع اهل مودت را بآتش محبت در هم سوخته فرمودند

ای خوش آن عاشق سر مست که در پای حبیب سر و دستار نداند که کدام اندازد
و بضربت دوم از ساغر شهادت سرمست گردید، اما جناب آقا سید محمد حسین ترشیزی تازه از کربلا تشریف آورده بودند و اجازه اجتهاد نیز از علمای آن حدود گرفته و بنای رفتن ببلد خویش را داشتند که در (۲۱۸) عرض راه گل خار^(۸۵) محبت دامن گیر سعادتش گردیده و بلبل سرای عشق بتغنی جدابیت در شاخسار فطرتش بتغنی آمده که ای گل بوستان وفا عزم کدام دیار نموده مگر آگاه نه که در این گلستان حضرت صانع مهربان بنای گلاب گیری و از گلاب عطر ساختن دارد بیا تا خود را در پاتیل امتحان انداخته و اجزاء انانیت را در هم فشرده^(۱۴۷) تا جوهر روحانی ملکوتیه در انبیب بطون ظاهر گردد و عطر وجود ما در مجلس حضرت سلطان المحبه^(۱۴۸) متصاعد شود و دماغ اهل شوق تر گردد آن نو گل باغ شباب سخن حضرت ناصح را گوش نموده و شراب وفا را از دست ساقی فنا نوش فرمود، اما جناب خال با حالت ناخوش در سن پیری دست صدق برده و عمامه شریف را برداشته و روی مبارک باسماں عدل و جلال حضرت ملیک متعال نموده و اشک غیرت برخساره محبت جاری فرمودند و عرض کردند که خداوندا تو گواهی که بدون

تقصیر فرزند اکرم ترا شهید می نمایند شنیدم شخص تاجری سیصد تومان میداده که آنجناب از قید فتنه رها گردند خود قبول نفرمودند و گفتند ما نه چنان رشته اخلاص و بندگی حضرت محبوب را بگردن استقامت افکنده ایم که باین تیغهای فتنه بریده گردد پس آنجناب را نیز شربت شهادت چشاندند و آن سه نفر دیگر را (نیز) بمقصد خویش رسانیدند ولی مردم بی حیا با اجسام طاهره ایشان بسیار بد سلوک نمودند مثل آنکه آب دهن می انداختند و سنگ می زدند که آری آری شیوه اهل محبت چنین و سیل اهل وفا این است اجسام ایشان را مانع گردیدند که در قبرستان مسلمانان دفن نمایند گویا زبان واقع مردم گویای باین مضمون بوده که مسلمانان گدا را چه حد همسایگی با این هفت سلطان ممالک عشق میباشد که از اشراق نار محبتشان در انوار سموات سبعة جلال و ارتفاع میباشد که از اشراق نار محبتشان در هم نسوزد و لهذا در بیرون دروازه شاهزاده عبد العظیم در نزد آن یکه (۲۱۹) برج آخری (۱۶۹) زمین را حفر نموده و آن کواکب سبعة را در یک برج مخفی نمودند یعنی دوره بدیع گردیده که انجم سبعة در برج واحد جمع آمده، ای مؤمنان و مسلمانان و ای اهل تواریخ خود انصاف بدهید که در هیچ زمانی چنین واقعه شنیده اید که هفت تن موحد باین استقامت در اعلائی کلمه حق بایستند و بنازم متصرف در افتد ایشان را که چنان از شراب غیبی سرمستشان نموده که غیر حضرت محبوب را یکبارگی فراموش نموده و سر آن را نمی دانید چونکه اهل مازندران در نار محبت بجهت اعلائی کلمه حق سوختند مردم بعضی شبه نمودند در استقامت و لله هیئت (۱۵) ایشان بعضی گفتند حضرات گیر افتاده بودند بعضی گفتند که بخيال سلطنت بودند و در فتنه مؤمن هندی نیز اهل شک و ریب گفتند که نمی دانست که چنین و چنان میشود و مردی بود درویش خیال تریاک او را مست نموده بود و لهذا آنحضرت بجهت رفع شبهه ایشان کلک تقدیرش این نقش تدبیر را در پرده قضا کشیده که هیچ آب شبهه حرفی از آن را نتواند حک نمود زیرا که هفت تن مردمانی را متفق بر امر واحده نموده که بر سیل اختیار شهادت جعلی در حقیقت جنابش بدهند در میدان شاه طهران که نقطه ایران است تا خبر صدق در محبت ایشان بواسطه حضرات احبّا در اندک زمانی باطراف عالم برسد و چگونه هفت نفر را جمع نموده که هر یک مردمان بزرگی و معروفی و از سلسله و از ولایتی و از پیشه که هیچ دخل بیکدیگر نداشته باشند تا حجت بکل طوائف و سلاسل تمام شده باشد و هیچ فرقه را مجال ردّ نماند مثلاً حاجی ملا اسمعیل مردی بود ملا و از اهل قم و بزهد و تقوی در کربلا معروف و در این اواخر صاحب مقام و خوارق عادات شده بود بحدیکه خبر از شهادت خود داده و بسیاری از مردم تصرف او را در اشیا دیده، و میرزا قربانعلی مردی بود درویش و سیاح و جمیع طوائف در اویش را دیده مع هذا چشم از کل (۲۲۰) پوشیده و مقصود خود را در این مقام دیده تا حجت بر جمیع در اویش بوده باشد، و جناب آقا سید حسین مردی بود خراسانی و عالم

عامل و فاضل و مجتهد تا بر مجتهدین حجت باشد و نگویند مرد عامی بود یا درویش بود گول خورده، و جناب خال مردی بود تاجر و معتبر و جهان دیده و از اقارب آنجناب بوده جان و مال خود را در راهش باخته تا برتجار اتمام حجت شده باشد که من که حضرت او را در دامن بزرگ کرده ام مطلع از صدق ادعایش میباشم اگر باور ندارید این چانم که از هرچه دارم او عزیزتر است، و جناب حاجی ملا تقی تاجر و ملا و سیار و مقدس و اهل کرمان بوده و فعل ایشان نیکو برهانی است از برای مقدسین و آن دو دیگر یکی کاسب بازاری بوده و یکی نوکر باب و عمل ایشان موعظه ایست مر اهل این دو سلسله را، پس این هفت نفر را نمی توانند گفت که دیوانه بودند یا آنکه فهم نداشتند بلکه بهر قاعده که بسنجند حرکت ایشان حجیت دارد بر جمیع اهل ملل خصوصاً ملت اسلام زیرا که در قرآن ایشان حضرت خداوند خبیر مهربان میفرماید وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُحْسِنِينَ یعنی آنچنان کسانی که طالب میشوند راه رضای ما را و کوشش مینمایند البته ما ایشان را راهنمایی میفرمایم زیرا که لطف حضرت ما شامل احوال نیکوکاران است و در مقام مجاهده آنچه در کتاب خود وصف فرموده است که میفرماید الَّذِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَلَيْسَ أَعْظَمَ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ یعنی آنچنان کسانی که مجاهده می نمایند در راه خدا بمالهای خود و بنفسهای خود و کلمه حق را بلند می نمایند این گروه بزرگست مقامشان در نزد خداوند و ایشان هستند رستگاران، خود انصاف بدهید که آیا این هفت نفس مقدس کوتاهی در مجاهده نموده اند یا کوتاهی نکرده اند آیا از مال نگذشته اند و چشم از محبت عیال و اسم و رسم نپوشیدند و جان را بر طبق اخلاص نهداند در مدت پنج سال تفرص (۲۲۱) نکردند یا آنکه شهر بشهر در طلب حق ندویدند یا صدمه غربت و اذیت دشمنان را نکشیدند یا آنکه از هر نوع بلا بر ایشان وارد نیامد و صبر نمودند در راه رضای دوست و نفس نکشیدند آیا مصداق این آیه شریفه در این عالم بغیر از ایشان کیست که حضرت خداوند می فرماید وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الْأَمْوَاتِ، پس هرگاه حضرت خداوند با وصف این مجاهده ایشان را هدایت نفرماید پس کرا هدایت خواهد فرمود نه بعزت و جلالتش قسم که البته ایشان را هدایت فرموده بسبیل رضای خود و سرفراز داشته بمعرفت ولی خود و برگزیده است در میان عباد خود و ایشانند صفوة عالم وجود و جواهر خزینه حضرت معبود و ایشانند مقصود اولیای کبار و نور دیده انبیاء عظام و ایشانند که همیشه ائمه طاهرین میفرمودند هرگاه هفت و یا هفده ناصر میداشتم امر خود را ظاهر مینمودم و امر ایشان سلطنت ایشان است که در هیکل فنا ظاهر می گردد و حضرت امیر المؤمنین علیه البهاء و التکبیر بچهار نفر موحد راضی شدند که در راه فنای ایشان مستقر بوده باشند تا امر الله را ظاهر فرمایند بهم نرسید و آنهائیکه ادعا نمودند اشرف ایشان جناب سلمان بود ایشان هم

شمشیرها را بزیر عبا بست و حال آنکه حضرت امیر فرموده بودند که شمشیر را برهنه نمایند و بر سر دوش گذارند، شما خود انصاف بدهید که این اصحاب را هیچ نسبتی با آن اصحاب میباشد نه والله زیرا که آن اصحاب مثل شاه مردان مولائیرا مظلوم می نگرند و حق او را مغضوب مشاهده میکنند و آن حضرت در شبها دست حسن و حسین را گرفته و چادر عصمت بر سر مبارک علیا جناب فاطمه نموده بمنزل اصحاب تشریف می آورند و اظهار تظلم نموده طلب نصرت می فرمودند آخر الامر چهار نفر بدر دولت خانه حضرت حاضر شدند ایشان هم ناتمام، اما این اصحاب وفادار^(۱۵۱) در حبس بدون اذن ظاهری^(۲۲۲) خودشان از منتهای محبت در میدان صدق نشسته و گردن مردانگی کشیده که اینک سر ما و تیغ شما ای اهل غفلت بدانید که حق با ماست و ما با حق و فی الحقیق خلاصه ع، این سخن پایان ندارد ای فلان! بفرمایید بعد از شهادت ایشان بسیاری از مردم متنبه شدند از فعل ایشان بخصوص ارباب معارف و گفتند این حرکت باز یچه نیست بعضی ایمان آوردند و بعضی مضمون^(۱۵۲) **يَعْرِفُونَ نِعْمَةَ اللَّهِ بِالْعَلَمِ وَ يَنْكُرُونَهَا بِالْفِعْلِ** شدند، بلی چونکه این هفت بزرگوار همان هفت بز بی شاخیست که در جلو حضرت میباشند و در مکه ظاهر میگردد چونکه علامت ظهور میگردد چونکه علامت ظهور موفور السرور بودند و لهذا منتظرین بالصدق و الاخلاص ایمان آوردند چونکه ائمه هدی علیهم السلام خود فرمودند **نَحْنُ الرَّاعِي وَ شِيعَتُنَا غَنَمٌ** یعنی ما ئیم شبان و شیعیان ما مر ما را گوسفندان هستند که ما ایشان را در صحرای خوش فضای معرفت می چرانیم و از چنگ گرگ جهل و غفلت می رهانیم، و اما اینکه حضرت قائم علیه السلام گوسفندان خود را در ارض مکه ظاهر می فرماید مراد آن است که در ارض توحید ظاهر می فرماید و مراد از اینکه شاخ ندارند یعنی مظلوم هستند و کارزار نمی کنند، پس ای مردمان ملاحظه نمائید که احادیث ائمه هدی را فهمیدن بجهت ناهل چه بسیار مشکل می باشد ای بیچارگانی که منتظر هستید که حضرت ظاهر شود و هفت بز که حیوان غیر ناطق است در جلو داشته باشد در حقیقت نیکو منصبی بجهت مولای خود مشخص نموده اید و قباحت عقیده خود را شاعر نیستید و هرگاه بخواهند بایشان حالی نمایند منازعه میکنند که چرا کلام امام را تاویل می کنید خداوند این گروه جهال را بفضل خود هدایت فرماید، اما بدانکه ظاهراً خبر شهادت ایشان را بحضرت عرض ننمودند زیرا که در ظهور قائمیت فرمایش فرموده بودند که حرام است ذکر حزن در محضر من نمودن سبحان الله از استغنائی آنجناب که چنین واقعه عظیم را مطلقاً^(۲۲۳) اعتنا نمیفرماید یعنی مراد ایشان آنست که اصحاب تربیت بشوند که اولاً حزنی نبینند و هرگاه دیدند بجهت برادران خود ذکر نکنند هرگاه بجائی بحث نمایند که ائمه فرمودند که در حزن ما محزون باشید پس چه معنی دارد جواب آنست که ایشان منزّه و مقدس اند که محتجب بحزنی یا سروری بشوند ولی در مقام فضالیت در هر زمان بحسب قابلیت

اهل آن قولاً و فعلاً حرکت میفرمایند لأجل تربیت ایشان هم چنین بدان جمیع حرکات و سکنتات ایشان راه، و اما بعد از وقوع شهادت شهداء سبعة واقعه سید یحیی در یزد و نیریز رخ داد و تفصیل آن زیاد است هرگاه بخواهیم ذکر نمایم موجب طول کلام میشود اجمال آن آنست که جناب ایشان از قبل حضرت مأمور شدند باعلای کلمه حق، هنگامیکه تشریف فرما بیزد بودند حقیر خدمت ایشان رسیدم آثار جلال و جذائیتی از سیمای همایون ایشان مشاهده نمودم که در مجالس قبل مشهود نشده بود دانستم که این آثار بوی انقطاع میدهد بعد از خود مکرر میفرمودند گاهی بتصریح و زمانی بتأویل که این سفر آخرین من می باشد و من بعد مرا نخواهید دید و در مجلسی فرمودند که خداوند و اولیای او مقتدر میباشند که از امور آینده خبر بدهند و فرمودند بحق محبوبیکه جانم در قبضه قدرت اوست که هرگاه بخواهم بگویم که قاتل من کیست و مقتل من کجاست و بچه نحو مرا شهید میکنند مقتدرم ولی در نهایت از شهادت خود مسرورم سبحان الله نمیدانم که این چه هنگامه میباشد که شخصی باین بزرگی و علم و فضل و فطانت یقین بمرگ خود دارد و در نهایت ذلت شوق محل قربانی دارد آری

هرکس که ترا شناخت جان را چه کند فرزند و عیال و خانمان را چه کند

بهر حال ایشان تشریف فرمای یزد شدند بعد از ورود بنحو حکمت اظهار امر حق را در مجالس و محافل می نمود و در اواخر تصریح نموده مردمان دور ایشان را گرفته اظهار تصدیق نمودند جمعی کثیر بیعت نمودند خبر (۲۲۴) بحاکم رسید بر خود ترسیده آدم فرستاد که حضرات را بگیرد یک نزاع جزئی شده بعد حاکم مستعد شده ایشان هم بقلعه تشریف برده آمدند حول قلعه را گرفتند نزاع شدیدی شد قریب بسی نفر یا زیاده از طرف مخالف کشته گردید و هفت نفر از جانب ایشان و چندی هم محصور بودند بعد اصحاب بیوفائی نموده متفرق شدند آنجناب نیز با یک نفر دیگر فرار نموده و بجانب شیراز تشریف فرما شده و از آنجا بنیریز تشریف فرما شدند و حاکم مسلط بر اصحاب ایشان شده چند نفر را شهد شهادت چشانیده و جمعی را اذیات مختلفی نموده و مبلغی تنخواه گرفته و از جمله شهدا یکی حسن نامی بود یزدی که سالها در خدمت ایشان بوده و بخدمتگاری مشغول بود و در نهایت اخلاص و ادب شرایط خدمتگذاری را مرعی میداشت هنگامیکه جناب ایشان میخواستند از قلعه فرار نمایند فرمودند هرگاه کسی می توانست که اسب مرا ببرد بیرون خوب بود حسن عرض نمود هرگاه اذن بفرمائید من میبرم فرمودند می گیرند ترا و می کشند عرض نمود در راه محبت شما سهل میباشد و من بغیر از این مرادی ندارم فرمودند بپر همینکه بیرون آمد او را گرفتند و بنزد حاکم بردند گفتند او را ببرید بدهن طوپ بگذارید همینکه خواستند پشت او را بطوپ ببندند گفت روی مرا ببندید گفتند چرا گفت میخواهم تماشا نمایم که چگونه آتش می زنی مردم از استقامت و سرور او تعجب نمودند الحق نهایت قوه ایمان میخواهد که آدمی

در چنین حالتی سرور داشته (باشد)، خلاصه آنکه ایشان بشیراز تشریف برده و در آن ولایت بسیار معروف بودند بجهت آنکه بسیار تشریف برده بودند خلاصه در آن ولایت نیز اظهار امر حق را نمود و جناب آقا سید عبد العظیم مراغه‌ای که از خدمت حضرت آمده بود و یک هیکل بسیار بزرگی و توقیعی بجهت جناب ایشان آورده در خدمت ایشان بودند و در آن ولایت شهرت غربی نمودند و بجانب نیریز تشریف بردند و در نیریز آنجناب کوچ و عیال داشتند و مخلصین ایشان بسیار بود خلاصه (۲۲۵) آنکه اظهار امر حق را نمودند بعضی از مردم مصدق و بعضی مکذب و بعضی متحیر شدند حاکم آن ولایت با وصف آنکه در سابق بسیار اظهار ارادت و کوچکی می نمود همینکه دید فساد میشود و حکومت از دستش می‌رود و مواخذ سلطان خواهد بود و دنیایش خراب میگردد خدمت ایشان عرض نمود که مصلحت شما در ماندن در این بلد نیست بیرون تشریف ببرید آنجناب فرمودند از خانه خودم مرا می‌خواهی بیرون کنی ما از نصرت نمودن تو گذشتیم اهانت نمودن که چرا بلی پس معلوم میشود که این همه اظهار ارادت که تحویل می نمودی بجهت قوت دنیایت بود و حال که خلاف آن را دانستی پشت بحق نموده اظهار عناد می نمائی و از خداوند نمی ترسی و از رسولش حیا نداری آن ملعون چون کلام حق شنید کفرش بروز نموده در صدد مخاصمت برآمد و شیاطین از هر سلسله را که جنسیت با خود داشته در صدد تحریک برآمده که آنجناب را بیرون نمایند آنجناب چون ملاحظه شدت و قوت ظاهری اعدای را نموده و ضعف اصحاب را لهذا بمسجد تشریف فرما شده و بمنبر جد عالی مقدار خود بالا رفته خطبه در نهایت فصاحت و بلاغت انشا فرمودند و بعد از حمد و ثنای رب مجید و صلوات بر پیغمبر محمود و تحیت بر آل احمد فرمودند ای مردم منم فرزند رسول خدا و امروز در میان شما مظلوم میباشم و بچنگ ظالمان گرفتارم و از شما ها طلب نصرت می نمایم و من تقصیری ندارم بجز آنکه کلمه حق گفته و امروز مثل من مثل جد بزرگوار (من) حسین مظلوم است هرکس ندای من مظلوم را بشنود و یاری مرا ننماید از شفاعت جد بزرگوارم بی بهره خواهد بود پس از این قبیل کلمات فرمایش فرموده تا آنکه جمعی بگریه افتادند و قلیلی با ایشان بیعت نموده و عرض نمودند یا ابن رسول الله پدر و مادر ما فدای جان اطهرت باد هرچه فرمائید مطیعیم و اینک مال و عیال و جان ما در راه محبت شما فدا باشد بعد از آن آنجناب با قلیلی از اصحاب بیرون تشریف برده در قلعه مخروبه که در آن حوالی بود (۲۲۶) نزول اجلال فرمودند و اصحاب ایشان زیاده از هفده نفر نبودند اعدا مطلع شده از بیرون تشریف بردن ایشان جمعی کثیری آمدند در حول قلعه مبارکه بجهت دستگیر نمودن حضرات پس آنجناب فرمودند هفت نفر بیرون برود بجهت مدافعه این خصمها ولی کیفیتی در نظم قتال فرمایش فرمودند بجهت ظفر یافتن و فرمودند که هرکس از فلان جانب برود شربت شهادت خواهد چشید و جراحت بسینه او خواهد رسید هرکس دوست میدارد که

از اول شهدا باشد بر سیل محبت و اختیار اخبار نماید پس شخص نوجوانی پر دلی مشتاق لقای حضرت محبوب شده قد مردانگی همچون الف توحید در جویبار تجرید علم نموده عرض کرد مولای من (من) اختیار کردم که پیش آهنگ قافلهٔ مظلومان بوده باشم آنجناب روی او را بوسیده و در حشش دعا فرمودند پس حضرات خدای خود را یاد نموده بسوی لشکر مخالف شتافتند و آن جند سست بی اعتبار را همچون مگسان متفرق کردند و جمعی را روانهٔ بئس المصیر نموده و آن جوان نیز بوعدهٔ خویش وفا نموده و شربت شهادت از مینای وفا مستانه سر کشیده پس اصحاب حق با فتح و فیروزی بقلعه مراجعت نمودند و معنی اِنَّا لِلّٰهِ وَ اِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ را فهمیده چون این خبر بشیراز رسید مقارن این اوضاع شاهزاده فرهاد میرزا وارد شیراز شده و بحکومت آن دیار مفتخر بوده درمیان اهل نار همینکه این خبر پاو رسید سان لشکر دیده روانه نموده جمعی کثیری گرد قلعه جمع آمده و کمر قتل آن مظلومان را بسته دعوای نمایان نموده و شکستهای فاحش داده و غنیمت بسیار بچنگ آورده و خوارق عادات زیادی از مولای خود مشاهده نموده و همه روزه محبت و عقیدهٔ ایشان محکم تر شده ولی آنجناب مکرر خبر شهادت خود را و اصحاب را می فرمودند و بی اعتباری دنیای دنی را و کمال سراي باقی را گوش زد اصحاب می فرمودند بعد از آنکه لشکر اعدا از غلبه باهل حق بطریق کارزار مأیوس گردیدند باب حيله و مکر را که صفت ایشان بوده گشودند و عریضهٔ خدمت (۲۲۷) آنجناب نوشتند و اظهار تحیر در امر ایشان نموده و عذرخواهی از مافات کرده و ذکر طلب حق و تفحص آنرا نموده و قسم یاد کرده و قرآن مهر نموده خدمت ایشان فرستادند و استدعا کردند که شما بیرون تشریف فرما شوید هرچه بفرمائید چنان نمائیم آنجناب عزم بیرون تشریف آوردن نمودند اصحاب حول ایشان آمده عرض نمودند مولای ما می ترسیم بر شما از بیرون تشریف بردن زیرا که آن جماعت از قوم کوفه بی وفاترند و اعتمادی بر سوگند و میثاق ایشان نیست آنجناب فرمودند والله می دانم بیوفائی ایشان را چنانکه جد بزرگوارم می دانست بی وفائی اهل کوفه را ولی چه کنم با این نوشتهٔ ایشان و تکلیفم آنست که از باب اتمام حجت بروم و شماها باشید تا آنکه نوشتهٔ من بشما برسد پس آنجناب سوار شدند و اصحاب را وداع نموده و فرمودند اِنَّا لِلّٰهِ وَ اِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ و اصحاب گریستند گریستن شدیدی و آنجناب بمنزل حضرات وارد گردیدند نهایت اعزاز و احترام را بحسب ظاهر گرفتند بمثل آن احترامهاییکه مأمون (بن) الرشید از حضرت امام بحق علی بن موسی الرضا علیه السلام می گرفت و بجز شهادت آن سرور مقصودی دیگر نداشت، خلاصه آن شب را بصحبتهای متفرقه مجلس را گذراندند و قرار دادند که روزانهٔ دیگر قرار در امر بدهند چونکه صباح گردید و خورشید فتنه از افق بلا طالع گردید و طبل شادی را در فلک کجرفتار باسم اعداء الله زدند و عروس حق در حجلهٔ توحید نقاب نیلگون ماتم بر چهره کشیده و ملائکهٔ کروییان در ملأ اعلی

سر انگشت تحیر بدن‌دان غیرت کشیدند که آه شمّ آه باز صبح آل محمدّ شام شده و شام آل سفیان صبح گردیده خلاصه همینکه آنجناب خواستند که از چادر برآیند ملازمان ممانعت نمودند گفتند که اذن ندارید این خبر باصحاب وفادار رسیده بی اختیار همچو آتش شرّار^(۴) که از آتشکده محبتّ زبانه کشد و بر خرمنگاه هیزم افتد و از اشراق جلال و غیرت در هم سوزد (۲۲۸) از قلعه برآمده و بر جان آن کافران با شمشیرهای برهنه افتاده همینکه سران لشکر این واقعه را دیدند بخدمت آنجناب شتاییده دست الحاح بدامن فضلش آویختند و عرض نمودند سرکار آقا آخر نه دوش با سرکار قرار مصالحه دادیم که هرگاه بفرمائید چنان نمائیم آنجناب فرمودند بلی ولی این حرکت صبح شما چه بود عرض کردند که ما مطلع نشدیم و بعضی اشخاصی که کسان ایشان کشته شده بود بدون اذن ما هرزگی نموده اند شما صاحب رحم و کریمید بایست خطایای ایشان را معفو نمائید آنجناب فرمودند حال چه منظور دارید عرض کردند که بنویسید باین اصحاب که متفرّق گردند و منزلهای خود قرار گیرند تا اطمینان ما و مردم از شما بهم برسد و قراری در کارها بگذاریم پس آنجناب قبول فرمودند نوشتند ای اصحاب اسبابهای خود را بردارید و آنچه بغنیمت آورده اید بگذارید و بخانهای خود معاودت نمائید اصحاب چنین نمودند روزانه دیگر که شد رفتند و بر اصحاب در خانهای ایشان ریخته جمعی را دستگیر نموده اموال ایشان را بغارت بردند و خانهای ایشان را خراب نموده و ایشان را باسیری بارو آوردند و شخصی یزدی از اصحاب خدمت آنجناب بود که بسیار در یزد و نیریز بانجناب خدمت نموده و از روی صدق و اخلاص در راه رضای حقّ چشم از هرچه بوده پوشیده خبر آوردند که میرغضب از شهر آمده است بجهت بردن سر مبارک ایشان و آن شخص یزدی پس آنجناب فرمودند که این میر غضب قاتل من نیست و قاتل تو است و قاتل من فردا خواهد آمد چون صبح فردا شد و نماز صبح را ادا فرمودند فرمایش کردند که الحال قاتل من وارد شد ساعتی گذشت فرآشها آمده و ایشان و شخص یزدی را از چادر برآورده آنجوان را میرغضب شربت شهادت چشانید همینکه چشمش بانجناب اوفتاده گفت من از روی رسول خدا حیا میکنم از قتل فرزند او و مباشر نگردید پس آن شخصیکه ایشان فرموده بودند دو برادرش بجهنم رفته بود و کینه زیادی داشت گفت (۲۲۹) من می گشتم پس شال مبارک آن سرور را بگردن مبارک انداخته و شروع بکشیدن نمود و سایر ملاعین شروع بزدن سنگ و چوب بجسم همایونش کردن و اینقدر زدند و بصحرا کشیدند تا آنکه شاهباز روح اطهرش از قفس جسم مبارکش بشاخسار قدس ارتحال نمود پس آن میر غضب سر انورش را از جسد اطهرش جدا نموده و پوست کنده و گاه در او نموده مع بعضی سرهای دیگر را و اسرا را با ساز و دهل وارد شهر شیراز نمودند و مردم فوج فوج بتماشای آمده هرکس بحسب قابلیتّ خود کلامی می گفت و احوالی داشت و اسرا را بعضی شهید نمودند و بعضی را حبس نموده بعد رها کردند و

دوازده نفر از اصحاب ایشان در آن شب که سائیرین را گرفته فرار نموده بودند در حوالی اصفهان دستگیر شده بشیراز بردند و شربت شهادت چشاندند، فسبحان الله از ظلم ظالمان و آه مظلومان و پناه می برم بحضرت او از نزول بلا و قهرش بر مردم که این همه فتنه را مشاهده می کنند و مطلقاً متنبه نمی گردند و جان خود را جان و جان دیگران را هوا پندارند و چنین مردمان بزرگی که برگزیده اهل اسلام هستند و مثل ایشان در علم و فضل نادر است دیوانه خطاب می نمایند و عقول محجوبه خود را که آلوده بلوث هزار گونه اهواء باطله است عقل دانند و عجب آنست که مصدقین این امر عالی را قبل از اینکه وارد باین امر گردند جمیع مردم ایشان را بمنتهای کمال و درستی قبول دارند مثل جناب آقا سید یحیی که مسلم جمیع اهل اسلام بود و در هر شهری که از بلاد اسلام وارد می شدند کلّ علما و اشراف بلد ایشان را احترام می کردند و همینکه داخل این امر شدند آنجناب را باین ذلت کبری شهید نمودند و سر مبارک ایشان را مثل سر ترکمان و بلوچ گاه نموده و شهر بشهر گردانیدند یک نفر از اهل اسلام نگفت آخر تقصیر این سید بزرگوار چه بوده مگر آنکه اسرار آل محمد را بیان نموده خداوند بعزت بار یافتگان درگاهش که ضعیفان را هدایت فرماید و مقصرین را بشدیدترین عذابیهای خود (۲۳۰) مبتلی فرماید بحق محمد و آله، خلاصه بعد از انقضای این واقعه عظیمه حکایت فتنه شدیدة زنجان رخ نموده و تفصیل آن زیاده بر زیاد است اما مختصر از مفصل آن آنست که حضرت ذکر علیه السلام بجناب ملا محمد علی نوشتند که نماز جمعه نما چونکه ایشان در سابق نماز جمعه میخواندند همینکه حضرت ببایت ظاهر شدند در کتاب فروع دین خود نوشتند که نماز جمعه امروز حرام است مگر بر من و آن کسی را که من اذن بدهم لهذا جناب آخوند ترک نمودند دیگری بمسجد جامع می رفت و نماز می خواند همینکه حکم از حضرت شد آنجناب تشریف بردند بجهت خواندن نماز شخص معهود ممانعت نمود ایشان قبول نفرمودند و اصحاب طرفین های هوی نموده نزاع از طرفین در گرفت آخر الامر (آن) جناب پیش برده بنماز ایستادند بلی اقتدار ایشان در زنجان بسیار بود و لهذا چون این خبر بحاکم رسید و طرف مدعی عارض شد و افتراها بست حاکم بر خود ترسید آدم فرستاد و از آنجناب وعده میهمانی گرفت بجهت اصلاح این امر چون ایشان وارد شدند و امر مجلس منقضی شد خواستند مراجعت فرمایند ممانعت نمودند چون خبر باصحاب رسید جمعیت نموده بخانه حاکم ریختند و نزاعی شدید رخ نموده و (ایشانرا) بردند چونکه یقین داشتند که هرگاه ایشان را بطهران بفرستند در آنجا شهید خواهند نمود بسبب آنکه ایشان در فوت محمد شاه از حبس حضرات فرار نموده بودند چنانکه تفصیل آن را دانستی، خلاصه چون این خبر بطهران رسید جمعی را فرستادند بجهت گرفتن (ایشان) ایشان نیز بقلعه شهر تشریف برده و جمعی قریب بهزار نفر حول ایشان جمع آمده و تدارک حرب و آذوقه درستی گرفتند همینکه لشکر شقاوت اثر رسید کارزار

گرم گردیده و نایرهٔ حرب مشتعل گردید شکست فاحشی بعسکر باطل داده مکرر سپاه فرستادند و ظفر نیافتند بلکه منهزم می گردیدند و اصحاب حق نوزده سنگر ترتیب داده بودند و نصف شهر را بل زیاده متصرف گردیده و اوضاع ایشان در هر (۲۳۱) باب جا بر جا بود و شبها پنج دفعه مناجات می نمودند بنهج بدیع چونکه در هر سنگر نوزده نفر بودند بعدد واحد چنانکه سر آن را در قبل ذکر نمودم یک نفر ایشان بعدد محمد که نود و دو باشد **اللَّهُ أَهْبَى** می گفت و در هر دفعه که می گفت آن هیجده نفر دیگر باتفاق بلحن خوشی میگفتند، خلاصه اصحاب شوری داشتند ولی همینکه اوضاع حرب قوت گرفت بعضی ضعفا بیرون رفتند و باقی ماند سیصد و کسری ولی ایشان مردمانی بودند پر دل و شیر مرد و هر مردی از ایشان مقابلی می کرد با چهل مرد و زنان ایشان نیز نصرت می نمودند بلکه اطفال ایشان نیز در نهایت سرور یا صاحب الزمان گویان محاربه با فلاخن و اقسام دیگر می کردند، محاربهٔ ایشان بطول انجامید شنیدم که بعضی از سرکردها کتمان در دعوی می نمودند مثلاً میر سید حسین خان فیروزکوهی که آخر الامر امیر مطلع گردیده او را عزل نمودند و بسیار ذلت دادند و بعضی بدعوی نیامدند مثل جعفر قلیخان برادر اعتماد الدوله که میر پنجه بود بامیر عرض کرده بود که من این زیاد نیستم که بجنگ سادات و علما و جمعی فقرا بروم که احوال ایشان بر من مجهول میباشد بلی هرگاه بجنگ خلاف مذهب مثل روس و یهود و مجوس و امثال آنها یا شخص یاغی مفسدی که داعیهٔ سلطنت داشته باشد میروم و منت می دارم، و جمعی از گردهای علی اللّهی نیز بمحاربه رفته بودند همینکه سید ایشان ممانعت نمود فرار کردند چونکه در اخبار ایشان از علامت صاحب الزمان که بعقیدهٔ ایشان خدایش می خوانند مسطور میباشد آنست که هرگاه سرباز کوران بیای تخت سلطان رفت (۵۶) ظاهر می گردد و در عهد ناصر الدین شاه آوردند و اشعاری چند هم داشته که تاریخ ظهور است چونکه وفق داده لهذا دانستند که آنجاب حق است و در باب نصرت نمودن اظهار عجز نموده و طلب عفو کردند و گفتند در رجعات شما که قدری امر شما قوت گرفت نصرت خواهیم (۲۳۲) نمود، خلاصه در لشکر مخالف در باب محاربه با ایشان باطناً اختلاف بود بعضی در تردید بودند و بعضی بسیار شقی و دنیا پرست و چونکه زمان محاربهٔ ایشان بعد از فتح خراسان بود و لهذا عسکر زیادی فرستاده بودند زیاده از سی هزار سوار و سرباز و طوپچی جمع گردیده و نوزده عرابه طوپ داشتند و زیاده از شش ماه و بروایتی کمتر از نه ماه مدت دعوی طول کشید، شما انصاف بدهید که سیصد و شصت نفر مردمان رعیت و کاسب در مدت نه ماه در بحبوحهٔ ملک سلطان مقتدر مقابل با چنین سپاه انبوهی خونخواری بایستد آیا کم کاریست همین معجزه میباشد یا نه والله که خارق عادت میباشد سالار با انهمه استعداد همیشه (۱۵۳) استقامتش در فرار بود نه بر قرار با وجود آنکه سپاهی بود و جنگجو بر خلاف این حضرات که سرور ایشان باستقامت و استقرار بود نه بر خلاف

و اهل رزم نیز نبودند پس نیست این استقامت مگر باعانت حضرت پروردگار و وجه این شجاعت معلوم می‌باشد زیرا که نفس همینکه مطمئن برضای حق و نیکوئی سرای آخرت گردید شجاع میشود بسبب آنکه می‌گوید هرگاه کشته شوم شهیدم و هرگاه بکشم مجahدم و سبب کفاره گناهان و رفع درجامت میباشد پس او را باکی نیست از مرگ بر خلاف آنکه محاربه (او) بجهت خدا نیست و بجهت دنیاست لهذا از مرگ می‌ترسد و کم جرأت میشود همین یک میزان شناختن حق و باطل است و حضرت خداوند بیهود می‌فرماید قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِن زَعَمْتُمْ أَنكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِن دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ وَ لَا يَتَمَنُّوهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْتُمْ عَلَيْهِمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ، ترجمه ظاهرش آنست که ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم بگو بائچنان کسانیکه یهود هستند که هرگاه گمان میکنند که بر دین حق می‌باشند و مجاهده ایشان بحضرت تو لله است و خود را اولیاء من میدانند که در میان خلق هستند تمنی کنند مرگ را (۲۳۳) که درک لقای مرا نمایند و چشم از سرای دنیای فانی بپوشند هرگاه در دعوی خود صادق می‌باشند بعد می‌فرمایند ایشان هرگز آرزوی مرگ نمی‌کنند زیرا که میدانند که دینهای ایشان حق نیست بلکه کسب شرور و کذب نموده اند و مستحق عذاب من اند و خداوند عالم میباشد بکردهای ظالمان، پس همین آیه نیکو برهانیست از جهت احقاق حق و ابطال باطل هرگاه نفس طالب حق باشد و الا هرگاه مصداق آیه شریفه صَمُّ بَكْمٍ عَمَى فِهْمٌ لَا يَعْقِلُونَ باشد بمضمون آنکه

بر سیه دل چه سود خواندن وعظ نرود سیخ آهنین در سنگ

چه فائده دارد، خلاصه چونکه دعوی بطول انجامید در اوایل امر جناب حجّت باصطلاح اصحاب ایشان نوشتند بنزد امیر که ما را داعیه سلطنت بر سر نیست و طمع بدنیای شما نداریم که شما سپاه گران بسر ما کشیده اید بلکه ما را با علما سخن علمی میباشد هرگاه همتی داری که ما را و ایشان را بطلب تا در مجلس شما صحبت بداریم حق با هرکه شد نصرت او نما و هرگاه همت نداری و در قید دین داری نیستی پس اذیت ما که چرا حکم نما که این سپاه از حول ما بر خیزند تا آنکه ما از مملکت شما بملکی دیگر برویم امیر اعتنائی ننمود بلکه گفت بجز کشتن شما چاره نیست و در عوض عسکر زیادی فرستاده چونکه جناب حجّت از امیر مأیوس شد و دید دل او را هیچ رحمی نیست لهذا چند کاغذ بوزرای دول خارجه نوشتند و ذکر احوال خود را نمودند ایشان نیز شفاعت نمودند در نزد امیر قبول ننمود بلکه او را نصیحت نمودند که چه معنی دارد که جمعی فقرا در بلد شما ادعای علم می‌نمایند و با علمای دیگر اختلاف علمی فیما بین ایشان واقع میباشد شما سپاه کشی می‌نمائید و خود را ضایع می‌سازید فائده بان ملعون نمود، شما انصاف بدهید که کفار خارج از مذهب اسلام دل ایشان بر این مظلومان رحم آمد و این مشرک را رحم نیامد شنیدم از جمله تقصیراتی که پادشاه روس بر امیر

گرفته و سبب عزل آن شده یکی همین قتل این (۲۳۴) سلسلهٔ مظلوم بود، خلاصه بعد از آن ایلچی روس و ایلچی روم بدیدن جناب حجّت آمدند و صحبت داشتند ایشان بیان فرمودند که ما نزاع ملکی نداریم بلکه ما اهل اسلام (معتقدیم) بظهور امامی که از ما غائب میباشد و ما منتظر هستیم و الحال ما میگوئیم که آن حضرت ظاهر شده است و ایشان می گویند شما دروغ میگوئید جواب می دهیم که بهر دلیلی که مذهب اسلام را قبول کرده اید که حجّت قرآن است از این شخص قبول نمائید قبول نمی کنند می گوئیم که نظر باحادیث ائمه در باب ظهور ایشان نموده قبول نمائید اعتنا ندارند میگوئیم نظر بجمعیّت مصدّقین و تدین و صدق و فنای ایشان نمائید جواب نمی دهند می گوئیم بیائید با ما مباحله نمائید میگویند در شریعت ما جائز نیست می گوئیم بیائید آتشی افروخته باتفاق در میان آتش برویم می گویند شماها دیوانه هستید می گوئیم ما ازین شخص خوارق عادات دیده ایم میگویند جادوگر است خلاصه هرچه می گوئیم جواب نامربوطی میدهند ایلچیهما قدری متخیر شده سکوت نمودند زیرا که دیدند که محلّ حرف نیست بسبب آنکه هرگاه باینها بگویند طلب دین نکنید و مردمانی باشید خود پرست و دنیا دوست بمثل دیگران این تکلیف بیجائی خواهد بود و هرگاه بامیر بگویند تو طلب حق نما او که طالب نیست بهر حال ایشان هم رفتند تا بعد ثمرهٔ آن بروز نماید، و جناب حجّت هرگاه میخواستند بمحاربهٔ اعدا تشریف فرما باشند اصحاب الحاح نموده مانع میشدند آنجناب روزی بسر سنگری آمده بودند ملعونی تیری انداخته بایشان گرفت فغان از دل مردان اصحاب و شیون از جگر زنان برآمد آنجناب را بمنزل آورده روزانهٔ سیم جانرا بجان آفرین تسلیم فرمودند و رخت ازین سرای فانی و مکدر بر سریر اوج عزت و خوش فضای کشور باقی کشیدند و این خانهٔ عاریت را که مالامال از حزن و اندوهست از برای لثیمان گذاردند زیرا که این عالمی است بسی محقر و صفحه ایست در نهایت مختصر و تنگنائی است ظلمانی و ویرانه ایست بدون آبادی هرکس که تمنای عمارت او را (۲۳۵) نمود این حسرت را بگور برد زیرا که هیچ صبح آن نیست که صد هزار گونه آفات از افق ابداع آن طالع نشود و هیچ شامی نیست که سپاه زنگ هموم و غموم شیخون بر جند دل نیابد پس بهتر و خوشتر آنست که آدمی مردانه وار چشم طمع بنقاب غیرت از او بپوشد و بقدر امکان در ترک آن و تحصیل رضای حضرت محبوب بکوشد همچنانکه حضرت حجّت نمودند و قلم حکّ بر اسماء اهل وفا در ورقهٔ جهان کشیدند، پس نعلش آنجناب را در قبری عمیق که قریب بچاهی بود دفن فرمودند نظر بفرمایش خود ایشان بلکه نعلش مطهر ایشان را اعادی بیرون بیاورند و بسوزانند، خلاصه آن سپاه بی سالار گرد هم همچون جان یکدیگر برآمده و سنگرهای خود را نیکو محارست می نمودند و در کمال استقامت محاربه با اعادی دین مبین میکردند سپاه مخالف متعجب شده بودند از شجاعت این قوم که بدون سالار چنین کارزار می نمایند ولی

نمی دانستند که سالار ایشان حضرت خداوند مقتدر است و إِنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُحْسِنِينَ نخوانده بودند و لهذا لشکر مخالف چون دیدند که در مقام محاربه استیلا و غلبه بر جند الله نخواهند بهم رسانید بمضمون إِنَّ حَزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ پس در مکر و حيله را گشوده و کمند دروغ و تزویر را گسترده و جوهر خبثت را بروز داده پیغام نمودند بحضرات که محاربه شماها بعد از کشته شدن بزرگ شما چه معنی دارد هرگاه بجهت گرفتاری و اضطرار شماست ما شما را امان می دهیم بیرون آمده بهر کجا که میخواید بروید پس قرآن را مهر نموده و سوگندها یاد نمودند و ائمه طاهرین را گواه گرفته بجهت ایشان فرستادند آن نوجوانان ساده دل از بس صفا داشتند بصدق ذاتی خود باور نموده بیرون آمدند آن ملعونهای منافق دست ستم و جور گشاده آنمظلومان را جمیعاً دستگیر نموده جمعی را شربت شهادت چشانیده و بسالار خود در اعلی درجات جنت ملحق نمودند و قلبیلی را باسیری روانه شام (۱۵۴) کردند پس (۲۳۶) بخانهای ایشان ریخته اموال ایشان را بغارت بردند و زنان و دختران را اسیر کردند و دختران ایشان را ببهای کمی خرید و فروش نمودند و اجساد مطهره ایشان را از قبر برآورده آتش زدند و کردند آنچه کردند و مصداق حدیث لوح فاطمه علیها السلام ظاهر گردید فی الکافی عن جابر عن الامام محمد الباقر علیه السلام حدیثی است طولانی که اسماء ائمه طاهرین را سلام الله علیهم اجمعین بیان

می فرمایند تا باسم و آثار حضرت قائم علیه السلام میرسد میفرمایند
 الدَّاعِي إِلَى سَبِيلِي وَالْخَازِنُ لِعِلْمِي الْحَسَنُ وَ أَكْمَلُ ذَلِكَ بَيْنَهُ مُحَمَّدٌ وَ هُوَ رَحْمَةٌ
 لِلْعَالَمِينَ عَلَيْهِ كَمَالُ مُوسَى وَ بَهَاءُ عِيسَى وَ صَبْرُ أَيُّوبَ فَتَذَلُّ أَوْلِيَائِهِ فِي زَمَانِهِ وَ
 تَتَهَادَى رُؤُوسُهُمْ كَمَا تَتَهَادَى رُؤُوسُ الْكُفْرِ (وَالدَّبْلِيمُ) يَفْتَقِلُونَ وَيَحْرِقُونَ مَرَعُوبِينَ وَ
 جَلِينَ تُصْبِغُ الْأَرْضَ بِدِمَائِهِمْ وَ يَفْشُو الْوَيْلَ وَ الرَّبَّةُ فِي نِسَائِهِمْ أَوْلِيَايَ حَقًّا
 بِهِمْ أَدْفَعُ كُلَّ فِتْنَةٍ عَمِيَاءَ (۱۵۵) حَنْدَسَةَ وَ بِهِمْ أَكْشَفُ الزَّلَازِلَ (۱۵۶) وَ الْإِصَالَ (۵۶) وَ
 الْأَغْلَالَ أَوْلِيَايَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ وَ أَوْلِيَايَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ

یعنی کسیکه دعوت می فرماید خلق را براه ما که راه حق میباشد و آن معرفت ماست که امر ولایت است و مخزون است در نزد آن سرور علم پدر بزرگوارش حضرت امام حسن عسکری علیه السلام که آن نیز علم فضائل ماست که رشحه از آن بحر را در جدول ظهور آورده زیارت جامعه کبیر شده و بیشتر می شود این علم بفرزند گرامیش محمد علیه السلام که حضرت قائم بوده باشد و ایشان لوای معارف خود را در گنبد جهان برافراشته (۱۵۷) و ظهور امر آن سرور رحمتیست مر اهل جهانرا زیرا که امر ایشان امر توحید است و مادامیکه امر توحید در صفحه عالم بلند نگردد ظهور تمام رحمت الهی نمی گردد زیرا که مادامیکه خرق حجابات غیرت (۱۵۸) نشود و سلسله حدود از دست و پای خلق (۲۳۷) برداشته نگردد و ظلمت اخلاق رذیله مرفوع و نور صفات حسنه مشتهر نشود روح سرور در هیاکل اهل وجود نخواهد دمید و از برای آن حضرت میباشد کمال موسی در اول ظهور حفظ ظاهر

شریعت مقدّسه را میفرماید بجهت عدم نضج طبایع و تربیت اجسام و از برای آنجناب میباشد بهاء عیسی یعنی اظهار اسرار شریعت جدّ بزرگوار خود را میفرماید که بان تربیت ارواح میشود پس خلق بیحیا در صدد ردّ و اذیت ایشان برمی آیند و لهذا از برای ایشان است صبر ایوب یعنی از بس جور و ستم از جهال قوم میکشد و بر این مضمون احادیث بسیار وارد شده است پس میفرماید که ذلیل میگرددند اصحاب او در زمان او و بهدیه می فرستند سرهای ایشان را بنزد یکدیگر اهل اسلام ظاهری چنانکه سرهای کفار را بهدیه میفرستند و می کشند ایشان را و می سوزانند اجساد مطهر ایشان را و میباشند همیشه از اعادی خائف و ترسناک و مضطرب و رنگ میشود زمین بخونهای ایشان و می افتد در میان زنان ایشان ناله و شیون این گروهند اولیاء آنحضرت بصدق و ببرکت ایشان دفع میشود سلسلهها و بر داشته میشود غلها یعنی ایشان سبب میشوند که قید جهل و غلهای غفلت از طالبین بر میدارند پس بر ایشان باد فیض و رحمت از نزد رب ایشان و ایشانند راه یافتگان، پس ای مردمان این یک حدیث کفایت میکند شما را هرگاه انصاف بدهید و امام خود را صادق بدانید پس خواهید دانست که مصداق حدیث همین بزرگوار و اصحابش می باشند اگر می گوئید ایشان نیست پس کیست و چرا در مدت هزار و دویست سال این اوضاع فراهم نیامد یعنی من بعد از آنکه می بینیم که اخبار ائمه طاهربین مصداقش ظاهر شده باز هم شک نمائیم و منتظر ظهور دیگری باشیم ایشان که فرموده اند دو ظهور میشود اولی را قبول نکنید و دوم را تابع بشوید و حال میگوئیم بر فرض اینکه دیگری هم ظاهر شود هرگاه ظهورش مصداق این احادیث (۲۳۸) خواهد بود پس باز هم قبول نخواهید کرد چرا که خلاف رأی شماسنت ذلت و کشته شدن بلکه حضرت قائمی میخواهید که تمام دنیا را بدون معرکه بشما بدهد و هرگاه بر خلاف مصداق این احادیث ظاهر گردد که کلام ائمه دروغ خواهد بود و خلاف حکمت الهی و خارج از نظم عدل و فضل ایشان است زیرا که هرگاه مردم را بتقصیر می گیرند جمیع اهل عالم مقصرند پس باید قتل نماید و هرگاه ببخشد جمیع را باید ببخشد رجحان بدون جهت که چرا و هرگاه با تمییز بیایند خلق خوب و بد جدا شوند و بر خوبان راه حق بنماید اطاعت نمایند و بدان انکار کنند لهذا بحکم اعطاء کُلّ ذی حَقِّ حَقَّهُ دوست را بنوازد و دشمن را بگدازد و خوبی خوب و بدی بد ظاهر نمی گردد مگر باطاعت و انکار، خلاصه بحقّ حضرت حقّ قسم یاد می نمایم که این است حقّ لاغیره ای مردمان بسیار فکر نمائید و از مؤاخذه خداوندی پندیشید، اما تتمه حکایت حضرت ذکر روحی له الفداء بر این منوال میباشد که بعد از شهادت حضرت قدّوس و اصحابش آن بزرگوار محزون بودند تا زمانیکه نوشتجات جناب ازل بنظر مبارک ایشان رسید از شدت سرور چندین مرتبه برخواستند و نشستند و شکر حضرت معبود را بتقدیم رسانیدند اما مجمل از مفصل شرح احوالات جناب ازل آن است که آن جناب از بزرگ زادگان اهل ایران هستند و والد

ایشان صاحب کمال و مال و احترام زیادی بودند و در نزد سلطان ایران و ارکان دولت معتبر ولی والدۀ ایشان در طفولیت فوت شده بود و والدۀ ایشان خاصه^(۵۶) بود و والد ایشان بان کوچ محترمه اش می گوید این طفل را شما مواظبت نمائید که کنیزها درست خدمت نمایند آن ضعیفه^(۱۵۹) از بابت عظمت شأن خود اعتنائی نمی کرد (۲۳۹) تا آنکه شبی در عالم واقعه دید که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و جناب شاه ولایت علیه السلام بمنزل او وارد شده با جلالت قدر و عظمت شأن فرمودند این طفل را بیاورید همینکه حاضر ساختند روی او را بوسیدند و بدست ضعیفه دادند و فرمودند که این طفل مال ماست او را نیکو محافظت نما تا بدست قائم ما علیه السلام برسد آن ضعیفه مؤمنه نقل کرده بود همینکه صبح شد و از این خواب سعادت برخاستم و طفل را طلبیدم مشاهده نمودم که چنان محبتی از آن طفل در دل من افتاده است که هرگز محبت اطفال خودم باین شدت نبوده در نهایت صدق و احترام آن طفل را خدمت می نمودم تا بسن چهارده سالگی رسید که ظهور امر حضرت گردید آن ضعیفه صالحه در آن سال روح با سرورش بجوار رحمت ایزدی پیوست و این حکایت را اخوی حضرت ازل که ولد همان مرحومه باشد ذکر نمودند و ایشان نیز آدمی هستند با کمال و در علم توحید در نهایت مسلط و صاحب اخلاق حمیده و صفات پسندیده ملقب بلقب بهاء خلاصه ایشان فرمودند که من مشغول تربیت جناب ازل بودم آثار فطرت و نیکوئی اخلاق از مرآت وجودش ظاهر بود و همیشه وقار و سکوت و ادب و حیا را دوست می داشته و از مخالطه اطفال و افعال ایشان اجتناب می نموده ولی من نمی دانستم که ایشان صاحب مقام خواهند گردید و درس فارسی را خواندند و عربی را اقبال نکردند و خط نستعلیق را نیکو پیش بردند و اشعار اهل معرفت و توحید را دوست می داشتند، حقیر مصنف کتاب یک زمانی بخدمت ایشان رسیدم طفل خوش احوالی بنظرم آمد بعدها را جویای احوالات ایشان گردیدم و سؤال نمودم که راه میل شما باین سلسله از چه سبب گردید فرمودند اول یلوغ ظهور امر حضرت شد دوست (داشتم) که تقلید عالمی از علماء دین نمایم متفحص احوالات ایشان بودم در آن هنگامه جناب اخوی اصحاب حضرت را بخانه می آوردند و شبها صحبت می داشتند و نوشجات ایشان را (۲۴۰) میخواندند من هم در جزء گوش فرا (می) داشتم تا آنکه یک مناجات از ایشان را خواندند که در او فقرات فاه آه یا الهی بسیار داشت جدّیّت روح این کلمه دل مرا گرفت و محبت ایشان رسوخ نمود بعدها را احادیث ائمه دین و آثار مبین ایشان را دیدم یقین نمودم، ولی در آن زمانیکه حقیر با ایشان صحبت می داشتم علمی و فضلی ظاهر نداشتند ولی محبت ایشان بسیار خوب بود بحدّیکه در زمانی که حکم از حضرت ربّ الاعلی یعنی جناب ذکر علیه السلام صادر شده بود که اصحاب بخراسان بروند ایشان هم عزم تشریف بردن نمودند در خفای جناب اخوی خود بنحوی کول پارچه درست نموده و اسباب مختصری مهیا فرموده

بنحو تجرد قدم تفرید از کشور کثرت بصرای وحدت گذارده بیرون تشریف برده با وجود آنکه زیاده از پانزده سال از عمر شریفش نگذشته بود و ابداً سفر نفرموده بودند و از جمیع آداب سفر عاری بودند محض توکل بحضرت محبوب خود و امتثال امر جناب مطلوب خود حرکت فرموده بودند چون جناب اخوی ایشان مطلع گردیده فرستاد و ایشان را ممانعت نموده چند زمانیکه گذشت اقارب ایشان بسمت مازندران سفر می کردند آنجناب نیز بهمراهی ایشان بیرون تشریف بردند و رفتند بمازندران که شاید از آنجا بسمت خراسان حرکت نمایند با وصف آنکه اسباب سفر بجهت آن سرور ممکن نبود بعد از آنکه اخوی ایشان تشریف فرمای ارض اقدس گردیدند و در عرض راه خدمت جناب طاهره رسیدند مکث نموده و خدمت زیادی از ایشان در آنجا و در طهران نموده بلکه جمیع اسباب سفر ایشان را و مخارج راه ایشان و همراهان ایشان را متحمل شده البته زیاده از پانصد تومان داده بودند خلاصه در سبزوار ماندند تا حضرت قدوس تشریف آورده شرفیاب فیض حضور گردیدند و در نهایت اخلاص داشتند و از اجله اصحاب کبار بودند و در فتنه بدشت نیز تشریف داشتند و بر امر محبت خود مستقیم بودند و مبلغها نیز متضرر شدند و (۲۴۱) اعانت اصحاب را بهر جهت می فرمودند، من بعد از آنکه اوضاع بدشت بهم خورد چنانکه مختصری از مفصل آن را ذکر نمودیم جناب ازل ببارفروش تشریف آورده و در عرض راه شرفیاب فیض حضور گردیدند راوی میگوید حضرت قدوس همینکه ایشان را دیدند در نهایت مسرور شده از میان جمعیت قدری دور شده و جناب ازل را نیز بهمراه برده با ایشان اظهار ملامت و مهربانی زیادی فرمودند و صحبتها داشتند و خطبه انشاء فرموده بان لحن حسن خود که دم عیسی از روح آن اخذ روح نموده تا آنکه محیی اموات گردیده تغنی می فرمودند پس تخم محبت خود را که جنت توحید بود در مزرعه قلب طاهرش کشتند و تصویر نیکی صورت انقطاع و تجرد را بر لوح فؤادش نمودند و از نفحات انجذابات سری و جهری منجذب و جذابش فرمودند و از شراب کمیاب کیمیا اثری سرمست و مؤثر در دهرش نموده بلی

گوهر پاک بپاید که شود قابل فیض ورنه هر سنگ و گلی لؤلؤ و مرجان نشود

بهر حال آنچه ظرف قابلیت ایشان لایق بود مملو از رزق نور فرمودند و در رکاب همایون بودند الی بارفروش و در بارفروش خدمت جناب طاهره رسیده و بامر حضرت قدوس ایشان را برداشته بجائیکه مأمور بوده بردند و دیگر بحسب ظاهر شرفیاب فیض حضور حضرت قدوس نشدند ولی در هر آن دماغ محبت ایشان از ریاح جذبات غیبیه اوشان تر بوده و دیده دل مبارکش از اشراقات انبار سریه منور میشده بحدیکه از همان روز ظهور آثار جمال و جلال از طلعت همایونش ظاهر گردیده که اصحاب فهمیدند، خلاصه خدمت جناب طاهره مکرر میرسیدند و آن مادر امکان همچو دایه آن طفل ازلیه را از کبن کم یتغیر طعمه شیر داده و در مهد

آداب حسنه و اخلاق پسندیده تربیت نموده و بلباسهای سلوک اهل فطرت مستقیمه مسلوک داشته تا آنکه بنیۀ ایشان قوی گردیده و در اوقاتی که (۲۴۲) حضرت قدوس در قلعه تشریف داشتند و طلب نصرت می نمودند جناب ازل نیز باتفاق اخوی خود و چند نفر دیگر بعنوان (نصرت) حرکت فرمودند در عرض راه حاکم اَمَل ایشان را گرفته بامل آورد شخصی از اصحاب که بحاجی کاشانی(۱) معروف میباشد روایت نموده که من هم همراه بودم در آن شب حضرت ازل پنهان شدند و ماها را در شب بامل آوردند و اموال ما را بغارت بردند و صبح آن شب حضرت ازل را گرفته بشهر آوردند و اهل شهر در بازارها و کوچهها بسیار بان جناب اذیت نموده بودند هنگامیکه وارد شدند من دیدم بسیار با سرور و متبسم بودند احوال پرسیدم که بر شما چه گذشت فرمودند همینکه شماها را گرفتند من در محلی پنهان شدم و تا صبح مرا خواب نبرد صبح اهل آبادی مطلع شده مرا گرفتند و بنزد شخص طوپچی که کدخدای آن ده بود بردند رختهای مرا بدل کردند و پاره ترسایندند و تهدید بقتل می نمودند و آخر الامر گفت او را بامل ببرید در عرض راه که دو فرسخ بود تا شهر من گاهی مناجات می کردم بلسان عربی و گاهی بفارسی اشعار فارسی می خواندم و با محبوب خود سرگرم راز و نیاز بودم بحدیکه مطلقاً منتقل اسیری بدست اعدا نبودم همینکه وارد شهر شدیم مردم لعن می نمودند و سنگ می زدند و آب دهن می افکندند و من تماشا می کردم بهرحال جناب اخوی ایشان را همراه ایشان بردند بنزد ملاها و باعتقاد خودشان تعزیر شرعی نمودند و اذیتهای گوناگون از اصناف مردم بایشان رسید و در راه محبوب بجان خریدند ولی جناب ازل و حاجی کاشانی را چوب نزدند، چندی حضرات در حبس بودند و بعد حضرت خداوند رؤوف مهربان هریک را بوسیله مستخلص نموده بعد از آن واقعه چندی هم در حدود مازندران بسر برده و راجع بسوی بلد خود گردیدند، حاجی کاشانی گوید که من در مازندران چهارماه یا زیاده قبل از اسیری و بعد از آن شبانه روز در خدمت آن (۲۴۳) جناب بودم و در نهایت التفات میداشتند و از یاران سر ایشان بودم و از جمیع احوالات ایشان استحضار کاملی داشتم آنچه از آن جناب استنباط کردم بسیار با شور و سرور بودند و مکرر آیات می فرمودند با لحن خوشی که روح افزای جان مردگان می بود و بسیار منقطع و مجرد فطری ایشان را یافتم بحدیکه خیالات دنیا و اوضاع آنرا مطلقاً نداشتند و از حالت محبت و فنا و ذکر آن خوش میداشتند و اخلاص غریبی بحضرت قدوس داشته مکرر خطب و مناجات آن سید امکان را در غایت سرور و با لحن نیکو قرائت می فرمودند و مستمعین را شربت روح و ریحان از ساغر جدائیت می چشانند و خود آنجناب نیز آیات و مناجات بدیع تقریر و تحریر می فرمودند ولی داعیه حجیت نداشتند و گاه گاهی مسائل توحید و سر بعضی از آیات قرآن مجید را از من جويا میشدند ولی خوش می داشتند اختصار و لطافت را در مطلب همینکه بنای تفصیل و تطویل می شد طبع لطیف آنجناب افسرده می گردید از بس مرکب

ادراکش در جولان و در میدان اعتدال و استقامت سریع الحركه بوده، خلاصه بجهت اِتِّهَام جناب اخوی ایشان که می گفتند شاید لوائی برپا نمایند و موجب فسادی در آن حدود بشوند حضرات بزرگان آن سر حدّ مثل میرزا حسن اخوی اعتماد الدّولة مصلحت در آن دانست که ایشان روانه دار الخلافه گردند بعد از تشریف بردن ایشان بفاصلهٔ چهل روز تقریباً خبر شهادت حضرت قدّوس بآن جناب رسیده شنیدم که من بعد از رسیدن خبر شهادت سه یوم تبّ شدیدی آن جناب را عارض گردیده از شدت حرارت نار فراق و بعد از سه یوم آثار قدسی (۱۶۰) در هیکل مبارک ایشان طالع گردیده و معنی رجعت ظاهر شده و این واقعه در سنهٔ پنجم از ظهور حقّ بوده که آن جناب ارض مبارکهٔ اراده گردیدند و حضرت ذکر بسماء مشیت ظاهر شدند و فتنهٔ شهدای سبعة و حضرت وحید و زنجان در این ظهور حادث (۲۴۴) گردید و همینکه عرایض جناب ازل بحضرت ذکر رسیده در نهایت مسرور شده و بنای غروب شمس ذکریه و طلوع قمر ازلیه شده و لهذا بعدد واحد از آثار ظاهر خود که طبق باطن بوده باشد از قبیل قلمدان و کاغذ و نوشتجات و لباس مبارک و خاتم شریف و امثال آنرا بجهت حضرت ازل فرستادند و وصیت نامه نیز فرموده بودند و نصّ بوصایت و ولایت ایشان فرموده و فرمایش کرده بودند که هشت واحد بیان را بنویسید و هرگاه من بظهورهٔ الله در زمان تو باقترار ظاهر گردید بیان را نسخ نما و آنچه که الهام می نمایم بر قلب تو عمل نما، اما سرّ مرحمت نمودن آمار بعدد واحد که در نهایت واضح میباشد که مراد باطن آنست که بر اصحاب معلوم گردد که حامل آثار الهیه بعد از آن حضرت این جناب میباشد و مراد از نصّ بوصی بودن ایشان نیز بجهت اطمینان قلوب ضعفا میباشد که متحیر در حقیقت آنجناب نبوده باشند و دوست و دشمن بدانند که در فیض الله تعطیل نیست و امر حق لا بدّ ظاهر شدنی میباشد اما جهت اینکه هشت واحد بیان را خود نوشته و بجهت ایشان واگذارده آن است که مردم بدانند که لسان الله واحد میباشد و آن جناب بنفس خود حجت مستقلّ می باشند و مراد از من بظهورهٔ الله من بعد از ایشان خود حضرت ازل میباشد لا غیره زیرا که دو نقطه در یک زمان نشاید و سرّ اینکه آن حضرت خطاب می فرمایند که چنین و چنان نما و حال آنکه آنجناب نیز حجت هستند بسبب آن است که در آن هنگام سماء مشیت حضرت ذکر بوده و ارض اراده و انوجاد فؤاد مطهر جناب ازل حکم میشد و لهذا مخاطب می شدند، خلاصه همینکه زمان رسیدگی ثمرهٔ الاُزلیه رسید شکوفهٔ حمراء ذکریت از شاخسار شجرهٔ مبارکهٔ قائمیت که لا شرفیه و لا غریبه بوده و در باغستان صمدیت بنفسه لفسه جلوه گر شده صورت خود را بباد سموم اعراضی اعادی خراب خواسته و بنای عروج از ظاهر ملک ناسوت بجانب باطن آنکه سرّ لاهوت است (۲۴۵) گذارده و لهذا اوضاع شهادت آنجناب در صفحهٔ عالم جلوه گر گردیده و بسی ظاهر است که هرگاه خود ایشان راضی بشهادت نمی شدند احدی قدرت بر اذیت ایشان نداشت بدلیل ظاهر و باطن اما دلیل باطن آنکه

ایشان متصرف در دهر بودند و اراده آن حضرت اراده الله بوده و اراده الله قاهر است مر کل ارادات را، اما دلیل ظاهر آن است که ادعای آن جناب که در این مدت ظاهر بود و انکار و عداوت سلطان و هر سلسله نسبت بان جناب باهر و در دست اوشان محبوس و نزاع و قتال اصحابشان واضح مع هذا آنجناب را شهید نمودند و حال آنکه اقتضای نظم دولت معاندین در وقوع قتل آنجناب بوده و مقتدر نشدند تا زمانیکه خود راضی گردیدند، خلاصه آدمی از دار الخلافه مأمور نمود امیر جور و ستم از برای شهادت آنجناب پس آن حضرت را از چهریق بتبریز آوردند و باز بمجلس علما حاضر نمودند و سؤال از ادعای ایشان کردند فرمودند منم قائم آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم و آیت من آثار اجداد طاهرین منست که آیات و مناجات و خطب بوده باشد آن قوم خدا ناشناس حکم بقتل آن سید امکان نموده پس آنحضرت را ظاهر آنست که در مدت سه یوم در حبس نگاه داشتند و در نزد ایشان آقا سید حسین و آقا سید حسن که اخوین بودند و غالب از اوقات را در حضور مبارک بسر میبردند بتخصیص جناب آقا سید محمد حسین عزیز که لاینقطع در بزم حضور دربان محبت بودند و در هنگام نزول آیات الله از سماء مجد و فضل تحریر می فرمودند و اجمال شرح احوالات ایشان و متعلقات ایشان را ذکر نمودیم مختصر از رتبه و مقام ایشان آنست که حضرت در وصیت نامه خود باهل بیان فرموده اند که جواهر علوم را باو آموخته ایم از ایشان اخذ نمائید و در حقیقت این منصبی است بس عالی و مقامی است در نهایت مرتفع، خلاصه آقا سید احمد تبریزی که معروف بکاتب حضرت گردیده و جناب آخوند ملا محمد علی تبریزی نیز در خدمت (۲۴۶) حضرت بودند و ایشان را مع دو نفر دیگر آنحضرت مدتی قبل از ورود خود چند نوشته مرحمت فرموده بجهت علمای تبریز که مشتمل بر مواعظ و نصایح و اظهار حقیقت خود بوده فضلاً و بر سیبیل اتمام حجت آورده بودند یکی از علما خواسته بود استخفاف و بیحرمتی نسبت بتعلیقات حرکت نماید آن شیر بچگان بیشه وفا قدم مردانگی پیش نهاده ممانعت نمودند و لهذا بنزاع منجر گردیده حضرات را گرفته در محبس شاهزاده حبس نمودند مذکور شد که آن دو نفر را مسموم نمودند ظاهر آنست که بی اصل بوده شاهزاده حمزه میرزا که حاکم بودند در جزء ایشان را رها نمودند ولی جناب آخوند ملا محمد علی را رها ننموده بودند تا آنکه حضرت را نیز حبس نمودند، خلاصه آنکه شبی که فردای آن یوم شهادت آن جوهر امکان بود باصحاب فرمودند که فردا مرا شهید خواهند نمود با خواری خوار یکی از شماها اقدام نمائید در شهادت من تا آنکه آن ذلت را از اعدا نکشم زیرا که بدست دوست کشته بشوم مرا خوشتر میباشد تا بدست دشمن حضرات اصحاب هیچ یک قبول نکردند و عرض نمودند که خداوند دستهای ما را قطع نماید هرگاه بخواهیم مرتکب این عمل قبیح گردیم جناب ملا محمد علی از جای خود حرکت نموده و شمشیری گرفت که آنحضرت را امتثالاً لأمره العالی شربت شهادت بچشاند

اصحاب مضطربانه دست او را گرفتند و مانع شدند و گفتند این چه حرکت شنیعیست که میخواهی تو مرتکب شوی و عجب جرأتی نموده بلکه حضرت درین فرمایش بر ما فتنه فرموده باشند آنجناب فرمودند که من مرتکب امر قبیح نمی شوم بلکه امتثال امر مولای خود را می نمایم زیرا که

گر طمع خواهد ز من سلطان دین خاک بر فرق قناعت بعد از این

و من چنان فهمیدم که مراد مولایم در این فرمایش دو چیز بوده باشد یکی آنکه مطیع از غیر آن معلوم گردد یکی آنکه بدانید که شهادت در سیل محبوب نقلی نیست چه بدست دوست صادر گردد یا بدست دشمن (۲۴۷) و من مرادم آن بود که بعد از وقوع امتثال امر شکم خود را نیز پاره نموده جان خود را در قدمش در بازم آنحضرت از اظهار اخلاص و صدق آنجناب قدری تبسم نموده و تحسین فرمودند بعد از آن فرمودند ای اصحاب فردا که از شما سؤال نمایند از حقیقت من تقیه نمائید و انکار نمائید و لعن کنید زیرا که حکم الله بر شما این است خصوصاً بر آقا سید حسین که جواهر علم در نزد اوست و بایست بخلق برساند اصحاب قبول نمودند ولی جناب آخوند ملا محمد علی بروی قدمهای مبارک ایشان افتاده و رخساره عجز و الحاح بر تراب تحت اقدامش سوده عرض می نمود ای مولای من بحق بزرگواری و عظمت شأن خودت که مرا از فیض خدمت خودت دور مفرما و قبول جان نثاری مرا بر سیل فضل بنما، هرچند آنحضرت منع میفرمودند حرارت آتش طلب آن زیاده می گردید آخر الأمر بحر بیکران فضلش بتموج آمده قطره وجود آن را بخود قبول فرمودند، همینکه روزانه دیگر بسر دست آمده و آفتاب جهانتاب مضطربانه از افق عبرت بعزم تماشای شمس حقیقت و مستضی شدن از نور آن منور کل نور سر زد و گریبان ماتم ظلمت کده شب را چاک نموده تا ملاحظه فرماید که آن سر لاهوتی چگونه قدم ناز از عالم ناسوت بذروه عرش عزت و جبروت خواهند گذارد و صفحه جهان را بتشعشع نور محبت خواهند آراست و غبار ماتم از غربال غم بر فرق احباب یتیم خود خواهند بیخت و زهر عذاب پر کام اعدا از ساغر غفلت خواهند ریخت و اظهار مقام باب باطنه فيه الرحمة و ظاهره من قبله العذاب خواهند نمود و سر نعمه الله علی الأبرار و نقمه الله علی الفجار آشکار خواهند فرمود و لهذا اعداء الله و محتجبین عن طلعة الله جمع آمده و آن ظهور الله را که یک تای آخالق نموده یعنی این بود سر مستور که ظاهر گردید و بر الاغی سوار نموده یعنی اینست که میفرماید الْفَقْرُ فَخْرِي و بدور بازارها گردانیدند یعنی این است یوسف گم گشته فانظروا الیه یا اولی الأبصار ان کنتم (۲۴۸) طالیین بعد از آن بمیدان آورده که این است شاه طلعت نما، اول جناب آخوند ملا محمد علی را بستند بمحلی که او را تیر باران نمایند با تفنگ پشت آن بحضرت بود التماس نمود که مرا چنان ببندید که روی من سوی محبوب من بوده باشد چنان نمودند و هر چند باو گفتند که بیا توبه نما تا ترا نجات بدهیم فرمودند که مرا از عشق حق

توبه نباید و نجات من درین گرفتاری باید اقارب او هرچند گفتند که این فرزند ما دیوانه است قتل بر او نیست فریاد زد که نی نی من جوهر عاقلم و من مجنون حضرت حَقَم مرا بکشید که کشتن مرا سزاوار است پس آن جوهر محبت را تیر باران نمودند الف قامت صدقش تعظیم کنان بروی قدمهای مبارک آنحضرت افتاد و مرغ وحش خنده کنان صاعد الی طلعة الربّ گردیده آنحضرت نیز تبسمی فرمودند و فرمایش کردند که أَنْتَ فِي الْجَنَّةِ مَعِيَ یعنی در ارض رضوان بهمرام من سیار خواهی بود، الحقّ غریب گوی سعادتت از میدان همت بدر برد و لوای نیک نامی خود را فوق عرش اعلی برافراشت هنیئاً له هنیئاً له، بعد از آن آن نقطه عالم وجود را که سیار ظاهر و ثابت در باطن بوده در ظاهر نیز با ریسمان ستم در محلّی محکم بستند و جمعی از سربازهای در راه شیطان را حکم نموده که آن هیکل توحید را تیر باران نمایند یعنی ای خداوند رحمن از ما بساحت عزّ قدس حضرت تو صاعد نمی گردد بجز عصیان و خطا و از سماء مجد حضرتت نازل بارض وجود ما نمی شود الاّ فضل و احسان پس جمعی از آن عاصیان بالاتفاق بجانب آن سید جهان شلیک نمودند از آن همه تیرها یکی بجسم مبارک آن سید امکان نیامد چونکه روح مشیت قاهره آنجناب بجسم قدر تعلق نگرفته بود لهذا شحنة قضا جلوه گر نگردید ولی دو تیر بدو بندها از جانبین امدایشان^(۵۶) که آنحضرت را بسته بودند وارد آمده و بندها گسسته و آن سلطان مظلومان رها گردیده روانه بجانب محبس (۲۴۹) گردیدند همینکه دود و غبار باروت که نمونه بخار کفر مشرکین بود قدری فرو نشست نظارگان بیحیا نظر نمودند آن یکتا گوهر صدف وجود را نیافتند های و هوی غریبی در میان مردم افتاده که حضرت باب الله چه شدند بعضی گفتند غیبت نموده برخی گفتند باسماں بالا رفته خلاصه همینکه تفحص نمودند آنحضرت را در حجره یافتند باز ظالمین خدا ناشناس بگرد آن شمع بزم توحید برآمده و اراده نمودند که ثانیاً مرتکب این عمل قبیح خود گردند آنجناب فرمودند ای مردمان آخر مگر من فرزند رسول خدا نیستم این ظلم و ستم را بر من روا مدارید و از خداوند بترسید و از حضرت رسول حیا نمائید که گناه من چیست بجز آنکه شما را بسوی معرفت حقّ دعوت نموده ام و از عوالم کثرت شما را بملک وحدت خوانده ام و خود را در بلا و محنت لأجل هدایت شماها انداخته ام خلاصه این قبیل فقرات دلسوز جانگداز بسیار فرمودند از جهت اتمام حجّت بردل آن ظالمان اثر ننموده ثانیاً آن جوهر مظلومان را بمحلّ اول بسته و تیر باران نمودند سه تیر بجسم مبارک گرفته بعدد اسم علی که حامل رکن ولایت است بعد از آن روح لطیفش باستقرار در فوق عرش روحانیان میل نموده و جسم شریف را وداع نموده شمال قهر آمیزی در صفحه جهان وزیدن آغاز نمود و زبان حالش آن بود که ای مردمان بیحیا ندانستید

خداگو خداجو سویش تاختند خداوند کشتند و نشناختند

مذکور گردید که سرباز مسلمان جرأت بر قتل ایشان ننموده سرباز ارامنه مباشر شده

بودند و سبب اینکه در دفعه اول بانحضرت تیر نگرفته آنجناب مقصودش آن بوده که آیتی بجهت مسلمانان و آیتی بجهت ارامنه بوده باشد، اما آیت بر مسلمانان از این راه است که بنمایند که ای مردمان بدانید که هرگاه ما خود راضی بشهادت خود نشویم شماها مقتدر نیستید زیرا که ما تئیم که قدرت مافوق کل مقتدرین است آیا ندیدید که چندین تیر بمن انداختید و بند بان باریکی را گرفت و جسم همایون مرا نگرفت و (۲۵۰) اما آیت بر نصاری از جهت آنست که ایشان در اخبار خود دارند که آن نفس کاملی که در آخر الزمان ظاهر میشود نباید باو تیر بگیرد از این سبب در دفعه اول اذن نفرمودم که تیر بمن اثر نماید، باری جسم همایون آن سرور را دو روز و دو شب در میدان انداخته بعد از آن در محلی دفن نمودند که حدیث در باب آن مکان از ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین وارد شده بود بعد از آن احباب جسم مطهر ایشان را و جسم قربانی کوی وفایش را یعنی آقا محمد علی را بیرون آورده با حریر سفید پیچیده نظر بوضیعت خود ایشان بنزد حضرت وحید ثانی آوردند و آنجناب بدست مبارک خود نعش شریف آنحضرت را در قبر نهادند و در محلی که حدیث از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام وارد است که فرمودند که قائم ما را در این محل دفن خواهند نمود و نوزده گنبد رفیع که یکی از آنحضرت باشد و هیجده از آن سایر اولیا مرتفع خواهد گردید و هفتاد هزار نفس زکی در حول آن خواهند دفن شد خلاصه آنکه الحال این امر مستور است و هرکس نیز بداند بر او حرام است اظهار آن تا زمانیکه حضرت خداوند مصلحت در اظهار آن بداند، اما حدیثی که از معصوم وارد است در باب شهادت و ظهور امر حضرت قائم علیه السلام در آذربایجان و نصرت نکردن احدی آنحضرت را و تکلیف اصحاب آنحضرت بعد از آن این میباشد عن ابی عبد الله علیه السلام (قال) لَابَدَ لَنَا مِنْ اَذْرَبِجَانَ لَا يَقُومُ لَهَا شَيْءٌ فَاذَا كَانَ ذَلِكَ فَكُونُوا اَحْلَاسَ بِيُوتِكُمْ وَ اَلْبُدُو كَمَا اَلْبَدْنَا فَاذَا تَحَرَّكَ مَتَحَرَّكَ فَاسْعُوا اِلَيْهِ وَلَوْ جَرَّ عَلَى التَّلْحِ وَ اَللّٰهُ لَكَانِي اَنْظُرُ اِلَيْهِ بَيْنَ الرَّكْنِ وَ الْمَقَامِ يَبِيعُ النَّاسُ عَلَى كِتَابٍ جَدِيدٍ عَلَى الْعَرَبِ شَدِيدٍ وَيَلُ لَطْعَاةِ الْعَرَبِ مِنْ شَرِّ قَدْ اقْتَرَبَ يَعْنِي الْبَيْتَةَ خَوَاهِدُ بُوَدُ اَزْ بَرَايْ جَانَ كَهْ نَصْرَتِ نَخَوَاهِدُ نَمُوَدُ اَوْ رَا اَحْدِي پَرِ وَاَضَحْ مِي بَاشْدُ كَهْ اَصْلُ اَذْرَبِجَانَ تَبْرِيْزِ اسْتِ وَ اَيْنِ اَمْرِ عَظِيْمِ دَرِ اَنْجَا رَخْ نَمُوَدُ وَ اَحْدِي هَمْ نَصْرَتِ اَنْ مَظْلُوْمِ رَا نَمُوَدُ اَنْ هَمْگَامِيْكَهْ حَضْرَتِ اِتْمَامِ حَجَّتِ بَانَ قَوْمِ (۲۵۱) كُوفِيْ مَذْهَبِ نَمُوَدُنْدُ وَ عَجَبِ اَنْسْتِ كَهْ گِمَانِ هَمَّهْ مَرْدَمِ اَنْ بُوَدُ كَهْ هَرِ وَقْتِ حَضْرَتِ حَرَكْتِ فَرْمَايَنْدُ الْبَيْتَةَ چَنْدِيْنِ هَزَارِ نَفْسِ بَهْمَرَاهِ اَيْشَانِ حَرَكْتِ خَوَاهَنْدُ نَمُوَدُ بَسْبَبِ اَنْكَهْ دَرِ مَازَنْدَرَانَ جَمْعِيْ كَهْ مَنَّسَبِ بَايْشَانِ بُوَدُنْدُ چَهَارْصَدِ نَفْرِ بُوَدُنْدُ اَلَّا قَلِيْلِيْ وَ دَرِ اَذْرَبِجَانَ جَمْعِيْ كَثِيْرِ بَمْحَبَّتِ اَيْشَانِ جَمْعِ شَدُنْدُ مَوْافِقِ قَاعَدَهْ بَايْسْتِ حَوْلِ حَضْرَتِ دُو چَنْدَانَ جَمْعِ گَرْدُنْدُ وَ دَرِ اَذْرَبِجَانَ الْبَيْتَةَ چَنْدِيْنِ هَزَارِ نَفْرِ اِحْبَابِ بُوَدَهْ اَنْدُ چَوْنَكَهْ بَايْسْتِ كَلَامِ مَعْصُوْمِ وَفَقِ بَدْهَدُ چَنْبِيْنِ گَرْدِيْدِ تَا حَجَّتِ بَرِ مَرْدَمِ تَمَامِ گَرْدَدِ بَارِيْ پَسِ مِي فَرْمَايَنْدُ اِيْ اَصْحَابِ قَائِمِ هَرْگَاهِ دِيْدِيْدِ كَهْ اَيْنِ

واقعه ظاهر شد پس بوده باشید مجاور در بیوت خود بمثل حصیر کهنه که در خانه اوفتاده است که احدی باو اعتنا ندارد یعنی در نهایت مستور بوده باشید و تقیه از اعدا نمائید و بنشینید چنانکه ما در زمان اعدا نشستیم زیرا که دشمنان را بر ما رحمی نیست و هم ایشان در انعدام آثار حق میباشند پس هنگامیکه حرکت نمود حرکت کننده که مراد از انتقام خون مبارک حضرت ذکر بوده باشد و لَوای حق را بر پا نماید بشتابید بسوی حضرت او و درنگ منمائید و نصرت کنید آن مظلوم را اگر چه رفتن شماها بروی برف بوده باشد و از سینه بایست بروید و بحق خداوند قسم یاد می نمایم که گویا می بینم که در بین رکن و مقام ایستاده است آن شخص حرکت نماینده و بیعت می نمایند مردم بان شمس طالع بکتاب تازه و سنت تازه یعنی کتاب بیان که سر فرقان است چنانکه احادیث برین مضمون بسیار وارد شده است پس میفرمایند وای بر سرکشان و متکبران عرب از آن آتش قهریکه بر ایشان می افتد، و در تفسیری دیدم که مراد از مغرورین عرب علمای اعجاب هستند که بجهت علم عربیتی که ایشان را حاصل میباشند رد بکتاب حضرت نموده و می گویند کَیْسٌ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ بَلْ هُوَ خَلَفٌ مَا عِنْدَنَا مِنْ أُمَّةٍ الْآدِیْنِ یعنی نیست این کتاب از جانب حضرت خداوند و این کتاب خلاف آن کتابهاست که در نزد ما از پیشوایان دین است و ازین جهت ایمان (۲۵۲) بان حضرت نمی آورند و حکم قتل آن سید امکان را میدهند چنانکه وارد است که أَكْثَرُ أَعْدَائِهِ الْعُلَمَاءُ یعنی بیشترین دشمنان ایشان ملامها هستند و لهذا حدیث دارد که هفتاد هزار مفتی را آنجناب مثل سگ گردن می زنند خداوند بعزت و جلال خودش و باریافتگان درگاهش که جمیع ما را حفظ نماید که فریب شیطان لعین را نخوریم و باسم حق خصم اهل حق نگردیم بجاه محمد و آله، خلاصه آنکه بعد از غروب شمس احدیت شمس ازلیت در ارتفاع آمده و اشراق انوار فضلش در هیاکل توحید جلوه گردیده و از شجره مبارکه اغصان قوی روئیده و آثار ظهورات بار آورده و در اوراقش خطوط آیات بدیع مسطر شده و اطیار خوش الحان بتغنیات جدائیت در حول آن طائف آمده و صفحه عالم وجود زیب و زینت گرفته و زنگ جهل از افئده مستعد زدوده گردیده و کواکب سبعة در سنه سيع و ستین در یک برج جمع آمده و شعله نایره فتنه در عرصه عالم پدید شده و شرح این ظهورات زیاده از زیاد است مختصر آنست که اول ظهوریکه در سنه هفت شد و شاخی بود که از شجره مبارکه ازلیه رسته جوانی بود بسن هفده یا هیجده سالگی اسمش ذبیح شغلیش قنّادی که شکرهای محبت از نیستان معرفت او رسته و کام اهل طلب از حلویات صفاتش شیرین گردیده اما در فضل ظاهری امی لقب بوده و اسباب ظهورش آن شده که می فرمودند که روزی در راهی عبور می نمودم که چشمم بجوانی اوفتاده که طلعت جمالش بس دلربا و جان افزا بوده ندانستم که آنجناب کیست و نام خوشش چیست اینقدر می دانستم که بزرگواریست عالی مقدار و شهریاریست نیکو صفات قد همچون سروش مظهر الف توحید

بوده و چشمان همایونش عین الله التاخره آمده که ممیز هر خیر و شر بوده ابروانش
 کمند دل سالکان در طریق حق آمده و گوشهای لطیفش بسمع الله موصوف شده تا
 ندای غیر خود را شنوا نباید و زبان شیرینش لسان الله التاطق مذکور شده تا حاکم
 فی الحق بالحق بوده باشد از نیم شکر لبش ایجاد سرور (۲۵۳) در جوهر جنات نموده و از
 خم ابروی قهرش هفت طبقه دوزخ مشتعل گردیده هر تار مویش پابند دلی از
 مطیعان و دست آویز گناهکاری راه رفتنش عز الله بوده و نگاه کردنش جذب الله و
 سکوتش حکمت و تکلمش رأفت از ایستادنش قیامت بر پا شده و از حرکتش ایجاد
 عالمی بدیع گردیده، با خود گفتم سبحان الله این جوان کیست که جوانان عالم در
 راهش پیر و شمس فلک از خجلتش در گریز وصفش در بی وصفی خوش آیند و
 مدحش در عجز آن دلپسند اینقدر دانستم که هرچه در دست هستی داشتم از من
 گرفته و مشت زری^(۱۶۱) از نیستی کرم نموده در عالم فنا دانستم که اوست حضرت
 قیوم و مظهر دیموم و سر سרمدی و جوهر ازلی و اینست که اراده اش اراده الله که
 إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ، خلاصه من بعد از آنکه از حرارت آن تجلی
 رطوبت آیتیم خشک گردیده و سر فقر و عبودیت حضرت او مرا حاصل شده آثار
 ربوبیت صمدیه اش در مرآت وجودم ظاهر آمده و لسانم بآیات و مناجات در
 درگاهش مفتوح گردیده همی از حضرت او بجناب او گفتم اِنِّي اَنَا اللهُ لَا إِلَهَ إِلَّا
 اَنَا اصحاب متجمد و منجمد که این ندا را شنیدند نظر باحتجاب نفوس خود و
 غیرت مقام خود ندای غیر شنیده و لب برد قول ایشان گشوده و شکوه ایشان را
 خدمت حضرت برده آنجناب فرمودند که من او را نمی شناسم یعنی غیر از من
 حقی نیست و همه حق منم و هر کجا ندای حق بلند شود منم منادی از جهت آنکه
 غیر خود را نمی بینم لهذا می گویم او را نمی شناسم چونکه در اول ظهور در
 توقیع مبارک فرموده بودند لَا تَسْأَلُوا مِنِّي شَيْئًا لِأَنَّهُ مُحْرَمٌ عَلَيْكُمْ یعنی دوره ظهور
 میباشد دیده حق بین گشوده هرکجا که حق ظاهر گردیده ساجد شوید و معنی هُوَ
 الظَّاهِرُ فِي كُلِّ الظُّهُورِ را بفهمید و بدانید که اصل در ظهور ادعای^(۱۶۲) اِنِّي اَنَا اللهُ
 است از برای هر نفس زیرا که آیت توحید و مصداق اَجْعَلْكَ مِثْلِي در کل شی
 میباشد (۲۵۴) هرکس عبودیت خالص نموده لسان ربوبیت آن مفتوح گردد و هرکس
 محتجب است در مرض خود مبتلی میباشد، ع، تو خود حجاب خودی حافظ از میان
 بر خیز، و لهذا ادعا نمی کند و ما دوست می داریم اهل ادعا را ولی بشرط آنکه
 صادق در ادعای خود بوده باشد و علامت صدق در ادعا آنست که هرگاه نقطه
 نیست و از حروف حی است طوق عبودیت حضرت نقطه و مظاهر فوق خود را
 بگردن تسلیم افکنده دم از محبت ایشان زند و طریقه فنای ایشان را علی ما هم علیه
 در کل شأن ورزد و آثار ربوبیت موالاتش از اسماء و صفات کمالیه مثل علم و
 امثال آن در مرآت وجودش تجلی کرده باشد و خود را هم در مقام خود حق بداند
 و زبردستان را بسوی معرفت خود دعوت نماید هرگاه این شرایط مذکور در نفسی

جمع آید بدانید که آن حق میباشد و تصدیقش نمائید و انکارش نکنید و از من سؤال در حقیقت او نمائید و حزن بمن راه ندهید که بر شما حرام است و چشم از تقلید بپوشید و دست از نافهمی بر دارید و در نزد ظهور فتنه و امتحانات ما مر شما را هوشیار و فطن بوده باشید اما علامت حقیقت حضرت نقطه در چند صفت میباشد اولاً آنکه مصدق ظهورات قبل بوده باشد قولاً و فعلاً و هرگاه ناسخ کتاب قبل است کتابی هم بیآورد که جوهر کتاب قبل بوده باشد و هرگاه ناسخ نیست لأجل ضعف مردم و مروج است می بایست اعلم باشد در بیان علم آن کتاب از ما سوای خود و بایست خبر بدهد از ظهور بعد خود و مردم را منتظر نماید تا در فیض الله تعطیل قائل نشده باشد ولابد هم آیتی اظهار نماید که خلق از اتیان بمثل آن عاجز باشند و لازمه فضل اوست که آیت آن از سنخ کمالی بوده باشد که در بین قوم معتبر است و باو مفتخر میباشد یا از سنخ آیت حجت قبل بوده باشد مثل آنکه جناب ذکر سلام الله علیه بحجیت لسان آیات ظاهر شدند و در شش ساعت هزار بیت کتابت می فرمودند بدون سکون قلم و من در سه ساعت هزار بیت (۲۵۵) آیات از قلم مبارکم جاری میگردد و بنحو علو ظاهر شده ام و هرگاه دیگری امروز بخواهد ادعا نماید بایست در یک ساعت و نیم هزار بیت بنویسد و نص از حجت قبل داشتن فضلیست برعایا و الا با آیت داشتن ضرور بنص نیست، خلاصه آنکه بعضی از اصحاب بی ادراک مقصود آن حضرت را بر نخورده باز هم شکوه حضرت ذبیح را بنزد حضرت ازل برده ایشان فرمودند که من او را نمی شناسم اصحاب شروع نمودند بید گفتن حضرت سه میم بجهت جناب ذبیح نوشتند ایشان فرمودند یعنی مگو و منویس و با اصحاب منشین، قبول کردم و باب فیض خود را بر روی خلق بستم لأجل اعراض معرضین و این اول ظلمی بود که اهل بیان بظهورات شجره مبارکه ازلیه نمودن و ندانستند که درخت هرچه بیشتر شاخ و برگ می نماید کمال درخت میباشد و ثمره زیاده می آورد و این بیچارگان چنان دانسته که کمال درخت در بی شاخ و برگی است، بهر حال این قبیل ظلمها شدیدتر است از ظلم اعدا زیرا که ظلم اعدا سبب اعلاء کلمه حق میشود و ظلم احباب سبب اختفا اللهم احفظنا من تضييع حق كل ذي حق و لو كان اقل ذرا، اما ظهور ثانی در سنه سبع از ظهورات شجره مبارکه ازلیه ظهور آقا سید هندی بوده که حضرت ازل اوشان را جناب بصیر نامیده اند و شرح احوالات ایشان بسیارست مختصر از مفصل آنست که آنجناب از خانواده سید جلال هندی که مردی بوده از کمترین عرفا و صاحب جذب و ظهورات و حضرات دراویش داغداری که در صفحه ایران بهم میرسند جمیعاً منتسب بایشان هستند و در خطه هندوستان خلق زیادی مرید دارند و خانواده معتبری هستند و همیشه زمان در این دودمان اولیا برخاسته اند ایشان فرمودند که والده من نقلی نموده که در طفولیت تو آثار بزرگی بسیار از شما بظهور میرسید و همینکه سن شریف ایشان بهفت سالگی رسید دیدهای مبارک ایشان از ناخوشی آبله نابینا گردیده و

مدّت هفت سال که عد سبعة فعل میباشد بینا بودند (۲۵۶) (و) دلیل بر بصارت ظاهری ایشان بوده و بعد از آن پردهٔ حجاب بر خسارهٔ دیدهٔ شهود کشیده و دیدهٔ باطن را گشوده و در طلب حق کوشیده در ایام طفولیت آثار نیکی فطرت از افعال و اقوالش هویدا بوده و حلیهٔ زهد و ورع پوشیده در سن بیست سالگی بعزم حج بیرون آمده سیاحت را دوست می داشته و اوضاع تجمل ایشان در ولایت خود زیاد بوده و در نهایت محترم بوده و از مذاهب مختلفه آگاه همین که بایران تشریف فرما شدند بذل و بخشش زیادی بفقرا فرمودند و طالب اهل حق بوده و بمجاهدات حقه اشتغال می داشته چونکه اجدادشان خبر داده بودند که در این ایام بایست نفس کاملی در ایران ظاهر گردد و لهذا ایشان جويا بودند بعد از ادای حج بعنایت عالیات مشرف گردیده و با مرحوم سید اخلاص فطری ورزیده بعد از آن روانهٔ بلد خویش گردیده در بمبئی شنیدند که شخصی در ایران ظاهر گردیده و ادعای مقام بایت می نماید همینکه این خبر را شنیده از منتهای طلب خود معاودت نمودند و جویای احوال آن شمس طالع میبودند شنیدند که بحج تشریف فرما شده در مسجد الحرام شرف فیض حضور ساطع النور را ادراک نموده و با وصف اینکه ظاهراً نایبنا بودند از دیدهٔ دل بیک نظر حقیقت آنحضرت را و مقام قائمیت ایشان را برخورداره تسلیم نمودند و فلفل وجود خود را بان تاجر امکان فروختند و در عوض کیمیای محبت خریدند و الحق نیکو سودی نمودند و معاملهٔ بزرگی کردند که جمیع ملک دنیا بهای دلالی آن نتواند بود بعد از آن از راه دریا بایران آمده و در هر شهری و دهی بنحو حکمت ابلاغ می نمودند نظر بآنکه ایشان بکمالات علمی آراسته بودند مثل آنکه کلیات علم طب و نجوم و جفر و صناعت را میدانسته و از مطالب عرفا مطلع بوده لهذا بهر زبانی آشنا بودند و سخن ایشان راسخ در قلوب طالبین راه حق میبوده در هنگامیکه هنگامهٔ مازندران گرم گردید ایشان نیز بصفحهٔ نور تشریف برده بعنوان آنکه خود را بقلعهٔ فنا برسانند ممکن نگردید چند زمانی خدمت اسم (۲۵۷) اعظم اعلی بودند آثار محبت و معرفت و فنا در هیکل مبارک ایشان مشاهده نموده و تجلیات انوار ربوبیت از آن جوهر نور ادراک کرده لهذا مجذوب حضرت ایشان گردید و شربت محبت از ساغر التفاتش پیاپی می کشید و مدام سرمست از بادهٔ سرور می بود زمانیکه بزم جمع اهل قلعه مبدل بتفرقه گردید رشتهٔ عقد مجلس ایشان نیز از هم گسسته لهذا ایشان بهمراه میرزا مصطفای گرد که لباس قلندری در پوشیده بود و دم از عالم تجرید میزد و مجنون مشهور در نزدش نیکو عاقلی بوده و لسان حالش باشعار بدیع گویا و در هر کوه و دشت جویای حضرت لیلی بود و حلقهٔ ارادت جناب بصیر را بگوش هوش خویش کشیده و کمر صدق و اخلاص ایشان را بر میان جان بسته روانهٔ بصفحهٔ گیلان شدند و از اهل آن حدود ظلم زیادی کشیدند بحدیکه اهل انزلی ایشان را در شب بعنف از آبادی خود بیرون نموده و احدی بایشان نان و آب نمی داد لهذا آه گرم ایشان شراره گر گردیده و بفاصلهٔ مدّت قلیلی

خانهای بسیار از ایشان در هم سوخته و مبالغی خطیر اموالشان تلف گردیده بعد از آن بارض قزوین وارد شده احبای زیادی بجهت ایشان بهم رسیده و دشمنان که در هر جا بمثل ظلمت شب محیط میباشند ذکر ایشان مایهٔ عجب نیست بلی در ظلمت شب هرگاه نور چراغی ظاهر گردد بسیار عجب است و ذکرش مایهٔ سرور میباشد بعد از آن روانه بارض قدسی^(۱۶۳) گردیده بجهت قرب بجوار حضرت وحید و درک شرفیابی فیض حضور باهر النور جناب بهاء الامکان را نمود من بعد از آنکه وارد شدند حضرت بهاء از جهت امتحان ایشان بنای قهر و ناز را گذارده و باب التفات ظاهری را بر روی ایشان بسته و مطلقاً راه نمی دادند جناب ایشان نیز قدم صدق را در بساط شفاعت گذارده و ساغر بلا را از روی محبت کشیده و آه سرد شکوه از دل صبر نکشیده چونکه جناب بهاء دیدند که در طریقهٔ محبت صادق است و شیوهٔ (۲۵۸) وفا را مرعی میدارند لهذا نقاب از چهرهٔ اشفاق برداشته و طلعت مرحمت را ظاهر نموده و تجلیات ربوبیت آن بهاء الرضوان در هیکل عبودیت ایشان متجلی گردیده بعد از آن روزی حضرت ذبیح در مجلس ایشان وارد شده با وجود آنکه آشنائی ظاهری فیما بین ایشان نبوده و ایشان عامی بودند و جناب بصیر صاحب کمالات بودند مع هذا بمجرد ورود و چند کلمه تکلم نمودن چنان نفعهٔ جدائیت آنجناب بر شامهٔ فؤاد این جناب وزیده که روح و جسم ایشان را قبض نموده و در قبضهٔ قدرت محبوبیت خود نگاه داشته و مرات هستی ایشان را از پارچهٔ نیستی صیقلی فرموده و صورت جمال متعالی خود را در آن منعکس نموده پس بدیدهٔ حق تصدیق جلال حق را نموده و او را باو شناخته بمضمون آنکه ع، هم بچشم یار بینم یار را، و یا من دل علی بذاته و تنزه عن مجانسهٔ مخلوقات خلاصه آنکه جناب بصیر از منتهای انصاف خود در مقام فنا برآمده و زهر بلاهای امتحان از مینای محبت کشیده تا آنکه شهید بقا از کأس ظهورات مالمال بکام وصال ریخته و جوهر ربوبیت ایشان در انبیب عبودیت او شان ظاهر گردیده و ادعای رجعت حسنی نموده و مصدق مر ادعای ایشان بروز آیات و خطب و مناجات بوده و عریضهٔ بخدمت حضرت ازل و جناب بهاء در باب ظهورات خود عارضی شده حضرت ازل توقیعی بسر افزای ایشان صادر فرموده و اظهار التفات و سرور نموده و بسمهٔ الأبصر الأبصر در عنوان توقیع مرقوم نموده و در موضعی آن یا حبیب انا قد اصطفیناک بین الناس فرموده و از جناب بصیر در ارض مقدس ظهورات غریب شده بعد از آن بارض قاف تشریف فرما شده و جمعی مجذوب حرارت محبت ایشان گردیده و از اخبار سری مستمع گردیده من جمله شبی یک سگ فریاد می نمود فرموده بودند که این سگ رجعت فلان شخص میباشد که خداوند او را بواسطهٔ گناهان او معدب نموده و خانهٔ او را نشان داده که هفده خانه از این منزل ما دور میباشد و چند اولاد دارد بفلان نشانها

قول من صدق میباشد (۲۵۹) من بعد از آنکه تفحص نمودند آن علامات صدق بوده بعد از آن بارض کاف تشریف آورده و در منزل جناب نقطه کافی نزول اجلال فرموده نظر بآنکه در ارض نور در خدمت حضرت وحید و جناب بهاء مدت چهار ماه هم سرور بودند و از شراب محبت یکدیگر سرمست و خرم در آن بساط عیشها نمودند و انوار اشراقات فنا از طلعت یکدیگر مشاهده نموده و طناب الفت را چنان بر هم تائیده که بهیچ تیغ حادثه بریده نگردد خلاصه نقطه کافی را گمان آن بوده که مقام خودش از آن جناب عالیتر میباشد بعد از آنکه بمقام جذب برآمدند مجذوب آنجناب شده، و علامت جذب و اشراق آنست که اول در مقام ذکر نکات لطیفه مطلب توحید برآیند هریک سپر ایشان بیشتر است رتبه آن عالی تر میباشد و قسمی دیگر آنست که در مقام توجه محبت برآیند هریک جذب شدند قوه فواد آن زیاده است قسم سیم آنست که با یکدیگر قهر نمایند هریک مقهور گردند ضعیف ترند، خلاصه آنکه اگرچه جناب نقطه کافی بحسب فضل ظاهری بیان تفصیل مقامات افضل و اعلم بوده ولی آنجناب را چنان انصافی بوده که بمحض آنکه اشراق و فوقیت اوشان را دانسته بکلی در آنحضرت فانی گردیده با وجود آنکه فتنهای ایشان در نهایت شدید بوده و جوهر فتنه صمائم دهماء عمیاء مظلّمه در افعال و اقوال ایشان ظاهر بوده و مظهر باب باطنه فیهِ الرَّحْمَةُ وَ ظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ بوده و لهذا اکثر اصحاب از آنجناب فراری بودند مع هذا جناب نقطه کافی بعون الله استقامت در محبت ایشان نموده و چشم از شماتت محتجبین پوشیده خاصه در فتنه صدور اختلاف فیما بین جناب عظیم و جناب بصیر که قلوب اصحاب شق گردیده و راه ذکر اختلاف بسبب آن بوده که جناب عظیم می فرمودند که من باب حضرتین و حبیب ثمره الازلیه و سلطان منصور میباشم بنصوص عدیده و لهذا مطاع بر شما و جمیع اصحاب میباشم و برکلّ فی الکلّ فرض میباشد که در نزد طلعت عز من خاضع بوده باشند جناب بصیر میفرمودند شما (۲۶۰) صدق و حق میفرمائید ولی آن چیزیکه سبب عز شما هست در نزد حضرت نقطه دو چیز شده است یکی آنکه مدعی مقام عبودیت و قرب بان حضرت هستید دوم آنکه مدعی ظهور آثار حقه شمس ربوبیت آنجناب در مراتب عبودیت نفس خود میباشید و هر دو ادعای شما حق می باشد و نص ظاهری نیز دارید من هم همین ادعا را دارم و این میزان هم حق میباشد ولی مرا گمان آنست که عبودیت و فنای خود را در جنب جلال آن شمس عزت زیاده می دانم و لهذا آثار ربوبیت ایشان که آیات فطریست در لسان من جاری گردید که اعظم آیات است جناب عظیم تأملی در باب صدق ادعای ایشان داشتند یا از باب فتنه و حکمت بوده و یا از باب آنکه مناظره ناتمام بهرحال چونکه فتنه جناب بصیر زیاده بود در حرکاتش که سرش توحید و ظاهر آن خلاف و لهذا بعضی از اصحاب شکوه آنجناب را خدمت حضرت عرض نموده که آقا سید اعمی بعضی ادعاهای نموده و چنین و چنان نموده آنحضرت نیز نظر بآنکه در زمان

عدم اقتدار ظاهریه بایست اعطاء کلّ ذی حقّ حقه نماید توقیعی بر سیل فتنه صادر فرموده تا آنکه مقام هر نفس بر خود او معلوم گردد که آیا بصیرت فؤادی بهم رسانیده اند یا آنکه تقلید می نمایند همینکه این توقیع مبارک صادر گردیده اختلاف در بین اصحاب بهم رسیده خصوصاً در ارض صاد جمعی تصدیق نموده و قلیلی محتجب مانده و مدت شش ماه این اختلاف باقی بود بعد از رفع گردید و اصحاب بسیار تربیت گردیدند و از اسرار توحید مطلع شدند و جوهر فتنه را بر خوردند و سوای^(۱۶۴) این دو ظهور که جناب ذکر علیه السّلام بجناب عظیم خبر داده بودند که بعد از من دو ظهور میشود یکی ظهور حسینی^(۱) است و یکی ظهور یحیی^(۱۶۵) و هریک زیاده از شش ماه در شکم^(۵۶) نخواهند ماند ظهورات بسیار دیگر نیز شده است یکی در ارض تاء یکی در ارض فاء یکی^(۲۶۱) در بغداد که سید علو^(۵۶) میگویند و یکی هم آقا محمد کراوی^(۵۶) و امثال ایشان که هریک صاحب آیات و جذبات بوده اند، پس ای اهل فرقان انصاف بدهید و امر باین عظمت را سهل نشمارید و قدری با خود تفکر نموده که امر باین عظمت را سهل نمی توان گرفت با وجود آنکه بجمیع موازین حقه سنجیده میشود و اینقدر ظهوراتیکه در دوره ایشان بجزب و اشراق بهم رسیده که ثمره طلوع شمس نبوت و قمر ولایت همین است که مردم بتوجه ایشان منقطع الی الله گردند و ظهور معارف از کینونیت ایشان بشود و جنت معرفت و محبت که اعلی درجات چنان است حاصل نمایند و از جمله موازین حقه در اثبات حقیقت آنحضرت آیات قرآنیّه هست که حجت^(۱۶۶) من عند الله است که هر حق و باطلی باو تمیز می یابد بعضی از آیات در مقام تخصیص است و بعضی در مقام تعمیم اما آیات تعمیمی بسیار است حقیر یک سوره صف را ذکر می نمایم کفایت می نماید چونکه کتاب هم بزرگ شده است و مطلب بطول انجامیده است بهمین سوره ختم مطلب را مینمایم اما پر ظاهر است که امروز اهل اسلام دو فرقه شده اند فرقه باسیم صاحب الزمان مشهور و خود را حق میدانند و فرقه ضد آنهاست و منکر و معاند لابد یکی ازین دو فرقه حق و دیگری بر باطل است حال ما ذکر آیات را می نمایم هرگاه مصداق آن اصحاب حضرت است پس ایشان حق هستند و مدعیان بر باطل و الا برعکس میباشد، اَعُوذُ بِاللّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ یعنی پناه میجویم از غفلت و اعراض نفس خود بسوی حضرت خداوند بسم الله الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ یعنی بنام خداوندیکه صاحب جمیع اسماء و صفات کمالیّه است من جمله رحمن و رحیم میباشد که رحمانیت مقام فیض عامّه است که وجود و رزق و حیات و ممت بوده باشد و کلّ شیء بهره مند میشوند سَبَّحَ لِلّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ^(۲۶۲) الْحَكِيمُ یعنی بپاکی یاد می کنند حضرت خداوند را آنچه در آسمانها و در زمینها موجود است و اوست خداوند عزیز و حکیم یعنی غنی دانا، اما باید دانست که سبب آنکه شخص قرائت کننده ابتدا استعاذه می خواند چیست سبب آنست که در دوره نزول سبقت گرفته است ظلمت

بنور و همان جهت اناثیت و غفلت حجاب شده است طلعت عبودیت را از معرفت
 قصص بهاء ربوبیت لهذا پناه میجوید جهت عبودیت بسوی سلطان ملک ربوبیت بعد
 از آن وارد بساط حضور گردیده لهذا ذکر اسماء و صفات الهیه نماید بعد از آن
 وصف خلّیق و عالم کثرات میشود بلسان خداوندی و آنرا سوره گویند و در اغلب
 سوره قرآنیه یا ذکر توحید الهی میشود یا ذکر حضرت رسالت پناهی بحروف مقطعه
 مثل آلم و حم و امثال آنها که الف الوهیت میباشد و رکن توحید است و لام آن
 رکن ولایت و اسم علی هست و میم آن میم مشیت و اسم محمد و رکن نبوت
 میباشد و این تفسیر دوره قائم است که ولایت سبقت بر نبوت گیرد و قواعد در
 تفسیر این کلمات بسیارست و آیه سَبَّحَ لِلَّهِ وصف توحید خداوندیست و زبان بیان
 ذوی العقول از ادراکش قاصر میباشد و اجمال تفسیر آن آنست که اهل امکان نظر
 بعجز و فقر وجود خود و عدم اقتران با ذات حق یقین می نمایند که آنحضرت منزّه
 میباشد از وصف ماسوای نفس خود ولی در مرات افئده خویش وصف جمال
 حضرت محبوب را نمایند و هر مراتیکه صافی تر میباشد در مقام قبول تجلی
 حکایت بهتر نماید و لهذا ظهور علم توحید که معرفه الله را می نماید از لسان او
 زیاده شود و شرف ایشان نیز بعلم میباشد و علم توحید هم اشرف علوم است و از
 از این جهت آیه اول سوره نیز بیان معرفه الله را می نماید، حال نظر بنما که
 اصحاب قائم علیه السلام اعرف میباشند باین علم یا دیگران نه والله خود شهادت
 خواهی داد که اطفال این سلسله عالیه عارف تر اند از کملین عرفای ایشان چنانکه
 ایشان ضرب المثل در علم شده اند بحدیکه ایشان را مذمت بعلم (۲۶۳) می نمایند و
 میگویند که هرکس که صاحب فهم میباشد بایی میشود و لهذا بایست او را تلف
 نمود، اما آیه دویم در معرفت عامل از غیر آنست زیرا که صدق در علم عمل
 نمودن بان است نه در ترک آن چنانکه می فرمایند یا ایها الذین آمنوا لم تقولون ما
 لا تفعلون کبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون یعنی ای آنچنان کسانیکه مدعی
 ایمان و معرفت با اسماء و صفات ربوبیت حضرت ما هستید و دانسته اید که صدق
 نیکوست نه کذب و جود محبوب است نه بخل و هکذا و مردم را امر بتحصیل آن
 می نمائید پس چرا خود عمل بان نمی کنید و چه بسیار بزرگست گناه شما و قبیح
 است فعل شما اینکه میگوئید چیزی را که خود عمل نمی نمائید، ای مسلمانان
 ملاحظه نمائید که مصداق این آیه مبارکه کیست آیا ندیدید که اغلب مدعیان باین
 اصحاب را خصوصاً علما را که در فوق منابر مذمت دنیا را می نمایند و مردم را امر
 بترک آن می کنند مع هذا خود ایشان زیاده از دیگران در صدد تحصیل آن هستند و
 نهی از صفات ذمیمه مثل غیبت و حسد و کینه و عدم توکل و رضا و امثال آن
 میکنند و خود متصف بان هستند و امر بزهد و تقوی و عبادات می نمایند و خود
 تارک و غافل هستند و شاهد حال ایشان است آیه مبارکه اَنَامُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ
 تَنسَوْنَ اَنفُسَكُمْ وَ اَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ اَفَلَا تَعْقِلُونَ یعنی آیا امر می نمائید مردمانرا

بنیکوئی و فراموش می نمائید نفسهای خود را که دارای آن صفت کمال نیستید و شما میخوانید کتاب الله را و میدانید که من دوست می دارم نیکوکاران را یا تعقل نمی کنید و قباح عمل خود را بر نمی خورید، بر خلاف اصحاب حق که تارک دنیا و مجاهد فی سبیل الله و منقطع الی الله و صابر عند نزول البلیا هستند بحدیکه اهل دنیا ایشان را دیوانه می دانند و حضرت خداوند می فرماید که ما دشمن می داریم آنچنان کسانی که میگویند چیزی را و خود عمل نمی کنند و می گویند نظر بقول ما داشته باشید نه فعل ما و این سخن ایشان را بر حکم حضرت ماست و از (۲۶۴) رحمت ما دورند و ما دوست می داریم اهل صدق را که مصداق این کلام همایون هستند، إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًا كَأَنَّهُمْ بِنِيَانٍ مَرصُوصٌ یعنی که ما حضرت خداوندیم دوست می داریم آنچنان کسانی که جهاد می نمایند در راه رضای ما و از منتهای یقین خود صف زدگاند همچون ستونهای محکم نظر باشتیاق ملاقات ایشان طلعت مرا و اراده فرار بسوی حیات دنیا ندارند بمثل خود پرستان، پس ای مردمان از حق نگذرید آیا مصداق این آیه شریفه اصحاب حضرت نبودند که در مازندران قلیل مردمانی در مدت نه ماه مقابل آن سپاه انبوه ایستاده و چنان کارزاری نمودند که چشم روزگار ندیده و مطلقا فرار ننمودند پس اینچنین مردمانی اهل حق هستند نه مثل اعدای ایشان که بعضی در خانهای خود نشسته و بعضی هم که بعنف رفته بودند خیالی بجز فرار نداشتند و در آیه سیم می فرماید در مقام ذکر احوال قوم موسی که میزانی هست در سلوک مردم عاقل با مدعیان حق که می فرماید وَ اِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ لِمَ تَذُنُونَنِي وَ قَدْ عَلِمُونَ اَنِّي رَسُولُ اللَّهِ اِلَيْكُمْ فَلَمَّا زَاغُوا زَاغًا اللَّهُ قَلوبهم و اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ یعنی یاد کنید هنگامیکه حضرت موسی فرمودند بقوم خود ای قوم من چرا اذیت میکنید مرا و حال آنکه هرگاه بدیده انصاف بنگرید میدانید که من حق هستم و اذیت من در انکار منست و حال آنکه بمیزان میدانید که من رسول الله هستم بسوی شما پس هرگاه انکار حق مرا نمائید روی دل شما از من برگردد پس خداوند نظر باعراض خود شما را وامی گذارد بضلالت و گمراهی و دل شما تیره میشود و نیست خداوند اینکه هدایت نماید قوم دو رو را یعنی آنچنان کسانی را که ظاهر و باطن ایشان مخالف یکدیگر میباشد، پس ای مردمان ملاحظه نمائید که اهل هر زمان همینکه روی دل ایشان بسوی حق نیست حق را نخواهند تصدیق نمود حال خود انصاف بدهید که اغلب این مردم فاسق هستند یا نه و در صورت فسق ایشان و بخواهند (۲۶۵) حق را بفهمند البته نخواهند فهمید و حق در باره ایشان تقصیر نمیکند بلکه خلق خود مقصر هستند پس تصدیق نکردن این مردم حق را نه از جهت عدم ظهور حق میباشد بلکه از جهت احتجاب خلق میباشد و هم چنین است آیه چهارم در میزان امر حق که میفرماید وَ اِذْ قَالَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اِنِّي رَسُولُ اللَّهِ اِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اَسْمَهُ اَحْمَدُ

فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ یعنی یاد نما ای محمد هنگامیکه فرمود عیسی پسر مریم پسر زادگان یعقوب یعنی بنی اسرائیل که منم پیغام آور از جانب حضرت خداوند بسوی شما و من تصدیق نماینده هستم آنچه‌یزیکه میانه دو دست شما میباشد که آن تورات حضرت موسی هست تصدیق بقول و فعل زیرا که من عارفترم بکتاب خداوندی از شما و منم باطن تورات و من و کلام من که انجیل بوده باشد سر و جوهر توراتیم اگر بدانید و مژده دهنده میباشم شما را برسولیکه می آید من بعد من که نام گرامی آنحضرت احمد میباشد پس هنگامیکه تو آمدی ای محمد ایشان را با آیات و بینات پس گفتند این جادوگریست ظاهر، ای مردمان نظر نمائید فتنه را که حضرت عیسی ظاهر میشود با آیات حق که سه علامت است اول آنکه مصدق رسول قبل بودند دوم آنکه خود صاحب کتاب و بینات بوده سیم آنکه خبر از ظهور بعد داده ولی بنحو فتنه زیرا که اسم مبارک حضرت رسالت پناهی را احمد فرمودند محمد ظاهر گردید اما صاحب آیات بودند مع هذا آنچهان کسانیکه اقبال بسوی حق نداشتند و دیده حق بین ایشان در پرده غفلت بود اعراض از حق نموده و آنجناب را ساحر نامیدند و قلیلیکه طالب حق بوده و از فتنه اختلاف در اسم بیرون زرفته که آیه متشابه بوده و چشم بآیه محکم داشته که حجیت قرآن بوده لهذا ایمان آورده پس در هر ظهوری چنین بدان که با حضرت او جهت ناریست که جذب اهل نار نماید و جهت نوریست که جذب اهل نور نماید و اینست (۲۶۶) معنی آنکه ایشان قسیم النار و الجنة هستند و چنین بدان ظهور حضرت قائم را و نظر بآیه محکم داشته باش تا از اهل نور شوی نه آیه متشابه که تو را اهل نار نماید چنانچه که خلقی کثیر شدند، اما آیه پنجم در بعد اهل نارست از حق و ظلم ایشان بر نفوس خود می فرماید وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ أَفْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَ هُوَ يَدْعِي إِلَى الْإِسْلَامِ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ، یعنی کیست ستمگارت از آنکه افترا بندد بر خدا دروغ و حال آنکه او خوانده میشود بسوی دین حق و خدا نمیرساند براه حق گروه ستمگاران را، حال مشاهده نمائید که کمتر کسی میباشد که ظالم بر نفس خود نباشد و همینکه نفس محتجب از حق شد لهذا اهوای نفس خود را نسبت بحق میدهد و اغلب نفوس ظالم هستند و لهذا خداوند ایشان را هدایت نمیکند، و آیه ششم در باب ضدیت اهل باطل است که میخواهند اهل حق را تمام نمایند و خداوند امر خود را ظاهر تر می نماید لهذا می فرماید یُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَ اللَّهُ مَتِّمٌ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ، یعنی میخواهند فرو نشانند نور خدا را بدهنهای خود و خدا تمام کننده نور خود است و اگر چه دوست نمی دارند ناگروندگان، ای اهل ایمان انصاف بدهید که در ظهور این امر چه بسیار سعی و اهتمام نمودند از سلطان گرفته الی ادنی رعیت که این امر را خاموش نمایند آیا خانهای ایشان را خراب ننمودند اموالشان را غارت نبردند مردانشان را نکشتند زنانشان را اسیر نکردند مع هذا تمام نمی شوند و همه روزه زیاده میشوند و نه آنست

که بروز این امر در ایران تنهائی بوده باشد بلکه در جمیع بلاد مثل روم و هند و ترکستان نیز شایع است مثل آنکه شنیدم در استانبول جمعی کثیر هستند و ایلچی روم و ایلچی روس امیر را ملامت نموده بودند در باب قتل حضرات و گفته بودند که چه معنی دارد که جمعی از ضعفای رعیت ادعای مطالبی می کنند و شما با آن اقتدار در صدد اذیت ایشان هستید و حال آنکه در بلاد ما نیز جمعی هستند و ما متعرض ایشان (۲۶۷) نیستیم بلکه در تفحص امر ایشان نیز هستیم که مطلب ایشان را بفهمیم مثل آنکه پادشاه روس فرستاده بود بنزد ایلچی تبریز که شرح احوالات حضرت را معلوم نما و بجهت من ارسال دار همینکه این خبر رسید آنحضرت را شهید نموده بودند جناب آقا سید محمد حسین محرر حضرت را که در تبریز حبس بود خواستند بمجلس خود و از احوالات آنحضرت و علامات ایشان مستفسر بودند جناب آقا سید محمد حسین بواسطه مسلمانان جرأت بذکر احوالات آنحضرت بنحو صراحت ننمودند ولی بر سیل اشارات بعضی مطالب را القا فرمودند و بعضی نوشتجات هم دادند، و سبب تفحص ایشان در امر حضرت چند چیز شده بود یکی آنکه در اخبار ایشان است که آن شخص موعود صورت خاج (۱) ایشان را خواهد نوشت و حضرت این هیاکلی که نوشتند حضرات دیده بودند و متذکر شده بودند، دوم آنکه در اخبار ایشان بود که بایست اژدهائی در ملک فرنگیس (۲) بهم رسد که از مغز سر آن دانه الماسی برآورند و این هم اتفاق افتاده بوده است، سیم آنکه از علائم الظهور برهم خوردن سلطنت فرنگیس (۳) بود و جمهور (ی) شدن دولت ایشان این واقعه نیز صورت بسته و لهذا در تفحص میباشند و حدیثی دیدم که فرنگیها طلب خونخواهی حضرت را خواهند نمود از طرف روم در سنه هشتاد یا نود، خلاصه آقا سید محمد حسین را بواسطه همین واقعه تفحص ایلچیها از تبریز بطهران آورده و حبس شدید نمودند شما انصاف بدهید که این بی انصافها چقدر درصدد اطفاء این نور هستند، آیه ششم در باب آنست که می فرماید حضرت خداوند که ماهستیم که رسولان بسوی شما می فرستیم و ما هستیم ناصر امر ایشان که شماها نمی توانید نور ایشان را خاموش نمائید چنانچه که میفرماید هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظَاهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ یعنی اوست خداوند (۲۶۸) آنچنانیکه فرستاده رسول خود را براه نمائی و دین درست تا غالب نماید بر ملت‌های باطل همه اگر چه ناخوش دارند همه مشرکان، حال ملاحظه نمائید که ظاهر این آیه خطاب بحضرت رسول است و باقتضای ظاهر تفسیر آیه بایست دین رسول الله در زمان حیات ظاهری خودش همچنان ظاهر شود و قوت بگیرد که کل ادیان باطله مثل نصاری و یهود و مجوس و امثال اینها نیست گردند اینکه واقع نشد بلکه مذهب اثنی عشری الی زمان صفویه ذکری از او بوده (۱۷۷) و مطلقا بروزی نداشت و بعد از هزار و دو بیست و شصت انتشار و استحکام یافته پس همچنین است امر حضرت قائم علیه السلام که سر دین رسول الله است و دین آنجناب ظهور توحید

میباشد و یکدفعه نتواند ظاهر گردد تا ظلمی بر نفسی من الله وارد نیاید و تکلیف ما لایطاق باحدی نشده باشد و سر اختیار عباد و اتمام حجت بالغه و ظهور رحمت واسع و جوهر اعطاء کل ذی حقّ حقّه ظاهر شده باشد بناء علی هذا آنچه آنچنان کسانی که گمان نموده اند که مرآنجناب را بایست یکدفعه جمیع خلق قبول نمایند نامربوط و خلاف حکمت بالغه الهی میباشد، و آیه هفتم در باب معامله عباد است با حضرت خداوند که چشم از دنیا و اهواء نفوس خود پوشیده و مشتاق لقاء حق گردند چنانچه میفرماید **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنَجِّبُكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ، تَوَمَّنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ، يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ يُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَ مَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ** یعنی ای آن گروهیکه گرویده اید هیچ راهنمایی کنم شما را ببازگانی که برهاند شما را از عذابی دردناک پس بگروید بخداوند و اطاعت نمائید فرستاده او را و کارزار نمائید در راه خدا بمالهای خود و تنهای خود این تجارت بهتر میباشد بجهت شما (۲۶۹) از تجارت دنیا زیرا که دنیا فانیهست و آخرت دار باقیست تا بیاورد برای شما گناهان شما را و در آورد شما را ببوستانهائی که جاریست از تحت عمارات آن نهرهای با صفا و منزلگاههای پاکیزه در بهشتی با اعتدال این است رستگاری بزرگ، حال ملاحظه نمائید که بغیر از این اصحاب حق دیگری این تجارت را نموده و کلام پروردگار خود را اعتماد نموده که در راه رضای حضرت او چشم از مال و جان و اهل و عیال پوشیده پس بیقین ایشان حقتند و آن کسانی که بر خلاف ایشان هستند بر باطل بحکم يعرف الأشياء بأضدادها، و در آیه هشتم میفرماید **وَأُخْرَىٰ تَحِبُّونَهَا نَصْرَ مِنَ اللَّهِ وَ فَتْحَ قَرِيبٍ وَ بَشِيرَ الْمُؤْمِنِينَ** یعنی از جمله اجر و مزد شما در نزد حضرت ما که دوست میدارید آن را یاوری است از جانب ما شما را بر ظفر یافتن بدشمنان و گشایشی نزدیک پس مؤده بده ای محمد مر مؤمنان را بقضای حاجت ایشان، پس از جمله موازین حقّه شوق و طلب مؤمنین است در ارتفاع کلمه و مسلط شدن ایشان است لله بر اهل جهل حال ملاحظه نما که این حال شوق و کوشش در هر طائفه که دیدید بدانید که حق میباشد چنانکه در این اصحاب معلوم گردید، و در آیه نهم اصحاب رسول الله را حضرت حق متذکر میفرماید که در راه دینداری بمثل حواریون حضرت عیسی علیه السلام بوده باشید و حضرت قائم نیز اهل بیان را متنبه میفرماید که بمثل اصحاب رسول الله بوده باشید مراد آنست که فعل اهل حق (که) سابق بوده اند حجت است بر لاحقین چنانکه میفرماید **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ كَمَا قَالَ عِيسَىٰ بْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ مِنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ قَامِنَةٌ طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ كَفَرَتْ طَائِفَةٌ فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَىٰ عُدُوهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ** یعنی ای آنچنان کسانی که گرویده اید باشید یاوران خدا چنانچه که فرمود عیسی پسر مریم مر دوستان خالص خود را که کیانند از (۲۷۰) شما ها

یاوران من بسوی خدا گفتند حواریون مائیم یاوران دین خدا پس گرویدند باو گروهی از فرزند زادگان یعقوب و نگرویدند گروهی دیگر پس قوی کردیم آنان را که گرویده بودند بر دشمنان پس گردیدند غلبه کنندگان، پس ای مردمان خود انصاف بدهید که بمثل اصحاب عیسی علیه السلام اصحابی بغیر از اصحاب قائم دیگر در صفحه روزگار بهمرسیده نه والله بلکه چه نسبت است میانه اصحاب عیسی و قائم زیرا که کاملترین اصحاب حضرت عیسی جناب شمعون بود و حضرت باو خبر دادند که تو در یک شب تا خروس خون سه دفعه بمن لعن خواهی نمود عرض کرد ای مولای من نباشد چنین روزیکه زبان من باین قول قبیح حرکت نماید هرگاه چنین است شما زبان مرا الحال قطع بفرمائید من بعد از آنکه شصت هزار یهودی حول بیت المقدس را گرفتند بجهت دستگیر نمودن حضرت عیسی علیه السلام چونکه آنحضرت را نجس و مخرب دین و کافر و واجب القتل می دانستند لهذا دوازده نفر از حواریون حول آنجناب بوده و سه زن جمیعاً فرار نمودند آنحضرت را دستگیر نموده و بدار کشیدند من بعد از آن جناب شمعون را گرفتند در اول شب و گفتند تو از انصار عیسی هستی ابا نمود گفتند (لعن نما) لعن نمود تا آنکه سه دفعه حضرت را در آن شب لعن نمود همینکه خروس شروع در خواندن نمود متذکر فرمایش آنحضرت شده خاک بر فرق خود میریخت و در اول شب از خوف جان فرمایش آنحضرت را فراموش نموده، اما اصحاب حضرت را دیدید و شنیدید که چگونه جان نثاری در راه محبوب خود نمودند پس قول حضرت خداوند حق میباشد و هرکس احوالش مصداق آن بود با شرایط مذکوره بیقین حق است و البته چنانچه که در عالم فنا و مجاهده احوالات اصحاب حضرت قائم مطابق بود با آنچه حضرت خداوند در این سوره مبارکه ذکر فرموده بلا شک و ریب در مقام غلبه و استیلا نیز چنین خواهد بود، اما آیات خاصه نیز در قرآن بسیار است که مدلل بر ظهور آنحضرت (۲۷۱) میباشد هرگاه بخواهیم ذکر نمائیم دو مانع در نظر داریم یکی آنکه سبب طول در کلام میشود دوم آنکه مدعیان خواهند گفت تفسیر قرآن برای نموده لهذا ما هم موقوف می داریم ولی از جهت نمونه یک آیه را ذکر می نمایم و آن آنست که حضرت خداوند علی اعلی می فرماید وَ لَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ یعنی بدرستی و تحقیق نوشتیم ما در کتاب حضرت داود که بعد از ظهور حضرت ذکر البته سلطنت ارض را میراث میبرند از ظالمین بندگان نیکوکار من، حال در تفسیر ذکر بچند قسم مذکور میشود در مقامی برسول الله تفسیر می نمایند و در مقامی بقرآن و در مقامی بائمه هدی و جمیعاً صحیح میباشد ولی مصداق ارث بردن زمین را بندگان صالح در دوره ظهور ایشان که ظاهر نگردید بواسطه آنکه هرگاه حضرت رسول علیه السلام را ذکر بگیرند که بعد از ایشان غلبه کفر باطنی گردیده و حضرت شاه ولایت که اول عبد صالح بود مر خداوند خود را خوار و خفیف و خانه نشین نمودند و تسلط ظاهری

بجهت ایشان بهم نرسید هرگاه مراد از سلطنت ظاهری در ارض میباشد و هرگاه مراد از ارض عبودیت که افتدۀ موحدین است بوده که سلطنت ربوبیت و معرفت و محبت شاه مردان بوده باشد باز هم بشرح ایضاً آنهم که میسر نشد و اصحاب نصرت نکردند و مجرد نشدند و کلمۀ توحید را مرتفع ننمودند و هرگاه مراد از ذکر ائمه بوده باشند بعد از ایشان نیز این دو معنی هیچ یک صورت نبسته و هرگاه مراد از ذکر قرآن بوده باشد معلوم است که بعد از قرآن کتاب بیان است و حامل بیان نیز حضرت ذکر میباشد و بدون این معنی بعد از قرآن دیگر معنی ندارد، اما در باب ظهور سلطنته الله بعد از ذکر اول آنکه تجلی سلطنته الله در ارض افتده گردیده و جمعی موحد در دهر بهم رسیده که چشم روزگار بمثل آن از قبل ندیده و لابد سلطنت ظاهری نیز بجهت این اصحاب بهم خواهد رسید و لوکان هزار سال بعد باشد پس مصداق این آیه مبارکه بنحو (۲۷۲) جزئی حضرت رسول است و بنحو کلی حضرت قائم اظهر الله أمره اگرچه همین قائم علیه السلام رجعت همان محمد است چنانچه بیان آن را نمودیم، و از این قبیل آیات بسیار است در مقام تخصیص و در مقام تعمیم در نزد عارف بالله و عبد منصف جمیع قرآن تفسیر باطن آن در شأن حضرت قائم میباشد و بحق خداوند که هرگاه احتجاب خلق مانع نبود هر آینه چنان بیان حقیقت آنحضرت را از قرآن می نمودم که زهره در بدن طالبین آب گردد، حال التماس میکنیم بشما ای اهل فرقان که قدر قرآن را بدانید و بسیار بخوانید و در او تفکر نمائید و از احوال مؤمنین قبل که در هر دوره بوده اند و چه زحمتهای در راه دین کشیده اند و انواع بلاها در راه نصرت امر حق متحمل شده متنبه گردید و از غفلت اهل غفلت در نزد هر ظهور امر حقی و افعال و اقوال قبیحه^(۱۶۸) ایشان متذکر شده بر احوال خود بترسید و هرگاه هدایت شدید التماس دعا از شما می دارم و در احادیث ائمه هدی بسیار فکر نمائید و از اسم خود خجالت بکشید که خود را مسلمان نام بگذارید و مدت هزار و دویست و هفتاد سال شما را امر بانتظار ظهور قائم بنمایند^(۱۶۹) و دعای فرج بخوانید و حال که ظاهر گردیده باین شدت محتجب بمانید قدری از خداوند حیا نمائید و از عذاب دردناک حضرت او بترسید و برحال خود ترحم نمائید و شبها برخاسته بدر دولت خانۀ رحمت واسعه حضرت حق حاضر گردید و سر بر زمین زده دست نیاز بدرگاه آن خداوند برداشته طلب هدایت نمائید تا آنکه از آب رحمت خود زنگ قلوب شما را برده صورت حق در مرآت فؤاد شما متجلی گردد آمین یا رب العالمین و ما علی الرسول الا البلاغ المبین، ای اهل بیان بر شما نیز عرض میکنم که دلشاد بهمین نشوید که ما از اهل بیان شدیم و رستگار گردیدیم نه والله این خیالیست دور و دراز بترسید بر غفلت خود و بدانید (۲۷۳) که فتنۀ شماها شدیدتر است از فتنۀ محتجبین از اهل بیان و بخوانید این حدیث را که معصوم فرمودند کل الناس هالکون الا العالمون و کل العالمین هالکون الا العاملون و کل العالمین هالکون الا المخلصون و المخلصون فی خطر عظیم، ای

ای اهل بیان مقام اخلاص بس مقامیست بلند و ایشان در خطرند پناه بخداوند برده و بر خود راه فنا را بنویسید و چشم و گوش دل از غیر حق بپوشید و شراب محبت را مردانه وار بنوشید و سر توحید و جوهر تجرید را بفهمید و جام بلا را بیباکانه سر کشید و بگوئید

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ وَ إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ،

م

(۲۷۵) فهرست اسماء الرجال،

- آدم ابو البشر (عليه السلام)،
 ۲۰۴، ۱۴۶، ۹۱، ۷۳، ۵۳، ۴۸، ۳۹، ۳۷، ۳۶، ۲۹، ۲۷، ۲۶، ۲۴، ۲۳، ۱۸، ۱۶
 آقاسی، حاجی میرزا - ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۸،
 ابراهیم بن اسحق التهانودی (ازرواة)، ۹۴،
 ابراهیم خلیل الله، (عليه السلام)، ۳۷، ۳۹، ۱۴۶،
 ابراهیم محلّاتی، ملّا - ۱۴۱، ۱۴۴،
 ابی (?)، ۹۵،
 احمد (صلعم)، ۵۹، ۹۰، ۱۰۰، ۲۲۵، ۲۶۵،
 احمد، آقا سید، ۱۹۰،
 احمد، آقا سید، (معروف بکاتب حضرت)، ۲۴۵،
 احمد، میرزا -، (امام جمعة تبریز)، ۱۳۳، ۱۳۸،
 احمد بن ادريس (از رواة) ۹۵،
 احمد ازغندی، آقا میرزا -، (از اصحاب شیخ احمد احسائی)، ۱۳۹،
 احمد لحسائی، زين الدين، شیخ -، ۹۹، ۱۰۴، ۱۴۲، ۲۰۱،
 احمدین هورة (?)، ۹۴،
 اخباریین، فرقة -، ۱۲۵،
 ارامنه، ۲۱۲، ۲۴۹،
 ارسلان خان، امیر -، (خالوی ناصرالدین شاه) ۱۳۵،
 ازل، حضرت -، جناب -، (میرزا یحیی نوری) ۲۰۸، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۴، ۲۵۵، ۲۵۸،
 (۲۷۶) اسد الله الغالب (عليه السلام)، ۱۶۸،
 اسد الله محلّاتی، حاجی -، ۱۴۳،
 بنی اسرائیل، ۶۷، ۲۶۵، ۲۶۹،
 اسم اعظم اعلی، (یعنی ملّا شیخ علی معروف بجناب عظیم (۱))، ۲۵۶، ۲۵۷،
 اسمعیل ذبیح الله، ۷۰، ۲۱۷،
 اسمعیل قمی، حاجی سید -، ۱۸۶،
 اسمعیل قمی، حاجی ملّا -، ۲۱۶، ۲۱۹،
 اشرف خان، حاکم زنجان، ۱۳۰،
 اعتماد الدوله، ۲۳۱، ۲۴۳،
 امیر (یعنی میرزا تقی خان امیر نظام) ۲۱۵، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۴۵، ۲۶۶، ۲۰۸، ۲۲۱، ۲۵۰،
 امیر المؤمنین، حضرت -، (علی بن ابی طالب علیه السلام)،
 ۴۹، ۷۷، ۸۰، ۸۳، ۸۵، ۸۹، ۹۴، ۹۵، ۱۰۲، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۳، ۱۷۰، ۱۷۵، ۲۰۷،
 اویس قرنی، ۴۹،

- أيوب نبيّ، ٢٣٦، ٢٣٧،
 أيوب بن نوح (از رواة)، ٩٥،
 باب (حاجي سيد كاظم رشتي)، ١٠٠،
 باب (ملاً حسين بشروية)، ١٨١، ٢٠٨،
 باب (ميرزا عليمحمد)، ١٣٨، ١٨١، ٢٠٢، ٢٠٧،
 باب امام (شيخ احمد احسائي)، ٩٩، ١٠٠،
 باب امام (ميرزا عليمحمد)، ١٠٤، ١١٦،
 باب الباب (ملاً حسين بشروية)، ١٣٨، ١٨١،
(٢٧٧) باب الباب (ميرزا محمد حسن بشروية برادر ملاً حسين بشروية)، ٢٠٨،
 باب جناب ذكر (ملاً حسين بشروية)، ١٥٣،
 باب خاتم (لقب شيخ علي خراساني معروف بجناب عظيم)، ١٣٣،
 باب الله و باب الله الأعظم، (ميرزا عليمحمد)، ١٠٤،
 بابين (شيخ احمد احسائي و حاجي سيد كاظم رشتي)، ١٠٣،
 باييه ٢١٥،
 باقر رشتي، حاجي سيد، حجة الاسلام، ١٢٥،
 بالاسرى، فرقة - ٨٩، ١٠٠،
 البرنطي (?)، ٩٥،
 بصير، جناب -، ٢٥٥-٢٦٠،
 ابوبكر (صديق)، ٧٣، ٧٤،
 ابن بنانه (?)، ٩٤،
 بهاء بهاء الأمكان، بهاء الرضوان، جناب -، حضرت -، (لقب ميرزا حسينعلي نوري)، ٢٣٩، ٢٥٧، ٢٥٩،
 بهمن ميرزا شاهزاده -، ١٢٨، ١٣٠،
 ابوتراب قزويني، شيخ -، ١٧٨-١٧٩،
 تقى قزويني، حاجي ملاً -، (عموى قرّة العين)، ١٤٢، ١٤٣، ١٨٩،
 تقى كرمانى، حاجي ملاً-، ٢١٦، ٢٢٠،
 جابر، ٢٣٦،
 جالوت، ١٦٠،
 جلال هندي، سيد-، ٢٥٥،
 جعفر طيار، ٦٣،
(٢٧٨) جعفر دارابي، سيد -، معروف بكشفي، ١٢١،
 جعفر قليخان (برادر اعتماد الدوله)، ٢٣١،
 جعفر بن محمد الصادق (عليه السلام)، ١١، ٨٥، ٩١،
 ابو جعفر الباقر (محمد بن علي عليه السلام)، ٩٤، ٩٥،
(١٧٨)

حاجی جناب -، (یعنی حاجی ملا محمد علی بارفروشی معروف بجناب قدوس و حضرت حبیب)، ۱۱۳، ۱۴۴، ۱۵۲، رجوع کنید بقدوس و بمحمد علی بارفروشی، حاجی کاشانی، (مصنّف)، ۲۴۲، حافظ، خواجه -، ۶۳، ۲۵۴، حبیب، حضرت -، (یعنی جناب قدوس)، ۱۱۳، ۱۳۹، حبیب بن مظاهر، ۷۸، ۱۵۵، حجت، جناب -، (یعنی ملا محمد علی زنجانی)، ۲۳۳-۲۳۵، الحرث الحصيرة (?)، ۹۴، حرملة (قاتل علی اصغر)، ۸۳، ۱۳۷، حروف حی ۱۰۶، ۱۳۸، ۱۴۰، ۲۰۷، ۲۵۴، حسن (مطلق)، ۱۸۰، ۱۸۱، حسن، رجوع کنید بمحمد حسن بشرویه، حسن، سید -، (برادر آقا سید حسین عزیز)، ۲۱۳، ۲۴۵، حسن، میرزا -، (اخوی اعتماد الدوله)، ۲۴۳، حسن، میرزا -، (ابن مرحوم ملا علی نوری)، ۱۱۷، حسن خراسانی، حاجی میرزا -، ۱۹۴، حسن العسکری، امام -، (علیه السلام)، ۹۹، ۱۴۷، ۲۳۶، حسن بن علی، امام - (علیه السلام)، ۴۱، ۷۷، ۸۰، ۸۵، ۹۲، ۱۰۲، (?)، ۱۴۴، ۱۵۰، ۲۰۷، ۲۲۱، حسن یزدی ۲۲۴، (۲۷۹) حسنین (علیهما السلام)، ۷۵، حسنیہ، ۱۶۴، ابوالحسن (کنیة سه نفر از ائمة اثنا عشر است یعنی زین العابدین و علی الرضا و علی النقی، و اینجا مقصود کدام است؟)، ۹۵، حسین (مطلق)، ۱۸۰، ۱۸۱، حسین بشرویه، ملا -، رجوع کنید بمحمد حسین بشرویه، حسین خان فیروزکوهی، میر سید - ۲۳۱، حسین خراسانی، سید -، رجوع کنید بمحمد حسین ترشیزی، حسین خراسانی، ملا -، ۲۱۳، حسین بن روح، ۸۶، حسین عزیز، آقا سید -، ۱۳۱، ۱۹۰، ۲۱۲، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۶۷، حسین بن علی، امام -، (علیه السلام)، ۴۱، ۸۰، ۸۱، ۸۴، ۸۵، ۱۳۲، ۱۵۰، ۱۶۹، ۱۷۱، ۲۰۷، ۲۲۱، ۲۲۵، رجوع کنید بسید الشہداء، حسین علی، میرزا -، (بہاء؟)، ۲۰۰،

حمزہ سید الشہداء ، ۱۹۳، ۶۳،
 حمزہ میرزا ، ۱۵۴، ۲۴۶، (?)،
 حواء، حضرت - ، ۲۴، ۲۳،
 خال، جناب - ، (یعنی حاجی میرزا سید علی خالوی باب) ، ۲۳۰، ۲۱۸،
 خدیجہ (زوجہ حضرت رسول) ، ۵۳، ۴۹،
 خسرو قادی کلائی ، ۱۶۰، ۱۵۸،
 خضر، حضرت - ۵۸، ۵۷،
 خلیل الرحمن، و خلیل اللہ، (یعنی حضرت ابراہیم) ، ۷۱، ۷۰، ۶۸،
 (۲۸۰) داغدار، دراویش - ، ۲۵۵،
 داود، حضرت - ، ۲۷۱، ۳۷،
 داود میرزا ولد ظل السلطان ، ۱۶۷-۱۶۸،
 ذبیح، جناب - ، ۲۵۸، ۲۵۵، ۲۵۲،
 ابوذر ، ۲۰۷،
 ذکر، جناب -، حضرت -، (یعنی باب) ، ۱۳۹، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۶۲، ۱۷۸، ۱۸۱، ۱۹۴،
 ، ۲۳۸، ۲۳۰، ۲۰۸، ۲۰۷، ۲۰۳، ۲۰۲، ۱۹۵،
 ، ۲۷۱، ۲۶۰، ۲۵۴، ۲۵۲-۲۴۴، ۲۴۳، ۲۴۰،
 ربّ الأعلى، حضرت -، (یعنی باب) ، ۲۴۰،
 ربیع بن محمد المسلم (?) ، ۹۵،
 رسول بھمیڑی، آقا - ۱۶۷، ۱۹۱،
 رسول اللہ، حضرت - ، (صلعم) ، ۱۸، ۱۶، ۱۴، ۱۰، ۴۷، ۴۹، ۵۰، ۵۴، ۵۹، ۶۰، ۶۲، ۶۴، ۷۳، ۷۶، ۷۷، ۷۸،
 ، ۲۰۷، ۲۰۶، ۱۵۳-۱۵۰، ۱۴۷، ۱۴۲، ۱۴۰، ۱۰۱، ۹۸، ۹۶، ۹۲، ۸۷، ۸۶، ۸۵، ۸۰،
 ، ۲۷۱، ۲۶۹، ۲۶۸، ۲۴۹، ۲۳۹، ۲۲۵،
 رضا، آقا سید - ، ۱۵۷، ۱۵۶،
 رضا خان پسر میر آخور شاہ، ۱۹۴-۱۹۶،
 رضاقلی خان، ۱۹۶،
 ابن زیاد (عبید اللہ) ، ۲۳۱، ۸۲،
 زین العابدین، ملّا، (از اصحاب شیخ احمد احسائی) ، ۱۵۵،
 زینب (بنت علیٰ علیہا السلام) ، ۸۲، ۷۹،
 سالار ، ۲۳۲، ۱۵۴،
 (۲۸۱) سامری، ۶۷،
 ابن سعد ، ۱۷۳،
 سعید زرکناری، ملّا - ، ۱۷۸، ۱۸۴،
 سعید العلماء (بارفروشی) ، ۱۳۹، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۸-۱۶۱، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۹۵، ۱۹۷،
 ، ۲۰۱، ۱۹۸، ۲۰۱، ۱۹۸

سعیده ۲۰۱،
 ابو سفیان، آل - (یعنی سلسله قاجار)، ۱۳۶، ۱۳۷، ۲۲۷،
 سلطان حسین میرزا ولد فتحعلی شاه ۱۶۷،
 سلطان محمد یاور ۱۷۶،
 سلمان فارسی ۲۰۳، ۲۰۷، ۲۲۱،
 سلیمان نبی (علیه السلام) ۲۱۳،
 سلیمان خان ۱۹۱، ۱۹۶، ۱۹۷،
 سلیمان بن صالح (از روایة)، ۹۴، ۹۵،
 سلیمانقلی، میرزا-، ولد شاطر باشی نوری ۱۹۵،
 سید (یعنی باب) ۱۲۵، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۸،
 سید رجوع کنید بحاجی سید کاظم رشتی،
 سید الشهداء، رجوع کنید بحمزہ،
 سید الشهداء (حسین بن علی علیہ السلام) ۹، ۴۱، ۷۷، ۸۱، ۱۳۷، ۱۵۰، ۱۶۹، ۱۷۰، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۰۸،
 سید الشهداء (ملاً حسین بشرویہ) ۱۵۳-۱۵۵، ۱۶۰-۱۶۲، ۱۶۷-۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۸،
 ۱۸۰، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۰۸،
 سید الشهداء (میرزا محمد حسن برادر ملاً حسین بشرویہ) ۱۸۱،
 سید ہندی (معروف بجناب بصیر) ۲۵۵-۲۶۰،
 (۲۸۲) ابن شاذان (از روایة) ۹۵،
 شقی العلماء (یعنی سعید العلماء بارفروشی) ۱۷۴، ۱۷۶، ۲۰۱،
 شمعون (از حواریین) ۲۷۰،
 شہداء سبہ ۲۱۵، ۲۲۳، ۲۴۳، ۲۵۲ (?)،
 شیخ (یعنی شیخ احمد احسانی) ۱۳۹، ۱۵۵، ۲۰۳، رجوع کنید باحمد احسانی،
 شیخ الاسلام (در تبریز) ۱۳۸،
 شیخہ ۸۹، ۱۳۳،
 صاحب اختیار فارس ۱۱۲،
 صادق (جعفر بن محمد علیہ السلام) ۹۶،
 صادق خراسانی، ملاً -، رجوع کنید بمحمد صادق خراسانی،
 صالح پیغمبر ۸۴،
 صالح، آقا-، (پدرجناب قدّوس) ۱۹۹،
 صالح شیرازی، میرزا -، شیخ -، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۸۹،
 صالح عرب، شیخ -، ۱۴۱، ۱۴۳، ۲۱۳،
 صالح قزوینی، حاجی ملا-، (پدر قرۃ العین) ۱۳۹، ۱۴۱،
 صباح المزنی (از روایة) ۹۴،

صفویہ، ۲۶۸،
 ابوطالب، حضرت-، ۶۳،
 طالوت، ۱۶۰،
 طاہر واعظ، شیخ-، ۱۴۱، ۱۴۴،
 طاہرہ (لقب قرۃ العین)، ۱۴۱-۱۴۴، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۷۹، ۱۹۲، ۲۰۸، ۲۴۰، ۲۴۱،
(۲۸۳) عایشہ (بنت ابی بکر) ۷۳،
 عباس (بن علی بن ابی طالب) ۷۸، ۷۹،
 عباس بن عام (?) ۹۵،
 ابن عباس (یعنی ناصر الدین شاہ) ۱۵۳،
 عباسقلی خان لارجانی (یکی از سرکردگان قشون مازندران)، ۱۵۸، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۷، ۱۶۹،
 ۱۷۱-۱۷۳، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۳، ۱۹۱، ۱۹۲،
 عبد الخالق یزدی، ملّا - ۱۰۱، ۲۰۳،
 عبد العظیم، شہزادہ -، ۱۳۸، ۲۱۸،
 عبد العظیم مراغہ (ترک)، سید - ۱۹۴، ۲۰۳، ۲۲۴،
 عبد المحمد خان یاور توپخانہ ۱۵۴،
 عبد اللہ الحمّاد بن حمّاد الأنصاری (?) ۹۴،
 عبد اللہ خان سردار، ۱۹۰،
 ابو عبد اللہ (جعفر الصادق علیہ السلام) ۹۵، ۲۵۰،
 ابو عبد اللہ (حسین بن علی علیہ السلام) ۸۰، ۱۵۵، ۲۰۵،
 عظیم، جناب - ۱۳۲، ۲۰۹، ۲۵۹، ۲۶۰، رجوع کنید بعلی خراسانی،
 علوی، سید - (?) ۲۶۱،
 علی (?) ۹۵،
 علی بن ابراہیم (از رواة) ۹۴، ۹۵،
 علی بن ابی طالب (علیہ السلام) ۷، ۱۶، ۴۷، ۴۸، ۶۵، ۷۳، ۷۶، ۸۵، ۸۶،
 ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۴۷، ۱۷۰، ۲۰۷، ۲۴۹، ۲۶۲،
 علی (بن الحسین، سجّاد، زین العابدین) ۷۸، ۸۴،
 علی، آقا سید -، (اسم جدید ملّا حسین بشرویة)، ۱۵۷، ۱۸۱،
 علی، حاجی میرزا سید -، (خالوی باب) ۲۱۶،
 علی، شیخ -، (پسر ملّا عبد الخالق یزدی) ۲۰۳،
 علی بن موسی الرضا، امام -، (علیہ السلام) ۲۲۷،
(۲۸۴) علی اصغر (ابن الحسین علیہ السلام) ۸۳،
 علی اکبر (ابن الحسین علیہ السلام) ۷۸،
 علی اکبر اردستانی، ملّا -، ۱۱۳،
 علی خان بزرگ (حاکم ماکو) ۱۳۰، ۱۳۲،

علي محمد (نام باب) ، ۱۵۳ ،
 عمران (پدر حضرت موسی) ، ۳۶ ،
 عمیرة بنت ثقیل (?) ، ۱۰۲ ،
 عیسی روح الله، حضرت - ، ۳۷ ، ۵۹ ، ۶۰ ، ۶۳ ، ۶۶ ، ۹۲ ، ۹۰ ، ۱۴۶ ، ۱۷۰ ، ۱۹۹ ، ۲۳۶ ، ۲۳۷ ، ۲۴۱ ،
 ۲۶۵ ، ۲۶۹ ، ۲۷۰ ،
 فاطمه، حضرت - ، (بنت رسول الله صلعم) ۲۸ ، ۷۷ ، ۸۵ ، ۸۶ ، ۱۴۰ ، ۱۵۰ ، ۲۲۱ ، ۲۳۶ ،
 فرعون ، ۳۲ ، ۱۶۴ ، ۱۶۵ ،
 فرهاد میرزا (معتد الدوله) ، ۲۲۶ ،
 قاسم (بن الحسن علیه السلام) ، ۷۸ ،
 قائم، حضرت - ، (بطور مبهم) ، ۳۰ ، ۹۶ ، ۹۸ ، ۱۰۲ ، ۱۱۱ ، ۱۱۳ ، ۱۴۶ ، ۱۵۱ ، ۱۵۳ ، ۱۷۰ ،
 ۲۰۶ ، ۲۰۷ ، ۲۰۹ ، ۲۱۳ ، ۲۱۶ ، ۲۲۲ ، ۲۳۶ ، ۲۳۹ ، ۲۵۰ ، ۲۵۱ ، ۲۶۶ ،
 قائم، حضرت - ، (یعنی باب) ، ۲۰۷ ، ۲۱۱ ، ۲۱۷ ، ۲۴۵ ، ۲۶۲ ، ۲۶۸ ، ۲۷۲ ،
 قائم، حضرت - ، (یعنی جناب قدوس) ، ۲۰۱ ، ۲۰۲ ، ۲۰۷ ، ۲۰۸ ،
 قائم، حضرت - ، (یعنی محمد بن الحسن علیه السلام) ، ۸۶ ، ۸۹ ، ۹۰ ، ۹۳ ، ۱۳۵ ،
(۲۸۵) قدوس، حضرت - ، جناب - ، (یعنی حاجی ملا محمد علی
بارفروشی) ، ۱۵۳ ، ۱۵۴ ، ۱۵۶ ، ۱۶۰ ، ۱۶۳ ، ۱۶۸ ، ۱۶۹ ، ۱۷۱ ، ۱۷۳ ، ۱۷۷ ، ۱۷۸ ، ۱۸۰ ، ۱۸۳ ، ۱۸۵ ،
۱۸۸ ، ۱۸۹ ، ۱۹۱ ، ۱۹۲ ، ۱۹۵ ، ۱۹۷ ، ۲۰۲ ، ۲۰۵ ، ۲۰۷ ، ۲۰۹ ، ۲۳۸ ، ۲۴۰ ، ۲۴۳ ،
قربانعلی استرابادی درویش، میرزا - ، ۱۹۵ ، ۲۱۶ ، ۲۱۷ ، ۲۱۹ ،
قرّة العین ، ۱۴۰ ،
 کاظم رشتی، حاجی سید - ، ۱۰۰ ، ۱۰۲ ، ۱۰۶ ، ۱۱۰ ، ۱۳۲ ، ۱۳۹ ، ۱۴۰ ، ۱۷۸ ، ۲۵۶ ،
 کاظم زنجانی، سید - ، ۱۱۴ ، ۱۱۵ ،
 کلیم الله (حضرت موسی) ، ۶۷ ،
 کلینی (صاحب کافی) ، ۹۴ ، ۹۵ ،
 کمیل بن زیاد ، ۴ ، ۳ ، ۱۴۴ ،
 گرگین خان، میرزا - ، ۱۲۲ ،
 لقمان، حضرت - ، ۵۸ ،
 لیلی (عامریه) ، ۱۰۵ ، ۲۵۷ ،
 مالک بن حمزة (از رواة) ، ۱۰۲ ،
 مأمون ، ۱۶۴ ، ۲۲۷ ،
 مجنون لیلی ، ۱۰۵ ، ۲۵۷ ،
 مجوس ، ۲۳۱ ، ۲۶۸ ،
 محمد رسول الله (صلعم) ، ۲۸ ، ۲۹ ، ۳۷ ، ۴۷ ، ۵۴ ، ۵۹ ، ۶۱ ، ۶۶ ، ۷۳ ، ۷۵ ، ۷۵ ، ۸۳ ، ۸۵ ، ۸۶ ، ۹۰ ، ۹۲ ،
 ۱۳۷ ، ۱۴۶ ، ۱۴۷ ، ۱۵۰ ، ۱۵۱ ، ۱۶۳ ، ۱۷۷ ، ۲۰۳ ، ۲۰۶ ، ۲۰۷ ، ۲۰۹ ،
(۲۸۶) محمد، ملا - ، (پسر حاجی ملا تقی قزوینی و شوهر قرّة العین) ، ۱۴۲ ، ۱۴۳ ، ۱۴۴ ،

محمد الباقر، الامام - (عليه السلام)، ۲۳۶،
 محمد بن الحسن العسكري (حضرت قائم عليه السلام)، ۲۳۶، ۱۵۳، ۱۳۵، ۸۵،
 محمد بن الحمزی (از رواة؟)، ۹۵،
 محمد بن عیسی (از رواة)، ۹۵، ۹۴،
 محمد بن الفضل (از رواة)، ۹۵،
 محمد شاه (قاجار)، ۱۱۸، ۱۲۵، ۱۳۰، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۵۵، ۱۶۲، ۲۳۰،
 محمد کراوی، آقا-، ۲۶۱،
 محمد گلیایگانی، سید-، (ملقب بملیح)، ۱۴۱،
 محمد مامقانی، ملا-، ۱۳۳، ۱۳۵،
 محمد نوری، ملا-، مشهور بمعلم، ۱۹۴،
 محمد باقر خراسانی، میرزا-، ۲۰۳،
 محمد بیک چاپارچی، ۱۲۴، ۱۲۷،
 محمد تقی نوری، ملا-، ۱۸۴،
 محمد تقی هروی، ملا، ۱۱۵،
 محمد حسن بشرویه، میرزا-، (برادر ملا حسین بشرویه) ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۹۴،
 محمد حسین، سید-، رجوع کنید بحسین عزیز،
 محمد حسین اردستانی، آقا-، ۱۱۳-۱۱۵،
 محمد حسین بشرویه، ملا-، ۱۱۰، ۱۳۳، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۸۱، ۱۹۲، ۱۹۸، رجوع کنید بسید
 الشهداء،
 محمد حسین تبریزی، میرزا-، ۲۱۶،
(۲۸۷) محمد حسین ترشیزی مجتهد، سید-، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۹،
 محمد حسین قمی، میرزا-، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۹۴، (?)، ۲۰۳،
 محمد صادق، میرزا-، ۱۹۴،
 محمد صادق خراسانی، ملا-، ۱۱۳، ۱۹۰، ۱۹۴، ۲۰۳،
 محمد علی، میرزا-، (ولد آقا سید احمد)، ۱۹۰،
 محمد علی بارفروشی، حاجی ملا-، (ملقب بجناب قدّوس)، ۱۳۹، ۱۵۳، ۲۰۲، رجوع
 کنید بقدّوس،
 محمد علی تبریزی، ملا-، (یا آقا-)، ۲۴۵، ۲۴۸، ۲۵۰،
 محمد علی حمزه (?)، حاجی-، ۲۰۱،
 محمد علی زنجانی، ملا-، حجة الاسلام، ۲۳۰-۲۳۶،
 محمد کاظم زنجانی، سید-، رجوع کنید بکاظم زنجانی،
 محمد مهدی، آقا-، (ابن مرحوم حاجی کلباسی)، ۱۱۷،
 محمود، حاجی ملا-، (ملا باشی ولیعهد در تبریز)، ۱۳۳، ۱۳۵،
 محمود خان کلاتر، ۱۲۵،

محمود کرمانشاهی، آقا۔ ۱۴۳، ۱۶۲، ۲۰۹،
 مرشد، ۱۹۶،
 مصطفای گُرد، میرزا۔ ۲۵۷،
 معاویة (بن ابی سفیان) ، ۷۷،
 معتمد الدوله، منوچهر خان، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۳،
 معصومه، حضرت - ۱۸۴،
 ملّا باشی، رجوع کنید بمحمود،
 ملّای رومی (صاحب مثنوی) ، ۶۲، ۲۱۵،
 منصور (ازرواة) ، ۹۵،
 منوچهر خان، رجوع کنید بمعتمد الدوله،
 مَنْ يُّظهِرُهُ اللهُ ، ۲۴۴،
 (۲۸۸) موسی کلیم الله (علیه السلام) ، ۳۶، ۳۷، ۵۵، ۵۷، ۵۸، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۹۲، ۹۶، ۱۴۶، ۱۶۴،
 ۱۶۵، ۱۷۰، ۲۰۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۶۴،
 موسی بن جعفر (الکاظم علیه السلام) ، ۸۵، ۱۰۰،
 مؤمن هندی ، ۲۱۲-۲۱۵، ۲۱۹،
 مهدی منتظر ، ۱۵۲،
 مهدیقلمی میرزا (سرکرده قشون مازندران) ، ۱۳۸، ۱۶۲، ۱۶۷، ۱۹۵،
 ناصر الدین شاه (قاجار) ، ۱۵۳، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۷۳، ۲۰۹، ۲۳۱،
 نجاشی ، ۶۳،
 نصاری ، ۱۲، ۳۲، ۵۳، ۵۹، ۶۰، ۹۰، ۲۵۰، ۲۶۸،
 نضیر قزوینی ، حاجی - ۱۹۴، ۲۰۳،
 نعمة الله آملی، شیخ - ۱۹۴، ۲۰۳،
 نقطه، حضرت - (یعنی جناب قدّوس) ، ۲۰۷،
 نقطه، حضرت - (یعنی باب) ، ۲۵۴، ۲۶۰،
 نقطه کافی، جناب - ، ۲۵۹(?)،
 نمرود، ۶۹،
 نوح نبیؑ ، ۳۷، ۳۹، ۶۶، ۹۸، ۱۴۹،
 وحید، حضرت - (یعنی سید یحیی دارابی) ، ۲۴۳،
 وحید ثانی، حضرت - ، (یعنی میرزا یحیی معروف بازل) ، ۲۵۰، ۲۵۷، ۲۵۹، رجوع
 کنید بازل،
 ولیعهد (یعنی ناصر الدین میرزا) ، ۱۳۳-۱۳۵، ۱۳۸،
 ولی الله (یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام) ، ۲۱، ۱۴۹،
 وهب (از شهدای کربلا) ، ۸۲،
 (۲۸۹) هرون، (برادر حضرت موسی) ، ۳۶، ۶۶-۶۸،

هرون الرّشيد، ١٦٤،
 بنى هاشم، ١٣٧، ١٩٣،
 هامان، ١٢٤،
 ابو هراسة الباهليّ (?)، ٩٤،
 يحيى (?)، ٢٦٠،
 يحيى خان (حاكم اروميه)، ١٣٢، ١٣٣،
 يحيى دارابي، سيد- ١١٦، ١٢٠، ١٢١، ٢٠٣، (?)، ٢٢٣-٢٢٩،
 يزيد (بن معاوية)، ٢٠٥،
 يعقوب، حضرت - ١٠٥، ٢٦٥، ٢٦٩،
 يوسف نبى، (عليه السلام)، ٧٢، ٩٥، ١٠٥، ١٨٨، ٢٤٧،
 يوسف على خوئى، ملّا - (از اصحاب حاجى سيد كاظم رشتى)، ١٠٤، ١٦٦، ١٩٣،
 يوسف اردبيلي، ملّا- ١٩٤،
 يونس (از رواة)، ٩٤، ٩٥،
 يهود، ١٢، ٣٢، ٥٣، ٥٩، ٥٩، ٢٣١، ٢٣٢، ٢٦٨،

فهرست الأماكن و القبائل،

آذربايجان، ١٩٥، ٢٥٠، ٢٥١،
 آمل، ١٥٤، ١٧٣، ١٧٦، ١٧٧، ١٩١، ٢٠٣، ٢٤٢،
 ابوشهر، ١٧٠، رجوع كنيديبوشهر،
 ابين، ١٨٠،
 (٢٩٠) اُحد، ١٦٨،
 اوزن الروم، ٢١٤،
 ارس، ١٧٥،
 ارض اقدس (مشهد)، ١٠١، ٢٤٠،
 ارض باء (بارفروش)، ١٠٤،
 ارض تاء (تبريز؟)، ٢٦٠،
 ارض صاد (اصفهان)، ١١٨، ١٢٢، ٢٠٢، ٢٦٠،
 ارض فاء (فارس)، ١١٠، ١١٢، ٢٦٠،
 ارض قاف (قم؟)، ٢٥٨،
 ارض قدس (يعنى طهران)، ٢٥٧،
 ارض كاف (كاشان)، ٢٥٩،
 ارض مقدس (سهواً بجای ارض قدس؟)، ٢٥٨،

ارومیه، ۱۳۲،
 استانبول، ۲۶۶،
 اشرف، ۱۵۴،
 اصفهان، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۳، ۱۲۵، ۲۲۹،
 انزلی، ۲۵۷،
 ایران، ۹۲، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۶۵، ۲۱۲، ۲۱۹، ۲۳۸، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۶۶،
 بارفروش، ۱۳۹، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۳، ۱۷۷، ۱۹۱، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۴۱،
 بختیاری، ایل - ۱۱۸،
 بدر، ۹۶،
(۲۹۱) بدشت، ۱۴۵، ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۹۲، ۱۹۵، ۲۰۰، ۲۱۶، ۲۴۰، ۲۴۱،
 برقان، ۱۴۴،
 بغداد، ۱۰۰، ۱۴۱، ۲۶۱،
 بقعه شیخ طبری (ظّ - طبرسی)، ۱۷۲، رجوع کنید بطبریه،
 بلوچ، ۲۲۹،
 بمبئی، ۲۵۶،
 بوشهر، ۱۰۹، ۱۸۱،
 بیت الله (کعبه)، ۱۱، ۴۷، ۸۸، ۱۴۹،
 بیت المقدّس، ۲۷۰،
 تبریز، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۳، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۵۰، ۲۶۷،
 ترک، ۱۲، ۶۰، ۲۳۶،
 ترکستان، ۲۱۲، ۲۶۶،
 ترکمان، ۲۲۹،
 چهریق، قلعه - ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۸، ۲۱۲، ۲۴۵،
 حافظیه (در شیراز)، ۱۱۳،
 حبشه، ۶۳،
 خانلق (قریه نزدیک طهران)، ۱۲۴، ۱۹۴،
 خراسان، ۱۲۳، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۴، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۷۹، ۱۹۸، ۲۳۲، ۲۴۰،
 خمس، طایفه - (?)، ۱۲۶،
(۲۹۲) خوی، ۲۱۳،
 دار الخلافه (یعنی طهران)، ۱۲۲، ۱۲۵، ۲۴۳، ۲۴۵،
 ده نظر خان (در مازندران)، ۱۶۱،
 دیلم، ۲۳۶،
 رکن، ۲۵۰،
 روس، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۶۶، ۲۶۷،

روم ، ۱۰۰، ۲۱۰، ۲۳۴، ۲۶۶، ۲۶۷،
 زمزم ، ۱۵۰،
 زنجان ، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۰، ۲۳۰، ۲۳۶، ۲۴۳،
 ساری ، ۱۵۴، ۱۶۲، ۱۸۷، ۱۹۱، ۲۰۳،
 سبزوار ، ۲۴۰،
 سقیفه بنی ساعده ، ۷۳،
 سلماس ، ۲۱۳،
 شام ، ۲۳۵،
 شاهرود ، ۱۴۴،
 شاهسون، ایل - ، ۱۱۸،
 شیراز ، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۱۳، ۱۲۰، ۱۴۲، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۲۹،
 صفا، کوه - ، ۱۵۰،
 طالقان ، ۱۵۳، ۲۰۸،
(۲۹۳) طبریّه، قلعه -، (یعنی مقبره شیخ طبرسی در مازندران) ، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۸۴، ۱۸۸،
 طور سینا ، ۶۶،
 طهران ، ۱۰۱، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۷۸،
 ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۹۱، ۱۹۴، ۱۹۷، ۲۰۱، ۲۰۹، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۳۰، ۲۴۰، ۲۶۷،
 عجم ، ۵۹، ۶۰، ۶۳، ۹۹، ۱۰۰،
 عدن ، ۱۸۰، ۱۸۱،
 عدن آیین ، ۱۸۰، ۱۸۱،
 عراق ، ۱۲۹، ۱۴۱،
 عرب ، ۱۲، ۵۹، ۶۰، ۶۲، ۶۳، ۹۹، ۱۰۰، ۲۵۰، ۲۵۱،
 علی آباد ، ۱۹۱،
 عمارت خورشید (در اصفهان) ، ۱۱۸،
 عمالقه ، ۶۸،
 غدیر خم ، ۶۴، ۷۶،
 فارس ، ۱۰۳،
 فرنگسیس (یا فرنگیس) ، ۲۱۰، ۲۶۷،
 فیروزکوه ، ۱۵۵،
 قار طهران(?) ، ۲۰۱،
 قریش ، ۶۳،
 قزوین ، ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۴۱، ۱۴۴-۱۷۸، ۲۵۷،
(۲۹۴) قُم ، ۱۲۵، ۲۱۹،
 کاروانسرای سنگ (در بیرون زنجان) ، ۱۲۵،

کاشان، ۱۲۵، ۱۲۳،
 کربلا، ۸۲، ۷۷، ۱۱۰، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۵۵، ۱۶۶، ۱۶۹، ۱۷۱-۱۷۸، ۱۷۹، ۲۰۴، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۹،
 کرمان، ۲۲۰،
 کرمانشاهان، ۱۴۱،
 کعبه، ۱۱، ۷۴، ۸۸، ۱۰۲، ۱۴۹،
 کنار گرد، ۱۲۴،
 کوفه، ۸۳، ۹۵، ۹۶، ۱۰۵، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۵۶، ۲۲۷،
 گیلان، ۲۵۷،
 مازندران، ۱۱۵، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۶۲، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۵، ۱۸۸، ۱۹۵، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۹،
 ۲۱۹، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۵۱، ۲۵۶، ۲۶۴،
 ماهکو (=ماکو)، ۱۱۳، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۸-۱۳۲، ۱۳۹،
 مدینه، ۶۴، ۹۲، ۱۰۴،
 مسجد الحرام، ۱۱۱، ۲۵۶،
 مشعر، ۱۵۰،
 مشهد مقدس، ۱۰۱، ۱۴۴، ۱۵۶، ۱۹۵،
 مصر، ۱۸۸،
 مقام، ۲۵۰،
 مگه، ۶۲-۶۴، ۹۲، ۱۱۱، ۱۴۲، ۱۵۳، ۲۲۲،
 (۲۹۵) منی، ۱۵۰،
 مورچه خوار (نزدیک اصفهان)، ۱۲۳،
 میامی، ۱۵۵،
 میدان سبز (در بارفروش)، ۱۵۷،
 میدان شاه (در طهران)، ۲۱۹،
 میلان، ۱۲۷، ۱۲۸،
 نجف، ۱۱۰، ۱۴۹،
 نور، (از محالّ مازندران)، ۱۵۴، ۱۸۴، ۲۵۶، ۲۵۹،
 نیریز، ۱۲۲، ۱۲۳، ۲۲۴، ۲۲۸،
 وازگرد (دهی در مازندران)، ۱۶۳، ۱۷۷،
 واسکس (همان سابق است)، ۱۶۳، حاشیه،
 همدان، ۱۴۱،
 هند، ۶۰، ۱۰۰، ۲۶۶،
 هندوستان، ۴۴، ۲۱۲، ۲۵۵،
 یزد، ۱۲۰، ۱۲۲، ۲۲۳، ۲۲۸،

فهرست الكتب و الرسائل،

- اکمال الدین و اتمام النعمة (للصّدوق) ، ۹۶،
انجیل ، ۳۷، ۲۶۵،
(۲۹۶) بحار الأنوار (للمجلسی) ، ۱۰۲، ۱۶۹،
بیان (از باب) ، ۲۰۲، ۲۱۱، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۵۱، ۲۵۵، ۲۶۹، ۲۷۱، ۲۷۳-
تفسیر حدیث جاریه (از باب) ، ۱۰۶،
تفسیر سورة کوثر (له ایضاً) ، ۱۱۶،
تفسیر سورة العصر (له ایضاً) ، ۱۱۶،
تفسیر سورة یوسف (له ایضاً) ، ۱۴۵،
تورات ، ۳۶، ۳۷، ۲۶۵،
جامع کبیر، جامعه کبیر، زیارت - ، ۷۴، ۹۹، ۱۳۶، ۱۴۷، ۱۷۹، ۲۳۶،
الحجة البالغة (از حاجی سید کاظم رشتی) ، ۱۰۳،
خطبة قهریه (از باب) ، ۱۳۲،
دعای فرج ، ۲۷۲،
دعوات آیام هفته (از باب) ، ۱۷۹،
رسالة از باب در خصوص تبدیل نام ملا حسین بشرویه «باقا سید علی» که نام
خود باب است، ۱۸۱،
رسالة در باب اینکه سبب چیست که علی «عظیم» میشود (از باب) ، ۱۳۲،
رسالة در نبوت خاصه (له ایضاً) ، ۱۱۶،
رسالة فروع (له ایضاً) ، ۱۴۰،
زاد المعاد (للمجلسی) ، ۹۳،
(۲۹۷) زیور داود ، ۳۷، ۲۷۱،
زیارت جامع کبیر، رجوع کنید بجامع کبیر،
زیارت حروف (از باب) ، ۱۳۶، ۱۷۹،
سی و سه دعا (له ایضاً) ، ۱۷۹،
شرح القصیده (از حاجی سید کاظم رشتی) ، ۱۰۰، ۱۰۳،
شرح الله الصمد (از حاجی ملا محمد علی بارفروشی معروف بجناب قدّوس) ، ۱۳۹،
شهادة الأئمة، خطبة -، (از جناب قدّوس) ، ۱۵۶، ۱۷۳، ۱۹۸،
صحيفة اعمال سنه (از باب) ، ۱۷۸،
صحيفة كامله ، ۲۱۲،
فرقان (یعنی قرآن) ، ۳۷، ۱۲۶، ۲۱۱، ۲۵۱، ۲۶۱، ۲۷۲،
قرآن ، ۵۵، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۳، ۷۴، ۷۵، ۷۷، ۸۸، ۹۰، ۹۲، ۹۳، ۱۳۵، ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۶۴، ۱۹۲، ۱۹۶،
۲۰۵، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۲۰، ۲۲۷، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۴۳، ۲۶۵، ۲۷۰-۲۷۳،

الكافي (للكليني) ،٢٣٦،
مثنوى (از مولوى رومى) ،٢١٥،
نُدبه، دعای - ،٩٣،
نقطة الكاف (نام همين كتاب) ،٥،

لیست پاورقی ها

- ۱- کذا فی الأصل
- ۲- یکی از نسخه های اصلی که کامل باشد و از آن جهت برمز (کَا) از آن نشان داده میشود در حاشیه کلمات آئیه را دارد : «مراد از صباح طلوع هر شمس حقیقت و مساء غروب آن یا مراد از هر شهود و هر غیب میباشد،
- ۳- کذا فی الأصل والظاهر : فعجز،
- ۴- کذا فی الأصل !
- ۵- کذا فی الأصل، والظاهر : بین،
- ۶- کذا فی الأصل والظاهر : مبدأ المبادئش،
- ۷- کذا فی الأصل والظاهر : التزام،
- ۸- نَا : اشارات را
- ۹- کَا می افزاید
- ۱۰- کذا ؟
- ۱۱- نَا این کلمه را ندارد،
- ۱۲- کَا : قلت
- ۱۳- نَا : تقارن بوده باشد با بین غیر ممکن است
- ۱۴- کَا : حرف
- ۱۵- کذا یعنی «لوث»
- ۱۶- در حاشیه کَا بطور نسخ بدل : مأمور
- ۱۷- کذا فی جمیع المواضع!
- ۱۸- نَا می افزاید : ادبی
- ۱۹- کذا فی المنسختین و الظاهر : ملک
- ۲۰- نَا : میولات
- ۲۱- نَا : گردد
- ۲۲- کَا : می افزاید : چشم
- ۲۳- کَا کلمة «هم» را ندارد
- ۲۴- کذا و الظاهر : فرار
- ۲۵- کَا : نیکون (!)
- ۲۶- کَا : خانها،
- ۲۷- کذا فی النسختین! والصواب شیء،
- ۲۸- کذا فی النسختین!
- ۲۹- نَا : دور،
- ۳۰- کَا : ابها،

- ۳۱- کذا فی النسختین، و شاید کلمه اینجا افتاده باشد،
- ۳۲- کَا: واحدیت
- ۳۳- نَا می افزاید : و نار،
- ۳۴- نَا : مثلاً،
- ۳۵- و فی النسختین: با
- ۳۶- کذا فی النسختین و لعله : عادات
- ۳۷- نَا : مطرز
- ۳۸- و فی النسختین : نباتات
- ۳۹- کذا فی الأصل مکرراً
- ۴۰- کذا او الظاهر : نه آنکه
- ۴۱- کَا : ظهور
- ۴۲- کذا و الظاهر : ظلم
- ۴۳- جای این چند کلمه ؟ است و اهل مدّعایند» در نسخه کَا بیاض است
- ۴۴- نَا : رسد
- ۴۵- هذا هو الظاهر، کَا : بناء آنتست، نَا : بنانست،
- ۴۶- کَا : نیکون
- ۴۷- نَا : پوست،
- ۴۸- کذا ! : و عبارت ابتر است،
- ۴۹- کذا، والظاهر : مستقر
- ۵۰- و فی الأصل : نفس،
- ۵۱- و فی الأصل : میان
- ۵۲- و فی الأصل : مرد
- ۵۳- در اینجا یکی از دو نسخه کتابخانه پاریس که علامت آن (Suppl. Persan 1070) میباشد و در حواشی این کتاب از آن به «نَا» یعنی «ناقص» تعبیر شده تمام میشود و تاریخ کتابت این نسخه در سنه ۱۲۷۹ هجری است، و باقی این کتاب ازین موضع بعد فقط از روی نسخه یگانه کتابخانه پاریس که علامت آن (Suppl. Persan 1070) و در حواشی این کتاب از آن نه «کَا» یعنی «کامل» تعبیر شده طبع خواهد شد، ان شاء الله،
- ۵۴- کذا فی الأصل و الظاهر : عامه
- ۵۵- و فی الأصل : نفی، رجوع کنید بص ۹۱،
- ۵۶- کذا فی الأصل ؟،
- ۵۷- کذا فی الأصل : متعلق
- ۵۸- و فی الأصل : وحدت،
- ۵۹- و فی الأصل : باغ،
- ۶۰- و فی الأصل : ظاهر نه

- ۶۱- و فی الأصل : که حق،
- ۶۲- یعنی حاج سید کاظم رشتی
- ۶۳- کذا فی الأصل و لعله : یتبراً
- ۶۴- الظاهر : من بعض،
- ۶۵- کذا فی الأصل و لعله : باب،
- ۶۶- و فی الأصل : چون،
- ۶۷- کذا (؟) و لعله : ازل،
- ۶۸- و فی الأصل : نماید،
- ۶۹- و فی الأصل : مطلع،
- ۷۰- در حاشیه نسخه اصل در این موضع بخطی غیر خط کاتب متن این حاشیه مسطور است «آن شخص جناب محمد رضا ولد حاجی رحیم مشهور بمخمل باف بوده که بتجارت مشغول بود از زمان تصدیق الی مدت دوازده سال حیات داشته صدمات بسیار از دست کفار بر ایشان رسیده مکرر در حبس افتاده و خلاصی یافته تا در سنه ۱۲۷۴ وفات یافته»،
- ۷۱- و فی الأصل : به آخر،
- ۷۲- و فی الأصل : میشدم
- ۷۳- و فی الأصل : جنات،
- ۷۴- هذا هو الظاهر، و فی الأصل : قرار نبود،
- ۷۵- در حاشیه در این موضع بخطی الحاقی نوشته : آخر الأمر بمرض جنون بدرک واصل شد،
- ۷۶- بیاض فی الأصل
- ۷۷- این چند کلمه در حاشیه نوشته شده بخط الحاقی و اصل متن «کسی» بوده و آنرا خط ترقین زده اند،
- ۷۸- این چند کلمه نیز در حاشیه بخط الحاقی است و اصل متن «یکی از اهل در خانه» بوده است،
- ۷۹- در اصل نسخه این کلمه خوانده نمیشود،
- ۸۰- این چند کلمه در حاشیه بخطی الحاقی افزوده شده است،
- ۸۱- و فی الأصل : کسب،
- ۸۲- و فی الأصل : بدع دشت،
- ۸۳- ظاهراً این واو زاید است،
- ۸۴- و فی الأصل : حصه
- ۸۵- کذا !
- ۸۶- و فی الأصل : بالتکرار،
- ۸۷- کذا و لعله «کوری»،

- ۸۸- و فی الأصل : اظهار،
 ۸۹- کذا فی الأصل و عبارت مضطرب و فاسد است،
 ۹۰- و فی الأصل : حقیقت،
 ۹۱- و فی الأصل إ می فهمند،
 ۹۲- چون نواده عباس میرزاست،
 ۹۳- عبارت مضطرب است و البتہ خالی از غلط نیست،
 ۹۴- و فی الأصل : داده اند،
 ۹۵- کذا فی الأصل،
 ۹۶- و فی الأصل : کلایی،
 ۹۷- و فی الأصل : تبریه
 ۹۸- و فی الأصل : نمیخواهید،
 ۹۹- کذا،
 ۱۰۰- و فی الأصل : یعنی منسوب به «لله»،
 ۱۰۱- و فی الأصل و در ما،
 ۱۰۲- و فی الأصل : نمی آید،
 ۱۰۳- کذا فی الأصل : یعنی منسوب «ببیدالله»
 ۱۰۴- کذا فی الأصل، در ناسخ التواریخ و ذیل روضة الصفا اسم این قریه را «واسکس» نوشته اند،
 ۱۰۵- کذا فی الأصل : بعریضه،
 ۱۰۶- کذا فی الأصل : اول،
 ۱۰۷- کذا فی الأصل، و ظاهراً کلمه افتاده است،
 ۱۰۸- این جمله بین دو قلاب () در حاشیة نسخه اصل بخطی الحاقی نوشته شده است،
 ۱۰۹- کذا فی الأصل، و عبارت مضطرب است،
 ۱۱۰- کذا، و عبارت مضطرب است شاید در اصل اینطور بوده «ولی نه ظاهر آن کی ظاهر میباشد» یا «ولی ظاهر آن که ظاهر میباشد کی نیست» یا نحو ذلک،
 ۱۱۱- گو فی الأصل : و لایحمل،
 ۱۱۲- کذا و الظاهر : طبرسی،
 ۱۱۳- کذا، و لعلّه «بذیع»
 ۱۱۴- کذا،
 ۱۱۵- و فی الأصل : مقابله،
 ۱۱۶- و فی الأصل : و،
 ۱۱۷- و فی الأصل : داشتیم،
 ۱۱۸- و فی الأصل : میرسید،

- ۱۱۹- و فی الأصل : میفهمید،
- ۱۲۰- و فی الأصل «قعد» ولی از ما بعد (ص ۱۸۱) واضح میشود که صواب «عدن» است و کلمه آیین نیز قرینه دیگری است چه عدن معروف را غالباً بآیین کنند و عدن آیین گویند و آیین نام ولایتی است که عدن از جمله شهرهای آنست (معجم البلدان)،
- ۱۲۱- کذا فی الأصل، والقیاس «بیضاء»،
- ۱۲۲- کذا فی الأصل (؟) - و کلمه آیین را در اصل در این موضع دارد،
- ۱۲۳- و فی الأصل : عدد،
- ۱۲۴- در اصل در اینجا افزوده : بودند،
- ۱۲۵- در اصل در اینجا افزوده : باشد،
- ۱۲۶- کذا فی الأصل (؟)، و شاید صواب «قوای عدو» بوده باشد،
- ۱۲۷- کذا فی الأصل بالظاهر فی جمیع المواضع،
- ۱۲۸- کذا فی الأصل (؟)، و در تاریخ جدید ترجمه انگلیسی این حقیر بانگلیسی ص ۶۷ «بهمیزی» دارد،
- ۱۲۹- و فی الأصل : چگونه،
- ۱۳۰- و فی الأصل : عاملی،
- ۱۳۱- و فی الأصل : بشأن،
- ۱۳۲- و فی الأصل بدون بضا، و واضح است که یا سقطی در عبارت هست یا آنکه لفظ «که» زاید است و مصنف از خود حکایت میکند،
- ۱۳۳- و فی الأصل، و معروف در این کلمه «نامادری» است یعنی زن پدر که بجای مادر انسان است،
- ۱۳۴- و فی الأصل : ماه،
- ۱۳۵- و فی الأصل،
- ۱۳۶- کذا فی الأصل، و ژاهراً یکی از این دو واو زاید است و نیز ظاهر «نمودند» است،
- ۱۳۷- کذا فی الأصل و لعله «غار»
- ۱۳۸- و فی الأصل : عدّة
- ۱۳۹- و فی الأصل : عاملی
- ۱۴۰- کذا فی الأصل بلا بیاض، و واضح است که از عبارت چیزی افتاده است،
- ۱۴۱- در اصل این کلمه را «سنّة» هم میتوان خواند،
- ۱۴۲- رجوع کنید بصفحه ۱۵۲-۱۵۳ که در ترتیب جمله آیات با اینجا قدری اختلاف دارد،
- ۱۴۳- کذا فی الأصل و لعله «سیاحی را»
- ۱۴۴- در اصل این کلمه را «فرنگیس» هم میتوان خواند،

- ۱۴۵- و فی الأصل : شود،
- ۱۴۶- و فی الأصل : ایشان فضلا،
- ۱۴۷- و فی الأصل : فسرده
- ۱۴۸- کذا فی الأصل و لعلّه «المحییین»،
- ۱۴۹- کذا فی الأصل و لعلّه «آجری»،
- ۱۵۰- کذا فی الأصل ، یعنی منسوب به «الله»
- ۱۵۱- در اصل در اینجا افزوده : مولای ایشان،
- ۱۵۲- و فی الأصل : بمضمون،
- ۱۵۳- در اصل افزوده : در
- ۱۵۴- کذا فی الأصل، و مقصود از شام طهران است یقیناً بمناسبت حکایت اسرای شام در واقعه کربلا
- ۱۵۵- و فی الأصل : عماء
- ۱۵۶- کذا فی الأصل، و مناسب ترجمه بعد «السَّلاسل»، می باشد،
- ۱۵۷- و فی الأصل : برافراشتند،
- ۱۵۸- کذا فی الأصل و لعلّه «غیریت»،
- ۱۵۹- و فی الصل «صیغه» ولی در صفحه بعد که در چندین موضع از این زن «بضعیفه» تعبیر مینماید معلوم میشود اینجا نیز صواب «ضعیفه» است،
- ۱۶۰- شاید صواب «قدوسی» باشد،
- ۱۶۱- و فی الأصل : ضری،
- ۱۶۲- و فی الأصل : ادعای،
- ۱۶۳- کذا فی الأصل، و شاید صواب «اقدس» باشد،
- ۱۶۴- و فی الأصل : بسوی،
- ۱۶۵- کذا فی الأصل و لعلّه «حَسَنی»،
- ۱۶۶- و فی الأصل : حجیت،
- ۱۶۷- کذا فی الأصل و لعلّه «نبوده»،
- ۱۶۸- و فی الأصل : منجیه،
- ۱۶۹- و فی الأصل : ننماید،